۲۶

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه: الاختیارات العلائیه
مؤلف: فخر رازی

۸۱۹۸

۶۲۲۱

۸۱۹۸

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰

ابو ... الکتاب

... الله الا ... علی ظهر

لا سطر لاب ... المبتدی والمنتهی

من یستقی فی هذا الفن

وافی فما ادعیت وارجو ان یکون ما ...

منتشره وجمع مفرقه والی الله ارغب ...

الغالی حضره القدس ومنزال ...

لا تتعذر مطلو...

العادل علیه والحمد لله

حق حمده وصلوا

علی محمد رسوله و عبده

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین قال الاستاد والحکیم العلامه خاتم الحکماء افضل
فخر الدین محمد بن عمر الخطیب الرازی ادام الله علوه ثنا و سپاس مر حضرت
کردگار خدای پاک را که ... [illegible] ... و معاون خلق است
و ... [illegible] ... بگردش آسمان و ستارگان ... متعالی و صلوات
بی نهایت ... [illegible] ... محمد مصطفی باد که پیشوای عالم است ...
پیغامبر است و بر آل و یاران او ... [illegible] ... اما بعد چون سعادت
... [illegible] ... خدای تعالی و متابعت رسول خدا ...
... [illegible] ... اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم واجب باشد ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
ابو ... و ... الطبری و احمد بن عبد الجلیل السجزی و یعقوب

بن علی القصرانی و محمد بن ایوب الطبری و کوشیار بن لبان الجیلی و ...
... جمع کرده ام و آنچه ... ایشان ... ترتیب آورده بودند
... [illegible] ... و آنچه حاصل ... بود ...
... [illegible] ...
در ... [illegible] ...
بسیار ... [illegible] ... و نام این کتاب الاختیارات العلائیه
فی الاختیارات السمائیه نهادم ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
این کتاب بر دو مقالت بنا نهاده ام مقالت اول در کلیات مقالت دوم
در جزئیات مقالت اول در کلیات و آن ... فصلست ا در معنی اختیارات
ب در موضوع و مبادی اختیارات ج در فایده اختیارات د در ...
اختیار ه در ... اختیار و در محذورات اختیار ز در ...
... ح در ... ط در ...
وقت ضرورت ... فصل اول در ...
سعادت وقت ... [illegible] ...
بود ... [illegible] ...
از ... [illegible] ... سعادت وقت ... سعادت
وقت ... [illegible] ... اختیار

وبیان آن چیز که او مطلوب بود از اختیار پس گفتن که اختیار سعادت وقت
با آنکه سعادة وقت نفس اختیار درست خطا بود ب انک در بیان اختیار
سعادت وقت مطلوب بود که اگر کسی خواهد که اختیاری کند برای خراب
کردن قلعه یا از برای دارو دادن شخصی را که بیمار شود و در آن بیماری هلاک شود
آن اختیار جز بطالع نحوس راست نیاید پس معلوم شد که در همه اختیارها سعادة
وقت مطلوب نیست ج انک او توقف اختیار سعادت وقت مختار
کردست و تعریف مختار جز بدان نتوان کردن که گویند مختار آن چیز باشد که
متعلق اختیار بود و این دور باشد د انک درین حد تکرارست زیراکه
چون گفته باید که طالع وقت اختیار شایسته غرض بود پس بذکر سعادت
وقت هیچ حاجت نباید زیراکه سعادت وقت در تحت این بحث درآید ه انک
گفت که آمیخته شدن او با صاحب طالع هم خطاست زیراکه وقت را طالع
نبود با صاحب طالع بل که امتزاج جز میان دو کوکب صورت نبندد و انک
حاجت طالع یک سبب است از اسباب سعادة وقت و باز آن سبب
سببها دیگر می باید چنان که بیان آن گفته اند پس اگر با ذکر سعادت وقت
ذکر سببها سعادة وقت باید کرد چرا دیگر سببها یاد نکرد و اگر چنانست
که با ذکر سعادت وقت ذکر اسباب سعادت وقت واجب نبود پس ذکر
این سبب کردن زیادت بود پس علی کل حال درین حد زیادتی یا نقصانی
حاصل باشد ز انک این شرطها که درین حد یاد کرده است یافته نشود
اختیارها که وقت ضرورت کرده شود و چون بعضی اختیارها ازین حد بیرون

بود این حد خطا بود و بدانک حد چیزها گفتن کاری دشوارست و هیچ کس را این
معنی مسلم نشود مگر کسانی را که علم منطق که قسطاس مستقیم است تمامی حاصل
کرده آید و کوششها ازین علم خالی بوده است و چون خطاهای این حد پیدا شد
ما در حد اختیار گوییم که اختیار سعادت از گزیدن وقتی که او بیشترین وقتها باشد
که یافته شود از آن وقتها که موافق مقصود بود در آن مدت که آن وقت در
وی طلب کنند و از آن اشکالها که گفته شد برین حد هیچ نیاید فصل دوم
در موضوع این علم و مبادی وی بدانک موضوع هر علمی آن چیز باشد که در آن
علم از احوال ذاتی بحث کند و موضوع این علم افلاک و کواکب است
از آن روی که از قوة بفعل آید آن چیز که اختیار از برای او کرده باشد و اما
مبادی این علم یا از قضایا تجربی باشد یا از قضایاء معقول و کسانی که گفتند
که مبادی این علم قضیهاء تجربی است پس خطا کردند زیراکه اصحاب احکام
را اتفاقست بر آنکه چون قمر با خداوند طالع متصل نبود بدان ستاره
که صاحب حاجت بود از ستارات ما قمر را و صاحب طالع را متصل کردانیم
بکوکبی از ثوابت که آن کوکب بطبع خداوند حاجت بود از ستارات
تا آن مقصود حاصل شود و معلومست که تجربها بمعرفت طبایع ستارها
ثابت نرسد زیراکه کمترین شرطی در صحت تجربت آنست که یک فعل از یک
کوکب در یک درجه بارها ببینند و این آنگاه باشد که عمر بدان وفا کند چه
کواکب ثابته دو دور یا بیشتر تمام کنند لیکن یک دور ایشان در مدت
چهار هزار سال تمام شود پس عمر بتجربت احوال ایشان چگونه وفا کند پس

معلوم شد که اگر چیزی از طبایع ستارها ثابته جز بوحی والهام خواهد از راست
معلوم نشدست پس معلوم شد که در مبادی این علم چنانک بقضایای تجربی
حاجتست بقضایای معقول هم حاجتست فصل سیم در فایده اختیار باید
دانستن که طالع وقت یا طالع مولود و برج انتها و طالع تحویل از سه قسم
خالی نبود یا هر دو سعد باشند یا هر دو نحس باشند یا یکی سعد باشد و دوم نحس اما اگر
هر دو سعد باشند لابد بود که سعادتی عظیم حاصل شود و اگر هر دو نحس باشند لابد
بود که نحوستی عظیم حاصل شود و اگر یکی سعد باشد و دوم نحس این قسم نیز سه قسمست
یا سعد غالب بود یا نحس غالب بود یا هر دو برابر باشند اگر سعد غالب بود
آنچه از وی مساوی اسباب نحوست بود بدفع آن نحوست مشغول شود
و آنچ از آن مقدار فاضل آید سبب حصول سعادت شود و اگر نحس غالب بود
حکم همان بود که گفته آمد و اگر برابر باشند هر دو بیکدیگر مشغول شوند و آن شخص
را نه سعادت حاصل شود و نه نحوست چنانک دو شخص در قوت برابر باشند
هر یکی از ایشان یک طرف از قوی بکشند چون هر دو بغایت قوة خود
در عمل آرند و هر دو قوه مساوی باشد لابد باشد که آن قوة در میان ساکن
گردد و هیچ جانب حرکت نکند و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که
اختیار نیک بود منبه تقدیرات زیراکه طالع اصل و برج انتها و
طالع تحویل آن شخص نیک باشند و طالع سعد اختیار یار شود لابد باشد که
سعادت زیادت گردد و اگر آن طالعها بد باشد طالع سعد اختیار اگر
در غایت سعادت بود آن نحوست زایل کند و باشد که سبب سعادة گردد

و اگر نه با دفع بعضی از آن نحوست کم کنند پس پیدا شد که اختیار کردن نزدیک
عقلا از مهمات اگر سائل سوال کند و گوید که در اختیار هیچ فایده نیست
و برین پنج دلیلست ا انک اگر ستارگان را اثریست در سعادت و نحوست
پس اثر ستارگان که در طالع مولود و طالع تحویل او بودند ممکن نباشد
پس در اختیار کردن هیچ فایده نبود و اگر ستارگان را هیچ اثری نیست در
سعادت و نحوست پس در اختیار کردن بهر دو تقدیر هیچ فایده نیست ب
انک ما بسی چنان دیدیم که ابتدای سفر کردن دو شخص یک اختیار کردند
در آن سفر یکی سود مند آمد و دوم سخت زیان کار و اگر آن اختیار را اثری
بودی بایستی که منفعت آن یا مضرت آن بهر دو شخص رسیدی ج انک باتفاق
اثر ستارگان که در طالع مولود و برج انتها و طالع تحویل باشد قوی تر از آن
باشد که اثر آن ستارها که در طالع وقت اختیار باشد زیراکه طالع وقت
طالعی عارضی است و طالع مولود اصلی و هرگز عارضی با اصل برابر نبود پس
طالع اختیار دفع اثرها طالع اصل نتواند پس در اختیار هیچ فایده نیست
د انک دفع تقدیر الهی ممکن نیست ه مصطفی علیه السلام فرماید که من آمن
بالنجوم فقد کفر و اگر نجوم حق بودی کفر نبودی و چون حق نبود در وی هیچ فایده
نبود جواب آن نحس اول آنست که این طالع مولود و برج انتها و
طالع تحویل آنگاه واجب باشد که ظاهر گردد که او را مانعی و دافعی نباشد
اما چون طالع وقت اختیار دافع آن اثرها بود لازم نیاید که این اثرها
در وجود آید و همچنان که تریاقی زهر که آن وقت بر قرار باشد که شکر با دفع آمیخته

نشود اما چون شکر بادی بپا میزد چنانک از شربتی شکر لختی کم شود و از تریخی
سرکه نیز لختی کم شود هم چنین چون طالع مولود اقتضاء نحوست کند و طالع
وقت اختیار اقتضاء سعادت کند هر یک اثر آن دیگر لختی کم گرداند
تا آن نحوست که مقتضی طالع اصل بود کم شود جواب آن سخن دوم
از دو وجه اول آنست که چنانک طالع اختیار نیک لختی از نحوست طالع
مولود کم کند طالع مولود از سعادت طالع اختیار کم کند پس چون دو کس
نیک اختیار بسوزند یکی را نیک آید و دوم را بد این معنی برای آن چنین
بود که طالع مولود و طالع تحویل یکی نیک بوده باشد و آن دوم بد یکی
را که طالع مولود وی با سها و طالع تحویل نیک بوده باشد و اختیار با آن
یار شود لاجرم او را منفعتی تمام از آن سفر حاصل آید و انکس را که طالع
مولود و طالع تحویل بد بوده باشد چون اختیار نیک با آن یار شود هر چند
لختی از نحوست کم کند لیکن چون غلبه اسباب نحوست را بوده است
لاجرم از آن سفر مضرتی بوی رسد و اگر نه اختیار نیک اتفاق افتاده بودی
مضرت وی بیش از آن بودی جواب که منجم در اختیارات دعوی قطع
یقین نکند البته بلکه سعی کار را و آن بود که غلبه ظنی تواند بود هر چه مقطوع
به نبود باشد که خطا افتد و لیکن نظر عاقل بدان جانب باشد که بیشتر اتفاق
افتد اگر چنانست که منفعت بیشتر بود هر ترک آن گفتن روا ندارد چنانک
هیچ عاقل ترک طب و معالجت نگوید بهر آنک علاج کردن گاهی زیان
دارد و گاهی سود و چون از این معنی هیچ قدح لازم نیاید جواب

از سخن سوم آنست که دلیلها که در اختیارات اعتبار میکنند دلایل عامست
و دلیلها که در طالع مولود بود دلیلهای خاص است و عام در نجوم مقدم بود
بر خاص و از بهر آنست که چون احوال کواکب در بعضی اوقات دلیل بود
بر قحطی یا زلزله اهل آن شهرها با خلاف طالعهای ایشان متساوی باشند در
آن بلا و اگر بعضی از دلالات فلکی اقتضاء هزیمت لشکری کند بیشتر قوم در قتل و رنج
برابر باشند با آنکه طالع هر یک مخالف طالع آن دیگر باشد پس معلوم شد
که دلیلها که در باب اختیارات رعایت کنند قوی تر است از آن دلیلها
که در طالع مولود هر یک باشد و چون این درست شد سوال سایل باطل
باشد جواب از سخن چهارم آنست که هر چند دفع تقدیر الهی معذور
بل ممتنع لیکن ایزد تعالی هر چیزی را سبب چیزی دیگر کرده است چنانک
نان خوردن را سبب سیری و دارو خوردن سبب زوال خلطها و عبادت
کردن سبب نجات و معصیت را سبب عقاب پس اگر از آنکه ما تقدیر خدای تعالی
را منع نتوانیم کردن لازم آید که ترک اختیار بگوییم از آنکه ما تقدیر خدای تعالی
را منع نتوانیم کردن هر آینه که ما ترک نان خوردن بگوییم و ترک طاعت کردن
و فرمان برداری بجای آوردن بگوییم و گوییم اگر تقدیر خدای تعالی چنانست که
ما از نیکبختان باشیم بدبخت نشویم و هر چند که این سخن از شرع و عقل دور
سوال سایل باطل باشد جواب از سخن پنجم آنست که آنچه پیغمبر علیه السلم
فرموده است که من آمن بالنجوم فقد کفر معنی آنست که ظاهر زبان بنده گفتند
زیرا که اگر کسی ایمان آورد بنجوم از آن جهت که مستی ایشان دلیل است بر

مستی آنچه کار حق و علم و قادر و قدیم این کفر بود بلکه عین ایمان بود بلکه عالی تر
درجتی بود در ایمان نه بینی که چون ابراهیم علیه السلم در ستارگان و ماه و آفتاب
نظر کرد و بواسطه آن نظر باری تعالی را بدانست ایزد تعالی میفرماید و
تلک حجتنا آتیناها ابراهیم و بباید دانست که نظر در نجوم بر شش وجه است
۱ آنست که تغیری ایشان نظر کند تا بواسطه آن نظر آفریدگار را عز اسمه
و علم و قدرت بدانند ۲ آنکه حرکات ایشان نظر کند تا اوقات نماز و
روزه و زکوة و حج و سمت قبله بدانند و نظر کردن در ستارگان برین وجه
واجب بود ۳ آنکه در مقادیر اجرام و ابعاد و دوری ایشان از زمین و
تفاوت نگاه کند چنانک در کتابها علم حکمت و هیات بیان کرده اند
نظر کردن در ستارگان از این وجه مندوب الیه باشد زیرا که هر که این
علم بهتر بداند آثار حکمتهای خدای تعالی در آسمانها و زمینها بهتر بداند ۴ آنکه
اعتقاد دارند که این ستارگان را هیچ اثر نیست در این عالم بطبع لیکن چنانک
ایزد تعالی از راه عادت طلوع آفتاب را سبب روشنایی عالم گردانیده و
نزدیکی او را بسمت سبب حرارت هوا کرده و دوری را از سمت سبب
برودت هوا کرده هم چنانک نظر این ستارگان را اسباب سعادت و
نحوست گردانیده است از راه عادت نه از راه طبیعت اتفاق است
جمله فقیهان و متکلمان را که اعتقاد در علم نجوم برین وجه نه کفر بود و نه ضلالت
۵ آنکه اعتقاد دارند که این ستارگان بر طبع موثر اند در این عالم و این
اعتقاد هر چند خطاست و لیکن کفر نکنند ۶ آنکه اعتقاد دارند که این ستارگان

در عالم اند و سعادت و نحوست جز از فیض ایشان حاصل نشود و بر ما عبادت
ایشان واجبست و این اعتقاد کفر صریح است پس معلوم شد که ایمان بنجوم یکی
ایمان بود و یکی کفر بود و این تفصیل سبب آن در این کتاب آوردیم تا هر
کس که در این علم نظر کند چنان نظر کند که منفعت آن او را حاصل بود و مضرت
آن باعتقاد او باز نگردد فصل چهارم در چیزها که رعایت آن در اختیارات
واجب بود بدانکه هفت چیز است که رعایت آن در اختیارات واجب
بود چون در وقت مهلت بود اول صلاح حال قمر و مراد ما از لفظ صلاح هر
یکی که یاد کنیم یا حصول سعادت بود یا عدم نحوست و بدانکه رعایت
صلاح حال قمر کردن در اختیارات از برای آن اولیتر از رعایت دیگر
ستارگان که قمر را سه خصلت است ۱ آنکه نزدیکترین همه ستارگان است
بزمین پس تاثیر او در این عالم اولیتر از تاثیر دیگران ۲ حرکتهای قمر سریعتر است
و چیزها که در این عالم حادث می شود پیوسته در تغیر باشد پس اضافت
این حوادث بحرکتهای سریع قمر اولیتر بود از اضافت آن بحرکتهای بطی
ستارگان ۳ قمر از غایت سرعت حرکت انوار کواکب با یک دیگر
آمیخته گرداند و امتزاج ایشان سبب حدوث حوادث گردد در این عالم
پس از این سه وجه که در قمر یافته میشود و در دیگر ستارگان یافته نشود رعایت
حال قمر در اختیارات اولیتر بود و بدانک قمر دلیل ابتدا بود و خداوند
خانه او دلیل عاقبت باشد و لیکن بشرط آنک قمر در اوتاد بود یا ناظر
بطالع اما اگر چنین نبود دلیل ابتدا طالع بود و دلیل عاقبت رابع

صلاح خداوند خانهٔ قمر ج صلاح طالع د صلاح خداوند طالع ه صلاح خانهٔ غرض
چنانک خانهٔ دهم بر کارهای سلطانی و صلاح خداوند خانهٔ غرض و اولیتر آن
باشد که خداوند خانهٔ غرض ستاره بود که مدبر آن غرض بود چنانک جهد کند
تا خداوند خانهٔ عاشر آفتاب بود زیراکه عاشر تعلق به سلطان دارد و آفتاب
نیز تعلق بسلطان دارد ز صلاح ستاره که مدبر غرض بود اینست هفت
چیز که رعایت آن واجب بود در اختیارات چنانک در وقت جملت بود
والیس حکم کرده‌اند که اختیار کردن روا نبود الا بدو شهادت و آن شهادت
صاحب طالعست اما با شهادت ماه و اما با شهادت کوکب حاجت و
خانهٔ غرض و حکیمان دیگر می‌گویند که چون خانهٔ غرض و خداوند خانهٔ غرض تباه
باشد صلاحیت دیگر دلیلها هیچ سود ندارد زیراکه بسیار بود که طالع و ماه هر دو
سعود باشد لیکن خداوند بیت الغرض ساقط بود یا تحت الشعاع بود پس هیچ
منفعت حاصل نشود مثال این آنست که حسن سهل از خراسان بیرون
آمد بطالع اسد و مشتری و ماه در ثور در وسط السما و آفتاب در اسد
بود و در برج ملوکی لیکن خداوند بیت العمل و آن زهره بود و او در سنبله
بود در هبوط لاجرم کار او در اضطراب بود و از بودن ماه و مشتری در
وسط السماء و بودن آفتاب در خانهٔ خویش در برج ملوک هیچ مقصود حاصل
نشد پس معلوم شد که رعایت کردن صلاح خداوند خانهٔ غرض بهمه حال
واجبست فصل پنجم در بیان چیزها که رعایت آن سبب کمال بود
اختیار را و آن یازده چیزاست اول آنچه تعلق بقمر دارد و آن بر دو قسم است

یعنی آنک تعلق بآن اجتماع یا بدان استقبال دارد که مقدم بود بر آن اختیار
و بعضی دیگر آنک تعلق بحالهای دیگر دارد از احوال قمر اما قسم اول بدانک
نظر کردن حال اجتماع و استقبال از شش وجه است اول آنک آن اجتماع
یا استقبال یا در وتدها ز طالع بود یا در برجهای مایل الوتد یا در زایل الوتد اگر در
وتدی از اوتاد باشد آن بر هر دو قسم بود زیراکه آن اجتماع و یا آن استقبال
یا با یکی از سعود باشد یا نه اگر با سعود بوده باشد قمر چون از اجتماع یا از آن
استقبال باز گردد یا بسعدی دیگر پیوندد یا بنحسی اگر بسعدی دیگر پیوندد دلیل
خوبی آن کار بود هم در ابتدا و هم در انتها و اگر بنحسی پیوندد دلیل خوبی ابتدا بود
و تباهی انتها و اما قمر اگر در وقت اجتماع یا استقبال با سعدی نبوده باشد در
وقت باز گشتن از آن اجتماع یا از آن استقبال با سعدی پیوندد یا بنحسی اگر بسعدی
پیوندد دلیل تباهی ابتدا بود و خوبی انتها و اگر بنحسی پیوندد دلیل آن بود که آن
کار هم در ابتدا و هم در انتها تباه باشد و اما اگر آن اجتماع یا آن استقبال
در برجهای اتفاق افتد که مایل اوتاد طالع الاختیار بود دلیل آن باشد که آن
اقسام چهارگانه که یاد کرده شد میانه باشد و اما اگر در برجهای اتفاق
افتد که زایل باشند دلیل باشد که آن اقسام چهارگانه در غایت ضعف بود
الا در جانب شر زیراکه اولا در نحوست هر چند که بدحالتر باشد نحوست
ایشان بیشتر بود قسم دوم آن چیزها که باجتماع و استقبال تعلق دارد آنست که
خداوند طالع اجتماع یا استقبال چون در وتدی از طالع افتد یا مشرق بود یا در
خانهٔ خود بود دلیلهای آن کار بود دوم آنک اجتماع و استقبال چون در آن

نحس یا خداوند خانهٔ او بود یا نبود اگر خداوند خانهٔ او نبود دلیل آن بود که آن
کار در وجود نیاید و اگر خداوند خانهٔ او بود یا با او سعدی متصل باشد یا نباشد
اگر بسعدی متصل باشد در اول کار خصومتی پدید آید و بعاقبت بصلح انجامد
و اگر بسعدی متصل نبود آن کار در وجود آید و لیکن با وحشت بسیار ی بهترین
حالهای ماه در ابتداء کارها آن بود که ماه از سعدی باز گشته باشد مگر در حق
آنکس که خواهد که بگریزد که در حق او بهتر آن باشد که از نحسی منصرف باشد ی اولیتر
آن بود که ماه در شب فوق الارض بود و در روز تحت الارض ی آنک اثنی
عشریهٔ ماه دلیلست بر عاقبت پس اگر اثنی عشریه موضع قمر با سعدی باشد
چنانک آن سعد موافق آن عمل باشد و اثنی عشریه آن سعد با قمر باشد دلیل
آن کند که آن کار بغایت خوبی در وجود آید یب در ابتدای کارها بهتر آن بود
که ماه متصل بود از سفلی بعلوی و معنی انتقال از سفلی بعلوی آنست که از ستاره
باز گردد و بستاره پیوندد که فلک او بالای فلک ستارهٔ نخستین بود یا
از ستاره که روی در هبوط نهاده بود باز گردد و بستاره پیوندد که روی
بشرف نهاده باشد و این شرط در همه ابتداها نگاه باید داشتن الا در آن
وقت که پادشاه بجنگ خواهد رفتن زیراکه باید که ماه درین کار روی
از علو بسفل نهاده باشد یج بهترین ابتداها آن باشد که در آن وقت قمر و
نیز در حدود سعد باشد و سعد دیگر ناظر باشد از نظرهای سعد و آن حدها موافق
آن کارها باشد که ابتدا خواهند کردن و خداوند حدها ناظر باشد بر بهترین نظرها
سعد اینست جمله چیزها که تعلق دارد برعایت حال قمر ثانی آنچه تعلق

دارد برعایت خانهٔ ماه و آن آنست که چون خداوند خانهٔ ماه نحس باشد باید
که ناظر نبود بقمر از اوتاد طالع ثالث آنچه تعلق برعایت حال طالع
دارد و آن هفتست اول آنک طالع یا برجی منقلب بود یا برجی ثابت
یا برجی ذو جسدین و هر یک ازین اقسام بعضی را شایسته بود و بعضی
را نبود اما برجهای منقلب اگر طالع باشند دلیل کند که آن کار را
بقا نبود و زود تباه گردد و هر بیماری که طالع او این برجها باشد زود زایل
شود و خصومتها درین دراز نکشد و هر کس که بگریزد زود باز آید و کسی که در وی
وعده کند بدان وفا نکند و خوابها و سخنها که در وی اتفاق افتد باطل بود و چیزها
که در وی افتد در اکثر اوقات خوب آید و بعد از آن که این سخنها یاد کرده شد
نظر باید کرد در برجهای منقلب از چهار وجه اول آنک برج حمل از همه برجها
سریع الانقلابست و اما سرطان در سرعت انقلاب از وی کمترست ولیکن
از وی بسیارترست که خداوند او ماه از همه سریعترست و میزان در انقلاب
معتدلست و جدی نیک بطیء الانقلابست از جهت زحل دوم آنک اگر این
برجها منقلب سعدی بوی ناظر آید دلیل آن بود که آن کار هر چند با بتدا
تباه بود ولیکن بعاقبت تمام شود و اگر نحسی بوی ناظر بود دلیل بود بر غایت
تباهی کار و اگر سعود و هم نحوس ناظر باشند تمام شود لیکن بمحنت و مشقت
سیوم آنک خداوند طالع در برجی ثابت بود و انقلاب آن کار در مدت
دراز حاصل شود چهارم نظر باید کردن در درجهٔ طالع و در آن درجه که ماه
در وی باشد اگر خداوند حد آن درجه مریخ بود انقلاب آن کار در مدت بود و اگر

برج اتفاق افتد که طالع مولود صاحب اختیار باشد و بوجه صالح اتفاق
افتد کار تمام گردد د انکه خداوند آن حد ان اجتماع یا آن استقبال و
خداوند خانه ان اجتماع و یا آن استقبال با هم موافق باشند دلیل ان باشد
که آن کار که ابتدا کنند روزگار دراز باقی ماند ه انکه ان برج که اجتماع
یا استقبال در وی اتفاق افتاده باشد بجای بیت الحیوة باشد و خانه دوم
از وی بجای بیت المال و الربع و الثری دوم برین قیاس خانها دیگر را اعتبار
باید کرد پس چون خواهی که بعد از ان اجتماع و یا بعد از ان استقبال اختیار
کنی از برای کاری جهد کن تا قمر و طالع در برجی افتد که لایق ان کار باشد
چنانک اگر خواهی که بنا نهادن را اختیار کنی جهد باید کردن تا ماه یا صاحب
طالع در رابع باشد از موضع آن استقبال و یا ان اجتماع و انکه اگر اوتاد
فلکی دران ساعت که ابتدا کار خواهی کردن موافق باشد با اوتاد فلکی در
وقت اجتماع و استقبال دلیل نیک بود و باید که بغایت کمال رسد ز بهترین
سعدی را که در اختیارات رعایت کنند آن سعد باشد که در وقت اجتماع یا
استقبال مستولی بوده باشد بر طالع اختیار باید ان موضع که در وقت اختیار
در وی بوده باشد و اگر چنانک آن سعد خداوند آن حد باشد که اجتماع و
استقبال دران حد باشد بهتر بود و اگر آن سعد با آن شرطها که گفته شد خداوند
طالع قران یا [illegible] باشد یا خداوند طالع تحویل سال یا خداوند فردارت
باشد دلیل کند بر غایت کمال آن کار ح اگر چنانک ارباب مثلثات قمر در
وقت اجتماع یا استقبال از نحوس سلیم باشد و ناظر بهترین دلیل باشد آن کار

بود و الا دلیل ضعیف بود و اما قمر در و آن در اعتبار حالها قمرست در
غیر اجتماع و استقبال و آن از ده وجه است ا انکه هر کاری که ابتدا او
ان وقت اتفاق افتد که ماه از نقطه راس جدا شود آن کار تمام گردد زیرا که
روی بجانب شمال نهاده است ب انکه ابتدا آن وقت اتفاق افتد که
ماه در برجی مستقیم الطلوع باشد آن کار آسان بر آید ج انکه ماه وقت
اجتماع با تربیع اول دلیل بود بر کارها که از نیر راستی و درستی بود
و از تربیع اول تا استقبال دلیل بود بر خصومت زیرا که مقابله دلیل
مضادت بود و از مقابله تا تربیع دوم دلیل آن بود که انکس را بخصومت
دعوت کنند و آنرا کاره بود و از تربیع دوم تا اجتماع دلیل بود بر کارها
پوشیده د انکه پایان کردم که ماه دلیل ابتداست و خداوند خانه او
دلیل عاقبت پس در ابتدا کارها حال ماه با خداوند خانه او بر چهار قسم بود
اول انکه قمر در وتدی از اوتاد طالع باشد و خداوند خانه او بوی ناظر
دلیل بود که آن کار در ابتدا و در انتها بخوبی حاصل شود دوم انکه قمر
در وتدی از اوتاد بود لکن خداوند خانه از وی ساقط بود و آن دلیل
خوبی بود در ابتدا و تباهی انتها بود سیوم انکه قمر در اوتاد نبود لکن خداوند
خانه بوی ناظر بود و این دلیل تباهی بود در ابتدا و خوبی انتها د انکه قمر نه
در اوتاد بود و نه خداوند خانه بوی ناظر بود و این دلیل تباهی ابتدا و انتها بود
و این چهار قسم که یاد کرده شد در همه جایها که دلیل ابتدا و دلیل عاقبت بود
اعتبار باید کرد و الله اعلم ه در ابتدای کارها اگر ماه متصل باشد بنحسی آن

نتواند کرد ب انکه اگر خداوند خانه نحس باشد باید که نظر او از تثلیث یا از تسدیس
باشد دوم چنین خداوند خانه ماه و خداوند خانه حاجت زیرا که نظر نحس از تثلیث
و تسدیس و نظر سعود از مقابله و تربیع بد نبود ج خداوند طالع چون نحس بود
باید که نظر او از اوتاد دیگر نبود و بطالع نباشد د جهد باید کردن تا خداوند
طالع با سهم السعادة با هم باشند که آن دلیل کمال بود الخامس اعتبار حال
درجات طالع چنانک هر درجه از برجی خاصیت او خاصیت آن برج
باشد که دوری او از برج حمل هم چندان بود که دوری آن درجه از اول آن برج
چنانک درجه نخستین از حمل شایسته بود مر ابتدا کارها را و درجه دوم از او
شایسته بود زراعت را و درجه سیوم از جوزا شایسته بود چیزی خواستن
و وعده پادشاه را و درجه چهارم از سرطان شایسته بود کاریزها بیرون
آوردن و همه را برین قیاس دیگر درجات اعتبار باید کردن پس چون این درجات
مسعود باشد از او در تحصیل این مهمات در حق خود استعمال باید کردن و اگر
منحوس باشد در ابطال آن مهمات در حق دشمن بکار باید داشتن و باید دانستن
که هرگاه که مشتری و زهره درین برجها باشند دلایل ایشان قوی بود و اگر
زحل و مریخ درین برجها باشند دلایل ایشان نیک ضعیف بود مگر در درجه که
منحوس باشند چنانک اگر مریخ از هشتم درجه بود از عقرب مخالفت تمام در
میان مردم ظاهر شود در که مفاجاه بسیار اتفاق افتد و اگر شخصی مخالفت
پادشاه آغاز کند درین وقت آفت او بسیار شود و اگر مشتری در طالع تحویل
درین درجه بود کارها آسان شود السادس حال دیگر وعدها باید که اتفاد

از نحوس خالی بود و رعایت این معنی کردن بعد از طالع اولیتر بعاشر پس
سابع و پس رابع السابع اعتبار خانه غرض و آن از دو وجه است ا انکه
پیش ازین بیان کردیم که خانه حاجت باید که مناسب ان حاجت بود اگر
نبود باید که در خانه حاجت سعدی قوی حال بود و اگر نه باری ناظر بود و باید
که خداوند او از نحوس سلیم باشد ب جهد باید کردن تا خانه حاجت در اصل
طالع مولود مسعود بوده باشد و خداوندا و قوی حال الثامن اعتبار حال
ستاره حاجت و آن از دو وجه است اول جهد باید کردن تا ستاره
حاجت ناظر بود بطالع و بخداوند طالع و بخانه حاجت یا از تثلیث یا از
تربیع اگر سعد باشد اما اگر نحس بود جهد باید کردن تا نظر او از تربیع و
مقابله نباشد پس اگر نظر ستاره حاجت بطالع میسر نشود باید که ناظر بود بصاحب
طالع و ماشاء الله می گوید که نظر ستاره حاجت بصاحب طالع بهتر از ان
بود که نظر او بطالع ب جهد باید کرد تا خداوند خانه ستاره حاجت
قوی حال بود زیرا که او بر عاقبت دلیلست والله اعلم التاسع اعتبار حال
سهام و آن از چهار وجه است ا اصلاح سهم السعادة اعتبار باید کرد که او
دلیل ابتداست ب صلاح خداوند او اعتبار باید کردن که او دلیل عاقبت
است ج سهم السعادة باید که ناظر بود بماه پس اگر نظر سهم السعادة بماه میسر نشود
باید که میان هر دو ستاره سعد بود تا هر دو را با هم جمع کند و اولیتر آن
بود که از ماه بستانند و سهم السعادة دهد د باید که آن سهم که منسوب بود بدان
حاجت مسعود بود و باید که سهم السعادة با وی مشارک بود در آن سعادت

زحل باشد انقلاب آن کار در غم و محنت بود و اگر عطارد با زهره بود یا
مشتری آن کار حاصل شود پس بر وی مغلب شود اما اگر طالع یا
خانه ماه برجی ثابت باشد دلیل ثبات آن کار بود و سعادت و نحوست
آن کار متعلق بود بنظر سعود و نحوس و او شایسته است زنا کردن را و زن
خواستن را الا زفاف که لایق او برجهای منقلب است و هر آن کاری که طالع
او این برج ثابت بود دراز کشد و خصومتها وی بصلح نینجامد و باید دانستن
که عقرب سبک ترین برج ثابت است از برای آنک خداوند وی مریخ است
و اسد از همه ثابت تر است وقتی که در حد خویش می آید که دلو از همه ثابت
تر است که خداوند او زحل است و اما برجهای ذو جسدین چون طالع باشند یا
خانه ماه باشند دلیل آن بود که از آن کار که در وی ابتدا کنند اعراض کنند و بار
دیگر با وی رجوع کنند و صلاح و فساد آن متعلق بود بنظر سعود و نحوس و این
برجها شایسته بود کارها را که بدو کس تعلق دارد چون بیع و شری و شرکت
و هر کس که درین طالع حبس کنند از حبس بیرون آیند و بار دیگر بگیرند و اگر گریخته
را بیابد بار دیگر بگریزد و اگر وعده کند خلاف کند و بیمار اگر بهتر شود باز
دیگر بیمار شود ب اعتبار آنک طالع برج معوج بود یا مستقیم اگر معوج بود یا ماه
در وی بود دلیل کند بر دشخواری آن کار پس اگر سعود ناظر باشند دلیل باشد
بر امید داشتن حصول آن چیز و اگر نحوس ناظر باشند دلیل غایت دشخواری
بود و اگر هم سعود و هم نحوس ناظر باشند دلیل توسط بود و باید دانستن که چون
ماه درین برجها بود و زاید بود در نور و در حساب دلیل آن باشد که اگر چیزی

بفروشند سود کنند و آنچه بخرند چون بفروشند هم سود کنند و اما برجهای مستقیم
الطلوع اگر طالع باشند یا خانه قمر باشند دلیل تمامی آن کار کنند و شایسته
بود دوستی کردن را و وفا جستن را پس اگر سعود ناظر باشند دلیل بود
بر غایت کمال این کار و اگر نحوس ناظر باشند دلیل دشخواری بود و اگر هم سعود
و هم نحوس ناظر باشند کار متوسط بود و باید دانستن که چون ماه درین برجها باشد
و ناقص بود یا در نور یا در حساب چیزها بها را ارزان خریده شود و در فروختن
سود نبود ج اعتبار آنک اگر طالع برجی باشد که او دلیل پرندگان بود و آن جوزا
و سنبله و قوس و حوت برای صید نیک بود و برجها که دلیل پرآواز چون
برجهای آبی از برای مطربان نیک باشد و بروج آتشی برای کارها را آتش نیک
بود د برجهای نهاری لایق اختیارات نهاری بود و برجهای لیلی موافق اختیارات
لیلی و هم چنین ستارگان نهاری موافق اختیارات نهاری و ستارهای شبی
موافق اختیارهای شبی پس اگر حال برخلاف این بود این کار بازبسته
بنظر سعود و نحوس بود ه باید که طالع بطبع مانند آن مقصود بود چنانک
برجهای آتشی بر کارها سلطانی را و چنانک خانهای مریخ جنگ را و باید که
سعود را در طالع حصه تمام بود و اگر طالع برجی معوج بود منقلب درجات
عاقبت در برجی مستوی ثابت باشد اول آن کار دشخوار بود و آخر آسان
السابع اعتبار حال خداوند طالع و آن از چهار وجه است اول آنک باید
که خداوند طالع ناظر بود بطالع بطلیموس گفته است که هر آن ستاره
که ناظر نبود بخانه خود دشمن آن بود که دوری از خانه خود دور بود حفظ خانه

العاشر اعتبار آن ساعت که در وی اختیار اتفاق افتد چنانک اگر آن
اختیار از برای کار خیر بود باید که در ساعات سعد یا مشتری یا زهره باشد و
یا در ساعات عطارد چون مسعود بود و اگر اختیار از برای کار بد بود
بر عکس این باید الحادی عشر کارها که در وی ثبات طلبند جز بشهادت
زحل راست نیاید و کارها که در وی از طول مدت احتراز کنند جز بشهادت
مریخ راست نیاید است آن یازده وجه که در اول فصل وعده کردیم فصل
ششم در بیان چیزها که از وی احتراز باید کردن و آن هفتست ا چون طالع
اجتماع تباه بود و نحوس بر آن طالع مستولی باشند پرهیز باید کردن در آن ماه
از ابتدا کردن کارها که دوام آن مطلوب باشد ب آنک چون اجتماع برین
در آن ماه که در وی ابتدا کاری خواهی کردن اگر در درجه اتفاق افتاده
باشد که قران زحل و مشتری در آن درجه اتفاق افتاده باشد یعنی آن قران
که تو در وی باشی از ابتدا کردن در آن ماه احتراز باید کردن که آن نیک تباه
بود خاصه اگر نحوس مستولی بوده باشند اما اگر هر دو سعد در آن درجه
گرد شده باشند آن نحوست زایل شود و آن ماه را شایستگی آن
بود که در وی کارها ابتدا کنند ج انچه تعلق بماه دارد و آن از پنج وجه است
حذر باید کردن از آن که ماه در طالع باشد خاصه بشب الا در بیع و شری چون
ماه مسعود بود و در طالع بود و این معنی روا باشد اصطفن حکیم گوید که ماه چون
در غایت تری است اثر سعادت و نحوست زود در وی پیدا شود پس اگر
در طالع بود تغیرها در عظم بر مزاج انکس پدید آرد ب حذر باید کردن از

آنک ماه ساقط بود از طالع ج حذر باید کردن از مقارنت ماه با مریخ در
اول روز و در اول ماه و از مقارنت او با زحل در آخر ماه خاصه در شب
د حذر باید کردن از آنک ماه را و خداوند خانه او را با یکدیگر نظر عداوت بود
زیرا که دلیل مضادت و خصومت کند در آن کار که ابتدا کرده باشد مگر کارها
که از نقل زمان باشد که آن سهل تر باشد ه حذر باید کردن از نحوستهای قمر
و آن یازده وجه است ا آنک در محاق باشد و آن چنان بود که میان او
و میان آفتاب دوازده درجه بود یا کمتر و بدتر آن بود که در دقیقه بود
با آفتاب ب آنک در خسوف باشد و بدترین آن بود که خسوف در آن برج
اتفاق افتد که ماه در وی بوده باشد در اصل طالع مولود ج مقابله او با آفتاب
و نزدیک بعضی این نحوست نیست د آنک تربیع آفتاب بود ه آنک
مقارن نحوس بود یا تربیع نحوس یا مقابله نحوس بود و آنک محصور بود
میان نحوس ز آنک میان او و راس یا ذنب دوازده درجه بود یا
کمتر ح آنک در طریقه محترقه بود و آن از نوزده درجه میزان تا سه درجه
عقرب باشد ط آنک در آخر برج بود در حد نحوس ی آنک [illegible]
نحوس بود یا آنک زایل بود از وتدها مگر در برج سوم که آن فرح اوست
یب آنک بطی السیر بود چنانک سیر او از سیزده درجه و یازده دقیقه کمتر باشد
یج آنک وحشی بود و آن چنان بود که از نحسی باز گشته بود و بهیچ کوکب نپیوندد
ید آنک روی بجانب جنوب نهاده باشد یه آنک در حدی باشد که نحوست
نحوستهای ماه وجه اینکی اتفاق کرده اند که چون قمر منحوس بود بعضی از آنچه یاد

کرده شد واجب باشد احتراز کردن از ابتداء کارها والله اعلم سیوم تعلق
بخداوند طالع و بخداوند خانه قمر و خداوند خانه حاجت دارد و آن از نه
وجه است اول پرهیز باید کردن از آنکه این دلیلها راجع باشند دوم حذر
باید کردن از آنکه ذنب در طالع باشد یا در خانه حاجت یا با آفتاب یا
با ماه یا با ستارهٔ حاجت بود سیوم حذر باید کردن از آنکه این دلایل
سه گانه منحوس باشند خصوصا از آنکه مقهور باشد زیرا که این دلیل فنا و ادبار
بود چهارم حذر باید کردن از آنکه نحوس در اوتاد باشند و اگر ستارهٔ حاجت
بود خاصه که آن سبب مشقت بود پنجم حذر باید کردن از آنکه خداوند حاجت
نحس بود خاصه اگرچه در طالع باشد ششم حذر باید کردن از آنکه خداوند
ششم در وتد باشد هفتم زایل بودن خداوند خانه قمر و نحس بودن او دلیل بود بر
فساد هر اختیاری که اتفاق افتد و صلاح قمر درین باب سودمند نباشد هشتم
چون خداوند خانه غرض نحس بود باید که در اوتاد نشود لیکن باید که جایگاه او
یا حادی عشر بود یا تاسع یا ثالث یا خامس مگر آن وقت که اختیار رفتن و
حرب کند نهم درجاتی که آن را بلیان جاها خوانند و آن درجات باشد نحس
و تاریک و از آن حذر باید کردن اما در حمل ازین درجات پنج است و یا
یو کد کط و در ثور چهار است ه یو کد که و در جوزا پنج است ب
یه کو ل و در سرطان پنج است یب یه کد کو ل و در اسد هفت
است ج ه یو یط کو و در سنبله پنج است ح یو کا لا ل و در
میزان چهار است ا ز یح ل و در عقرب پنج است ط یه یط کد کط

و در قوس شش است د یب یه کد ل و در جدی پنج است یه کو کط
ب ح و در دلو پنج است ا ب یو یح کط و در حوت پنج است ا ط یه
یح این درجاتیست که چون سعد در وی باشد نیک ضعیف باشد و چون
نحس در آنجا بود دلیل بود بر سعادت عرضی و باشد که دلیل باشد بر تمامی
نحوست و اعتبار اوقات والبیر حکم گفت پرهیز باید کردن از ابتداء کارها
کردن پیش از کسوف بهفت روز و همچنین پیش از خسوف سه روز و بعد از
کسوف بهفت روز و بعد از خسوف سه روز دیگر و آنچ تعلق دارد بروزها
و آن از چهار وجه است اول روزها که آنرا ایام البث گویند حکما اتفاق کرده‌اند
که از وقت اجتماع ماه با آفتاب تا اجتماع دیگر مرتبها بسیار است و هر مرتبه
کاری دیگر را شاید و شرح این آنست که از وقت اجتماع تا دوازده
ساعت گذشته از آن آفتاب را بود و این دوازده ساعت سخت تباه
بود زیرا که چهار ساعت نخستین دلیل هلاک تن و جان باشد و چهار ساعت
دوم دلیل بیماری و تباهی حال و چهار ساعت سیوم دلیل تباهی مال و اگرچه
دلیل بیماری شود و بعد ازین دوازده ساعت دیگر تعلق بزهره دارد و این
ساعتها شایسته بود کارهایی را که تعلق بزنان دارد و بزم و بیان و بعد
ازین دوازده ساعت دیگر تعلق بعطارد دارد و این ساعتها شایسته است
کارهای عطارد را و بعد ازین دوازده ساعت دیگر تعلق بماه دارد و آن
شایسته باشد راه رفتن و پیش سلطان شدن و خریدن و فروختن را خاصه
که قمر مسعود بود و بعد از آن دوازده ساعت دیگر زحل را باشد و این شایسته

باشد زراعت را و جوی کندن را و درخت نشاندن را و بنا نهادن خاصه در
چهار ساعت نخستین و شایسته است چون ماه زاید النور بود و بعد از آن
دوازده ساعت دیگر مشتری راست و این ساعتها شایسته است در
کارهای سلطانی و شرکت و مانند این و بعد از آن دوازده ساعت دیگر مریخ
راست چهار ساعت نخستین او شایسته است بر نشستن را و سلاح پوشیدن
و جنگ کردن را و چهار ساعت دوم شایسته است حجامت و فصد را و چهار
ساعت سیوم هیچ کار را نشاید بعد ازین نوبت باز دیگر با آفتاب رسد و آن
ساعتها نحس بود و نیک تباه باشد دوم برین ترتیب ساعات نحس باز می
آید والبیر حکم گوید که تمامی حال ماه کمتر از آنست که تمامی ایام نحس حذر
باید کردن از ابتداء کارها در ایام نقصان و آن از اول نیمهٔ هفتم ماه بود
تا نیمهٔ چهارم از ماه دیگر و بعد از آن تا تمامت یازده روز زیادت بود
و بعد از آن از ابتداء روز دوازدهم تا نیمهٔ روز نوزدهم ایام نقصان بود و بعد
از آن تا آخر بیست و ششم ایام زیادت بود سیوم حذر باید کردن از اثنا عشر آن
نهم و بیستم و بیست و هفتم ماه است چهارم حذر باید کردن از اسابیع و آن هفتم و چهاردهم
و بیست و یکم و بیست و هشتم ماه است و روا نبود که دلیل این کار که ابتدا کرده‌اند
کردن مرد فوق السعود باشد یا تحت النحوس است چیزها که از وی احتراز
باید کردن در اختیارات والله اعلم فصل هفتم در آن کس که آثار اختیار در
حق وی ظاهرتر است آثار اختیار در حق پادشاهان نیک ظاهر شود زیرا که
در حق ایشان تمام شود و در حق رعیت هم ظاهر شود و هر اثر که عام تر بود ظاهرتر

بود ظاهرتر بود حکما گفته‌اند که اختیار را شاید دلالت بدلیلها عام و دلیلها عام را
اثر چه در حق کسانی که افعال ایشان عام بود ظاهر نشود و آن نباشد الا پادشاهان
فصل هشتم در چیزها که اختیار را از بهر آن روا باشد کوشیدن می گویند هر کاری که
هر روز یا هر هفته یا هر ماه در وجود آید اختیار از برای آن مفید نبود و این
نیک نیست از برای آنکه بگرمابه رفتن هر هفته اتفاق افتد غالبا باز آنکه
اما اختیار گرمابه رفتن پیش از همه اختیارها شرح داده است و حق آنست که هر چند
آن کار دیرتر در وجود آید و کمتر تکرار گردد اثر اختیار در وی ظاهرتر بود فصل
نهم در آنکه اختیار چگونه باید کرد در وقتی که تاخیر میسر نشود حکما گفته‌اند که چون تاخیر
ممکن نبود و طلب صلاح دلیلها میسر نشود ابتدا آن وقت باید کرد که مشتری یا
زهره در طالع بود زیرا که ایشان شر آن ابتدا را دفع کنند عمر فرخان گوید این
سخن در کارها درست باشد که از وی طلب ثبات و دوام نکنند اما آن کارها
که دوام از وی مطلوب باشد تمام نگردد الا آنگاه که قمر سلیم بود از نحوستها دورو یونس
می گوید که چون تاخیر کردن ابتدا ممکن نبود تا وقت صلاح ماه ماه را از طالع
ساقط باید کردن و باید که در طالع سعدی باشد و بدین سخن مقالت اول
را ختم کنیم والحمد لله حق حمده والصلوة والسلام علی رسوله مقالت دوم
در جزئیات بدانکه ما این اصلها که بیان کردیم در مقالت نخستین چنان
بیان کردیم که هر کسی که خاطر قوی و طبع مستقیم دارد بدان اصول وقوف
تمامی حاصل دارد او را حاجت نیاید به بیان اختیارات جزوی زیرا که
بیشتر سخنها که در اختیارات جزوی شود جز آن نبود که ما در مقالت کلی شرح

دادم لیکن چون خاطرم کس بدین معنی وفا نکند لاجرم منها دو شست چیز کی حاجت
بدان بیشتر افتد درین مقالت اوردیم و نیک و بد آن از یکدیگر جدا کردم
تا بر خواننده آسان بود و اینست فهرست چیزها ا بگرمابه رفتن ب موی
از سر باز کردن ج نوره بکار داشتن و پاکیزگی د در ناخن چیدن ه آهن
باندام بردن و فصد و حجامت کردن ز حجامت کردن ح خون بسیار
بیرون کردن ط ختنه کردن ی ابتداء علاج کردن یا علاج اعضا یب
علاج جفن بیماریها یج داروی مسهل خوردن ید دارو که سودا آورد یه
دارو که صفرا آرد یو مطبوخ خوردن یز دارو که علت از سر و چشم بیرون
کند یح غرغره و قی کردن یط علاج بیماریها دیرینه ک دران دارو که اسهال
عظیم کند کا جامه بریدن و پوشیدن کب صناعت زر و نقره کج در خریدن
کد در فروختن که در شرکت کردن کو در مال فرستادن از برای سود
کز در وام طلب کردن کح در وام دادن کط در صنعت کیمیا ل در عزیمت
کردن از بهر دوستی لا عزیمت کردن از بهر دشمنی لب در تعویذ نوشتن
لج در کارها پوشیده کردن لد در آنکه کسی خواهد که پنهان شود له در
پیدا کردن کارها لو در سفر کردن بحجتی از حاجات لز در القبا ربعی از
ارباع شبانروز لح در نامه نوشتن و ابتدا کردن بعرض حاجت لط
در ابتدا آموختن پیشها م در تعلیم ادب ما در تعلیم [illegible] مب در تعلیم
سباحت مج در فرزند بکتاب فرستادن و بدایه سپردن مد در بنیاد
افکندن مه در هدم کردن مو در درختها نشاندن مز در تخم کاشتن
مح

در اجارت زمینها مط در چارپا خریدن برنشستن را ن در خریدن
اسپ بردی نتوان نشستن نا در برده خریدن نب در برده آزاد کردن
نج در شیر دادن کودک را ند در باز داشتن کودک را از شیر نه
در نکاح کردن نو در زفاف کردن نز در سفر کردن بر خشک
نح در سفر کردن بر آب نط در جنگ رفتن س در شهر شدن سا
در بیعت و بر تخت ملکت نشستن سب در عقد لوا سج در گشادن لواء سد
در خراج ستدن سه در حاجت خواستن سو در صید کردن مرغان سز
در صید کردن چارپایان سح در صید دریا کردن سط در تماشا بر خشک
ع در تماشا بر اسپ عا در تماشا در آب عب کشتی در آب روان
کردن عج در شراب کردن عد در وقت شراب خوردن عه در
مجالی رفتن عو در شطرنج و نرد باختن عز در چوگان زدن عح در وقت
دعا کردن اینست فهرست والله اعلم اول در گرمابه رفتن چیزهای که این
اختیار بوی تمام شود آنست که باید که طالع و قمر در حمل یا عقرب باشد
والا در قوس یا حوت یا سرطان یا اسد محمد ایوب گوید بهترین آنست که
ماه در سرطان بود و اگر درین حال متصل بود بمشتری یا بزهره از تثلیث
یا از تسدیس دلیل بود بر آسایش و زیادتی جمال و اگر ماه در حوت بود
باید که متصل بود بزهره تا کمال مطلوب حاصل آید اما آنچه ازوی
پرهیز باید کردن سه است ا روا نبود که قمر کاسته عطارد یا زهره
یا زحل بود ب روا نبود که در خانها یکی ازین ستارها بود ج اگر ماه

در برجی منقلب بود و عطارد در طالع بود دلیل بران بود که زود بیرون
آید و اگر ماه متصل بود بزحل و زحل در اوتاد بود دلیل باشد بر مجروح شدن
و اگر متصل باقتاب بود دلیل بود بر تشنگی و اگر متصل بود بمریخ دلیل
بود بر آنکه صفرا و حرارت از حد در گذرد ب در موی از سر باز کردن
چیزهای که این اختیار بوی تمام شود دو است ا باید که قمر در برجها
ذو جسدین باشد الا در سنبله محمد ایوب روا دارد که در میزان بود یا در دلو
کوشیار گفت باید که در برجهای آبی بود ب باید که ماه متصل بود بیکی از
هر دو سعد زیرا که آن دلیل بود بر آنکه موی بار دیگر در شادی بر آید و اما
آنچه ازوی حذر باید کردن شش چیز است ا نباید که ماه در برجها منقلب
و ثابت بود خاصه جدی زیرا که دلیل آن بود بران که موی دیر بر آید
و خداوندش را بسبب آن غم باشد ب باید که ماه متصل نباشد بزحل م ازین
علت که گفته شد ج باید که متصل نبود بمریخ د روا نبود که زحل یا مریخ در
طالع وقت باشد ه روا نبود که قمر در حمل باشد و روا نبود که قمر در طالع
بود ج در نوره بکار داشتن و پاکیزگی چیزهای که این اختیار بوی تمام
شود چهار است ا که ماه متصل بود باقتاب با تحت الشعاع چنانک
از اقتاب جدا شده باشد ب باید که در برجهای آبی بود و روا نبود که در
حمل و ثور و اسد و جدی بود محمد ایوب گوید که باید که ماه در برجهای ارضی بود
ج باید که ماه متصل بود بستارگان که در هبوط باشند یا محترق یا راجع
زیرا که این دلیل باشد که آن موی دیر بر آید د باید که خداوند طالع

سعود از وتد السما و وتد الارض بود د در ناخن چیدن آنچه این اختیار بدو
تمام شود دو است ا باید که ماه در خانهای زهره یا خانهای مریخ یا خانها
برجیس باشد محمد ایوب می گوید بهترین آن بود که ماه در خانه ثور یا سرطان
یا عقرب یا دلو باشد ب باید که ماه زاید باشد در نور یا در حساب یا در سیر
اما آنچه ازوی حذر باید کردن چهار چیز است ا حذر باید کردن از آنک
ماه در جوزا و حوت بود زیرا که این دو برج و خداوندان ایشان بدین باشند
این کار را و دلیل بود بر آنکه آن ناخن دیگر نروید ب حذر باید کردن
از آن که مریخ در طالع وقت بود یا با ماه در یک برج باشد زیرا که مخاطره
بود که گوشت ببرد ج حذر باید کردن از آنک زحل در طالع بود یا قمر
د حذر باید کردن از آنک زحل در طالع بود یا قمر و ماه متصل بود بستاره
راجع خاصه چون در هبوط بود و الا هم در وقت آفت در ناخن پدید آید
ه در آهن باندام بردن آنچه این اختیار بوی تمام شود سه است ا آهن باندام
آنگاه روا بود بردن که ماه در برجی بود که اندام منسوب بود بدان
برج و سر منسوبست بحمل و گردن و قفا بثور و دوش و بازو بجوزا و سینه بسرطان
و پشت و پهلو باسد و شکم و روده بسنبله و سرین بمیزان و فرج بعقرب و
سر دو ران بقوس و سر زانو بجدی و ساقها بدلو و پایها بحوت کوشیار
میگوید اگر دران برج که عضو بوی منسوب باشد سعدی قوی در وی باشد
آهن بردن بوی روا باشد ب باید که ماه ناقص النور باشد و سلیم باشد از
نحوس ج باید که ماه متصل بود بمشتری و مشتری فوق الارض باشد اما در عاشر

یا وجادی عشر یا در تاسع بود پس اگر بودن مشتری درین مواضع میسر نشود باید
که در طالع بود و قمر باید که ناظر بود با آفتاب و قابل النور باشد از وی
زیرا که این دلیل بود که صحت بزودی حاصل شود و اما آنچ ازوی
حذر باید کردن دو چیز است ا آنک ماه بری بود از مقارنهٔ آفتاب ب
باید که بری بود از نظر نحوس خاصه از مریخ ۶ در فصد کردن آنچ این اختیار
بوی تمام شود چهار است ا سجزی گوید بهتر آن بود که ماه در برجی ثابت
بود الا در ثور ب قصرانی گوید بهتر آن باشد که ماه زاید باشد در نور و در
حساب ج باید که در برج آبی دیگر باشد د باید که متصل بود بسعود و اما
آنچ ازوی حذر باید کردن هشت چیز است ا آنک خانهٔ ماه برجهای منقلب
و ذوجسدین باشد خاصه جوزا ب باید که خانهٔ ماه و طالع برجهای ارضی
نبود ج از برج حوت حذر باید کردن د در وقت اجتماع تا سیزده درجه این
کار نشاید ه از وقت استقبال احتراز باید کردن و حذر باید کردن از آنک
زحل و مریخ در طالع باشد یا با ماه زیرا که این دلیل بود بر آنک جای
جراحت ریم کرد و تباه شود و حاجت آید به بریدن آن و درین باب
احتراز از مریخ واجب ترست ز احتراز باید کردن از آنک زحل در ثامن
نبود از طالع ح حذر باید کردن از آنک مریخ در ششم قمر باشد ۷ در حجامت
کردن آنچ این اختیار بروی تمام شود دو چیز است ا محمد ایوب می گوید باید
که خانهٔ ماه و طالع برجی از برجهای هوایی بود زیرا که چون چنین باشد
خون فاسد برود و خون صافی بماند و نفع او ظاهر شود و باید که ماه متصل

بود بمشتری ب سجزی گوید باید که ماه زاید النور بود و قصرانی گوید که باید که ماه
ناقص النور و الحساب بود و اما آنچ ازوی حذر باید کردن سه چیز است
ا طرفه ترین همه آفت که در ثور یا در اسد باشد ب دورتیوس گوید چون در ثانی
عشر یا در ثالث اشان نحس بوده باشد در غایت تباهی بود ج محمد ایوب گوید
حذر باید کرد از آنک ماه تحت الشعاع بود و از آنک طالع یا خانهٔ ماه برجهای
ارضی بود زیرا که خوف آن باشد که سودا پدید آید و از آنک برجهای آبی
بود زیرا که خوف آن بود که فالج و لقوه پدید آید ۸ در خون بیرون
کردن آنچ این اختیارات بروی تمام شود چهار است ا باید که ماه زاید
النور و الحساب بود ب باید که بعد از اجتماع و پیش از استقبال بود ج باید که
ماه متصل بود با مریخ از تثلیث یا از تسدیس د باید که خداوند ماه ناظر بود
از تثلیث یا از تسدیس و چون خواهی که خون اندک بیرون آید چنانک نفع آن
حاصل بود ضد این شرطها اعتبار باید کردن و باید که ماه از عطارد ساقط
بود ۹ در حقنه کردن آنچ این اختیار بروی تمام گردد هفت چیز است ا باید
که ماه مستقبل بود بر زهره ب باید که ماه متصل بود به یکی از دو سعد ج
باید که در برجهای شمالی بود د باید که زاید بود ه باید که خداوند خانهٔ او شمالی
بود و باید که خداوند طالع صاعد بود ز باید که خانهٔ ماه و طالع برجی هوایی
بود و اما آنچ ازوی حذر باید کردن دو است ا حذر کن از آنک ماه
در عقرب بود خاصه چون مریخ بوی ناظر بود از اوتاد ب اما اگر نظر مریخ از
تثلیث یا از تسدیس باشد و ماه ناقص بود بد نبود ۱۰ در ابتدا علاج کردن

آنچ این کار بوی تمام گردد آنست که اگر سعدی در طالع بود مقصود زود
حاصل شود و ذکر خوب طبیب ظاهر گردد و اگر در عاشر بود بیمار فرمان
برد و تخلیط نکند و اگر در سابع بود علاج نرود بپذیرد و اگر در رابع بود علاج
کارگر آید و اما آنچه ازوی حذر باید کردن چهار است ا آنک
اگر نحسی در طالع بود آن علاج خطا رود و تباهی آن زود ظاهر شود و اگر در
عاشر بود بیمار تخلیط کند و کار دشخوار شود و اگر در سابع بود بیمار از آن
علت بعلتی دیگر رود و اگر در رابع بود در خطر هلاک باشد ب اگر در
ابتداء علاج قمر نحوس بود بیمار و طبیب از یکدیگر ضجر شوند و اگر از سعدی
منصرف شود و بسعدی دیگر متصل بیمار و طبیب از یکدیگر راضی باشند
ج اگر خداوند طالع آن وقت منحوس باشد یا خداوند هشتم و خداوند هشتم در
طالع شود بهر حال آن بیمار بدست طبیب هلاک شود د اگر ماه در طالع بود
مکرر داروخوردن علت دوم پدید آید ۱۱ در علاج اعضا درین باب
به چیز نظر باید کرد ا هرگاه که عضوی را علاج خواهی کردن بدانک آن
عضو از اعضا کدامست و به کدام برج منسوبست پس ماه باید که در آن
برج مسعود بود ب اگر علاج نیمهٔ بالای تن خواهی کردن از تن و آن از سر تا
ناف بود باید که قمر صاعد و در وتد السماء و وتد الارض بود و اگر علاج نیمهٔ زیرین
خواهی کرد باید که قمر در نیمهٔ دیگر بود از فلک ج اگر مقصود از علاج ناقص
کردن خلطی بود یا چیزی که بدین ماند باید که ماه ناقص النور و زاید السیر باشد
و در طالع سعدی ۱۲ در علاج چشم چهار کردن آنچ درین باب رعایت باید

کردن دو چیز است ا اگر مریخ دلیل بیماری بود در آن وقت علاج باید کردن
که مشتری در وتد باشد و اگر دلیل این بیماری زحل بود در ابتداء علاج باید که
آفتاب در وتد باشد و اگر دلیل بیماری عطارد بود در ابتداء علاج باید که
زهره در وتد باشد و اگر دلیل بیماری ماه بود باید که در وقت علاج ماه در
مقابله خداوند آن برج بود که ماه در وی بوده باشد در وقت ابتداء بیماری
ب باید که ماه خالی بود از نحوس و از احتراق و متصل بود بسعود و اما
آنچ ازوی حذر باید کرد آنست که در هبوط باشد یا در وبال یا در طریقهٔ محترقه
یا در مقابله خداوند سادس یا خداوند ثامن یا مجامع آفتاب باشد یا بعد یا بلو
یا تربیع یا میان اوج او و دوازده درجه باشد ۱۳ در داروی مسهل خوردن
که اسهال جمله خلطها کند شش است ا آنک طالع و خانهٔ ماه برجهای آبی
بود و بهترین عقرب و میزان مهر داشته اند ب باید که ماه ناقص النور و
الحساب باشد ج باید که منصرف باشد از سعدی و متصل بسعدی دیگر د
باید که دوری او از ذنب بیش از سیزده درجه بود ه باید که عرض او جنوبی
بود و باید که هابط بود در جنوب و باید که فوق الارض بود و متصل بود
بستاره تحت الارض و آن ستاره در رابع بود و اما آنچ ازوی
حذر باید کردن دو چیز است ا بودن در برج اسد نهایت تباهست
ب نباید که ماه متصل بود بنحوس که اگر متصل بود بزحل کارگر نیاید و باشد
که علتها دیگر پدید آید و اگر بمریخ متصل بود درد ناف و پیچیدن روده پدید
آید و کوشش باید از نظر مریخ از تثلیث و تسدیس روا داشتست تا دارو کارگر

آید از مقابله ماه با مشتری احتراز کند و الا اثر دارد و ضعف بود و اگر با آفتاب
ناظر بود از نظرها تا ماه حرارت و یبوست زیاده شود و اگر متصل بود بکوکب
راجع آن دارو بقی بر آورد ۱۴ در دارویی که سود آورد درین معنی دو چیز
نگاه باید داشت ا باید که طالع و خانه ماه برجی آبی بود تا ضد سودا باشد
ب باید که ماه متصل بود بمشتری و آنچ ازوی حذر باید کردن دو است ا
آنک طالع و خانه ماه برجی ارضی نبود ب آنک ماه با زحل متصل بود ۱۵ در
دارویی که صفرا آرد درین معنی دو چیز نگاه باید داشت ا آنک طالع و
خانه ماه برجی هوایی بود ب آنک متصل بود بزهره و از دو چیز حذر باید
کردن ا طالع و خانه ماه برجی آتشی بود ب آنک متصل بمریخ بود یا با آفتاب
۱۶ در دارویی بلغم دو چیز نگاه باید داشت ا آنک طالع و خانه ماه برجی آبی
بود ب آنک ماه متصل بود بزهره و از دو چیز حذر باید کردن ا آنک
طالع یا خانه ماه برجی آتشی و یا خاکی بود ب آنک متصل بود بزحل یا بمریخ
یا با آفتاب و طالع و خانه ماه برجی منقلب بود و برجهای ثابت نهایت بد
بود ۱۷ در دارویی که اسهال عظیم آرد درین باب دو چیز نگاه باید داشت
ا آنک ماه متصل بکوکبی بود که از تحت الشعاع بیرون خواهد آمدن ب باید
که ماه متصل بود بستاره که مستقیم شده باشد در آن وقت و آنچ ازوی حذر
باید کردن آنست که ماه متصل بود بستاره تحت الشعاع یا دافع و اما
آن دارو که کار رمانه کند در ورود ورشحست ا آنک ماه در برجهای ذوجسدین
بود ا آنک در تربیع سعدین یا تربیع عطارد بود چون مسعود باشد

۱۸ در دارویی که علت از سر خیزد درین اختیار چهار چیز نگاه باید داشت
ا باید که ماه در حمل یا ثور بود ب باید که آفتاب استقبال باز گشته بود و روی
با اجتماع نهاده ج باید که بطی السیر بود د باید که میان او و میان ذنب کمتر
از یازده درجه بود و آنچ این کار را شاید ضد این چیزهاست که یاد
کرده شد ۱۹ در عزوه و قی کردن درین باب سه چیز نگاه باید داشتن
ا محمد ایوب گوید که ماه در حمل باشد میان دوازده درجه تا بیست درجه
و کوشیار و قصرانی می گویند باید که در حمل بود یا در ثور و بطلیوس میگوید
که باید که در برجهای آتشی بود لیکن بشرط آنکه مسعود بود بزهره ب باید که
ماه ناقص النور بود و مسعود ج محمد ایوب گوید باید که ماه متصل بود بسعود
و اما آنچ ازوی احتراز باید کردن آنست که متصل بود بمریخ یا با آفتاب
از تربیع خاصه چون در حمل باشد ۲۰ در خلع جامها یا دریدن درین معنی سه
چیز نگاه باید داشتن ا باید که ماه در برجهای ارضی بود و بهترین ثور است ب
باید که مسعود در اوتاد ماه باشد ج باید که ماه خالی بود از مناحس و
آنچ ازوی حذر باید کردن آنست که ماه متصل بود بزحل زیرا که آن سبب
درازی بیماری بود ۲۱ در نو بریدن و پوشیدن آنچ درین معنی رعایت
باید کرد هفت چیزاست ا آنک ماه در برج ذوجسدین بود ب آنک خداوند
ساعت ناقص السیر بود و منحدر در جنوب ج آنک ماه زاید النور و الحساب بود
د آنک باید که قابل ماه ساقط و ضعیف بود ه آنک متصل بود بزهره و المشتری
بود و آنک پوشیدن در ساعت سعود اتفاق افتد ز آنک در طالع

سعدی بود و ماه در عاشر و مسعود بود بدان سعد که در طالع باشد و از دو
چیز حذر باید کردن ا آنک ماه در برج ثابت بود و اما بهترین حمل است
ب حذر باید کرد از مجاسده قرینحوس یا مقابله یا تربیع ایشان خاصه آفتاب
زیرا که مقابله و مقارنه آفتاب دلیل آن باشد که آن جامه با ریخ تن گمت
شود و عاقبت آن جامه با خداوندش در گور شوند ۲۲ در خرید و فروخت
درین معنی چهار چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه در برجهای آتشی
بود ب باید که ناظر بود با آفتاب یا بمریخ از تثلیث یا از تسدیس و اگر
ناظر بود بسعدین از هر نظر که باشد روا باشد ج باید که ماه در برجهای ذوجسدین
باشد و اولیتر آن بود که آن برج مستقیم الطلوع باشد د باید که صاحب
طالع صاعد بود ۲۳ در خریدن درین معنی شش چیز نگاه باید داشتن ا باید که
ماه در برجهای مستقیم الطلوع باشد زیرا که اگر چنین باشد مشتری را بهتر باشد
و اگر در برجهای معوج الطلوع بود مشتری را زیان بود و بایع را سود ب باید که
ماه زاید النور و الحساب بود ج باید که سهم السعاده در خانه مشتری بود و متصل
باشد بسعود د ماه از آن وقت که از اجتماع باز گردد تا تربیع اول دلیل بود
بعدل و انصاف در معامله و از تربیع اول تا مقابله دلیل بود بر حصول مقصود
بایع و از مقابله تا تربیع دلیل بود بر نیکی حال مشتری و از تربیع دوم تا مقارنه
نیک باشد خریدن چیزها در سفر ه باید که ماه ساقط بود از مریخ و عطارد
و الا خصومت آرد دوم چنین باید که از مجاسده ذنب ساقط بود و باید
که ماه متصل باشد بسعود اتصال پسندیده ۲۴ در فروختن درین معنی چهار

چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه منصرف باشد از سعدی و بسعدی دیگر
متصل و اگر بنحسی پیوندد بایع را زیان دارد ب باید که ماه در شرف خود
بود ج باید که ماه در برجها معوج الطلوع بود د باید که ناقص النور و الحساب
بود که اگر چنین باشد دلیل بود بر سود بایع و زیان مشتری ۲۵ در شرکت
و انبازی درین معنی دو چیز نگاه باید داشت ا باید که طالع و خانه ماه برجهای
ذوجسدین باشد و بعضی از حکما اسد و جدی را درین معنی روا داشته اند
ب اما جوزا دلیل دوستی و امانت باشد و سنبله دلیل منفعت و حسن نیت
بود و قوس دلیل منفعت بود و لیکن با خصومت و اسد دلیل منفعت و جدی
دلیل آن باشد که هر دو از یکدیگر شاد باشند اما دیگر برجها این کار را
نشایست اما حمل دلیل آن بود که آن شرکت زود زایل شود و ثور دلیل
عاقبت بد بود و سرطان دو روی باشد و میزان دلیل زود بر کردن آن
شرکت بود و عقرب دلیل کند بر جنگ و دلو دلیل کند بر زیان کردن در
معاملتها و ما در مقدمه پیدا کردیم که احوال سعادت و نحوست بنظر ستارگان
بکر دد چه بهترین نظرها درین باب آنست که سعود با قمر باشند یا در طالع یا
ناظر باشند از تثلیث بماه یا بطالع اگر خداوند خانه ماه ناظر بود بماه دلیل بود
بر آنک ایشان در وقت مفارقت از یکدیگر راضی باشند و در آن شرکت
سود کنند و اگر ناظر نبود دلیل باشد که هر دو انباز یکدیگر را بخیانت متهم کنند و
بدان سبب انبازی باطل شود و اما آنچه ازوی حذر باید کرد در وقت شرکت
بودن نحوس در اوتاد ب نظر خداوند خانه ماه بماه از مقابله یا از تربیع بخصومت

برآید و مفارقت ۲۶ در فرستادن مال از جهت سود درین باب سه
چیز بکار باید داشت ا باید که ماه و عطارد هر دو مسعود باشند و ماه بصاحب
متصل بود ب ثانی و حادی عشر که بیت المال و الرجا اند خداوند هر دو
باید که صالح باشند ج باید که عطارد در نور و ربح بود تا آن مقصود زود
حاصل شود ۲۷ در دوام عمل کردن درین باب پنج چیز بکار باید داشتن
ا باید که ماه در عقرب یا در قوس یا در اسد یا حوت باشد ب باید که طالع
یکی ازین برجها باشد ج باید که ماه ناقص النور بود د باید که ماه بری بود از
نحوس و متصل باشد بسعود یا بعطارد در آن وقت که عطارد مسعود باشد ه
باید که صاحب طالع و صاحب سابع سلیم باشند از نحوس و شاکل یکدیگر
و اما آنچه از وی حذر باید کردن سه چیز است ا انکه ماه در ربع مریخ بود
ب انکه در مقابله زحل باشد ج در مجاسده زحل باشد و این از همه بتر است
۲۸ در وام دادن باید که مشتری یا عطارد ناظر باشند بماه تا وام زود باز
رسد و اما آنچ از وی حذر باید کردن پنج چیز است ا انکه قمر
در موضع مظلم باشد و آن از نوزده درجه میزان تا سه درجه عقرب بود ب
انکه ماه را عرض بود از منطقة البروج و منجمان موضع مظلم را طریقه محترقه
گویند ج انکه هابط بود در جنوب د انکه در اول درجها جوزا و اسد و
قوس بود یا طالع این درجها بود ه باید که عطارد دور باشد از نظر زحل
و مریخ زیرا که مریخ سبب خصومت و عداوت بود و زحل دلیل مطل بود ۲۹
در صحبت [illegible] هفت چیز درین باب نگاه باید داشت ا باید که اوتاد

اربعه از نحوس خالی باشند ب باید که طالع ذو جسدین باشد ج باید که صاحب
طالع در عاشر باشد یا در حادی عشر د باید که ماه ناظر باشد بآفتاب از نظر
سعد ه باید که مسعود بوده باشد در طالع اجتماع و یا استقبال که پیش از آن
بوده باشد و باید که خداوند خانها مسعود باشند ز اگر عمل کیمیا از
برای زر بود صلاح آفتاب نگاه باید داشت و اگر از برای نقره بود
صلاح ماه رعایت باید کرد و اما آنچ از وی حذر باید کرد سه چیز است
ا پرهیز از نحوست عطارد ب پرهیز از انکه طالع برج معوج باشد ج پرهیز
از انکه طالع در حد نحوس باشد یا در مقابله و مقارنه ایشان یا با ذنب بود
۳۰ در عزیمت کردن از بهر دوستی درین معنی یازده چیز نگاه باید داشت
ا باید که طالع برج ذو جسدین باشد ب باید که آن کار در ساعت زهره
کند خاصه در روز زهره ج باید که زهره خالی بود از نحوسها د باید که زهره
ناظر بود بطالع ه باید که زهره خداوند حد طالع باشد و باید که ماه متصل
بود بآفتاب از تثلیث یا از تسدیس ز صلاح عطارد و مشتری و آفتاب نگاه
باید داشت ح باید که زحل و مریخ و ماه در اوتاد نباشند و بر آن ستارگان
مستولی نباشند ط اگر این عمل از برای ذکور بود طالع و خداوند طالع
باید که مذکر بود و اگر از برای اناث بود طالع و خداوند نیز مونث باشد
ی چون عزیمت خواهی کردن از برای کاری باید نگریستن تا آن کار
از کدام ستاره [illegible] شود و کدام عضو تعلق دارد پس در دوم آن ستاره
با بیان عضو مسلط باید کرد در حد وم قوی تر بود آن کار زود تر حاصل

آید ب دلیل انکس که این عزیمت در حق وی خواهند باید شناختن تا اگر ستاره
او مذکر بود آن کار در ساعت ستاره مونث کند و دوم انکه تا آن ستاره
که عزیمت بوی تمام شود قوی تر باشد از آن ستاره که دلیل آن شخص بود
۳۱ در عزیمت کردن از بهر دشمنی درین معنی شش چیز نگاه باید داشتن ا
طالع باید که برج منقلب بود ب ماه باید که در برج منقلب بود ج باید که زحل
و مریخ ناظر باشند بماه و نظر زحل درین باب اولیتر د این کار در ساعت
زحل باید کرد ه باید که زحل در وسط السما بود و قوی حال بود و باید که هر دو
نیر ناظر بزحل باشند ز باید که نیرین از یکدیگر ساقط باشند ح باید که خداوند
طالع زحل باشد ۳۲ در تعوید نوشتن در وی سه چیز نگاه باید داشتن
ا صلاح قمر و طالع ب نظر قمر و طالع ج صلاح عطارد ۳۳ در کاری را پوشیده
کردن درین باب نه چیز نگاه باید داشت ا ماه که تحت الشعاع بود
و سعود با جماع دارد ب باید که خداوند طالع هم چنین بود ج باید که هر دو
نیر از یکدیگر ساقط د باید که هر دو نیر در تحت الارض باشند ه و اگر ستارگان
دیگر تحت الارض باشند بهتر بود و مریخ باید که ساقط بود از طالع ز ماه باید
که متصل بود بعطارد و هر دو تحت الشعاع باشند ح باید که آفتاب
متصل بود بخداوند خانه خویش یا بخداوند چهارم خود ط باید که صاحب
طالع ساقط بود از وسط السما اما اگر خواهی که آن کار با انکه پوشیده
شود باید که خداوند طالع و نیرین منحوس باشند [illegible] شرطها که گفته شد
۳۴ در انکه کسی پنهان [illegible] باید که ماه از اجتماع باز گشته بود و

و نحوس تحت الشعاع بود و اگر نه باید که فوق الارض بود و متصل بسعدی
تحت الارض و باید که خداوند خانه او هم چنین بود ۳۵ در پیدا کردن [illegible]
درین معنی پنج چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه در برجهای منقلب بود
ب باید که نیرین ناظر نباشند بهم مگر از تثلیث یا از تسدیس ج باید که
نیرین ناظر باشند بطالع و طالع مسعود باشد د باید که آفتاب ناظر
بود بطالع از تثلیث ه باید که یکی از نیرین در وسط السما بود ۳۶ در سفر
کردن جهتی از جهات عالم از برای طلب معیشت اگر ستارگان که موافق
این همه کار باشند در طالع وقت سوال باشد جانب مشرق بهتر بود و اگر در
وتد عاشر بود جانب جنوب بهتر بود و اگر در سابع باشند مغرب
بهتر بود و اگر در رابع باشد شمال و اگر میان دو وتد باشد ازین وتدها که گفته
شد سفر کاری باید که در میان دو جانب بود که تعلق بدان دو وتد دارد
۳۷ در اختیار [illegible] از برای طلب حاجتها اگر دلیلها
آن حاجت در طالع بود یا در ناحیت مشرق اول روز آن کار را بهتر بود
و اگر در میان وسط السما بود و اگر در جنوب بود آخر روز بهتر بود و اگر در
وتد سابع بود و مغرب نیز اول از شب آن کار را بهتر بود و اگر میان وتد
الارض و طالع بود و در شمال آخر شب بهتر بود و نحوس را ازین قیاس باید کرد
۳۸ در نامه نوشتن و [illegible] درین معنی شش چیز نگاه
باید داشتن ا گروهی گویند باید که طالع برج منقلب بود محمد ایوب گوید
باید که طالع برجی بود که عطارد را در وی نصیبی باشد چنانک یا خانه او بود

یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه او بر اگر عطارد در حظوظ خود نبود باید که ماه
با خداوند طالع درین حظها بود از عطارد و اگر این میسر نشود باید که عاشر
برجی بود که عطارد را دروی حظی بود ب باید که طالع و خداوندش دور
باشند از نحوس ج باید که خداوند طالع در وسط السما باشد یا روی بوسط
السما دارد د باید که عطارد در مشرق بود و مستقیم و در اوتاد بود و محترق نبود
ه باید که ماه با عطارد بود یا متصل باشد بدو و اگر نامه نوشتن از برای حاجت
بود باید که ماه متصل باشد بدان ستاره که مدبر آنکس باشد که نامه بوی
نویسند و باید که ماه مقبول آن ستاره بود چنانک اگر نامه به پادشاهان
نویسند باید که ماه متصل بود با آفتاب و اگر بقاضیان نویسند باید که متصل
بود بمشتری و اگر ببزرگان نویسند باید که متصل بود بزحل و اولیتر آن بود
که ابتدا کنند که ماه در ثور بود از هشت درجه تا چهارده درجه و در جوزا
از یک درجه تا شش درجه و از سنبله از یک درجه تا هفت درجه و در جدی
و دلو از یک درجه تا هفت درجه ح باید که ماه زاید النور والحساب باشد
و صاعد در شمال و اما آنچ از آن احتراز باید کردن آنست که ماه در
قوس یا در حوت بود ۳۹ در ابتدا آموختن نوشتن باید که ماه در حمل
یا در ثور یا در جوزا یا در سنبله یا در میزان یا در حوت بود و در دیگر برجها
البته روا نبود والاصح چیزی نیاموزد ۴۰ در اختیار ادب درین باب پنج چیز
نگاه دارند و نگاه باید داشت ا باید که عطارد و مشتری مستقیم باشند
ب باید که عطارد متصل بمشتری باشد ج باید که عطارد و مشتری در اوتاد طالع

باشند د باید که طالع وقت سنبله بود ه اگر عطارد در برجهای آتشی بود
دلیل کمال بود و اما آنچ از وی حذر باید کرد آنست که مریخ در
طالع بود والا آن کودک دشمن این علم شود و اگر زحل در طالع بود هر چه خواند
فراموش کند ۴۱ در تعلیم سرود اسه چیز نگاه باید داشت ا باید که طالع
جوزا بود یا میزان یا دلو زیرا که این برجها صوابی اند و از تعلق بهوا دارد
ب باید که ماه متصل بود بعطارد یا بزهره یا بیکی از این دو ستاره بر شکست
بود و بدیگری پیوسته و اگر چنین نباشد باید که ماه در خانه زهره بود و
متصل بعطارد یا در خانه عطارد متصل بزهره ج بهترین همه آن باشد که زهره
و عطارد و ماه بجملگی در یک برج باشند از اوتاد و اربعه ۴۲ در تعلیم سلاح
طالع باید که جوزا یا سرطان یا سنبله یا قوس یا حوت باشد و ماه در یکی
ازین برجها بود و خداوندان برج دور باشند از نحوس ۴۳ در فرستادن کتاب
بخداوند منصب درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ا باید که
خداوند طالع متصل باشد بسعدی در وسط السما یا در حادی عشر ب باید که
ماه مقبول بود از عطارد ج باید که ماه و عطارد هر دو ساقط باشند از نحسان
و از نظر ماه بزحل یا مریخ یا مقابله آفتاب یا تربیع او حذر باید کرد ۴۴
در بنیاد افکندن درین معنی سیزده چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه زاید
النور والحساب بود یا هر دو ب باید که صاعد بود در شمال ج باید که در
برجهای ارضی بود د قصرانی گوید باید که در برجی ذو جسدین و بهترین سنبله
است محمد ایوب گوید باید که در برجی ثابت بود و بهترین اسد است و نبود

نرم نگست ه باید که ماه مشرق بود از طالع و باید که بیشتر فوق الارض و
بعضی تحت الارض بود ز باید که روی نهاده باشد از هبوط بشرف ح
باید که در برجهای زاید بود ط باید که آغاز از مقتر ماه بود با چهار دهم ی
باید که ماه متصل بود بسعود از تثلیث یا از تسدیس یا باید که خداوند طالع
در برجی ارضی بود یب باید که خداوند خانه ماه ناظر بود بماه از تربیع زیرا
که آن دلیل تمام بود یج باید که اوتاد خالی باشد از نحوس خاصه و تد رابع
و اما آنچ از وی حذر باید کرد هشت چیز است ا باید که قمر و خداوند خانه
او و سهم السعاده منحوس نباشد خاصه از مریخ زیرا که باید که او را هیچ حصه
نباشد در بنیاد نهادن پس اگر او را نظری باشد باید که زهره قوی بود و متصل
بود بمریخ زیرا که میان مریخ و زهره صداقت است و اگر خالی بود از نظر زهره
دلیل خرابی و سوختن آن خانه کند ب باید که در میان زهره و زحل هیچ نظر نبود
ج حذر باید کرد از آنک قمر با زحل یا با ذنب بود د حذر باید کرد از آنک
زحل در وتدی بود خاصه چهارم زیرا که تمام نشود و اگر تمام شود خداوند آن
بنا پیوسته در رنج بود از دزدان و مصیبتها و بعاقبت بنا خراب شود
ه پرهیز باید کردن از آن که خداوند خانه قمر ساقط بود از طالع و آنکه خداوند
طالع یا خداوند خانه ماه تحت الشعاع باشد یا منحوس بود زیرا که خداوند آن
خانه بمیرد پیش از تمام شدن آن ز آنک ماه ناقص النور والحساب بود ح
آنک خداوند طالع محترق بود یا در دوم باشد از طالع که آن دلیل باشد
که آن خانه فروخته شود از برای ادای دین ط بهترین چیزها آنست که ماه هابط

باشد در جنوب و بهتر آنست که اول المیزان والجدی باشد ۴۵ در بیع کردن
درین معنی ده چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه هابط باشد در جنوب
ب باید که از نحوس منصرف بود و بسعود پیوسته و باید که آن سعد مشرق
باشد و صاعد و مستقیم ج اگر این میسر نشود باید که متصل بخداوند خانه قمر
از نظرها پسندیده اما اگر نظر تربیع یا مقابله باشد دشوار باشد آن خراب
کردن د اولیتر آن بود که طالع برجی هوایی باشد یا آتشی ه اولیتر آن باشد
که طالع و خداوندش و ماه درین برجها باشند که چون آفتاب در آن برجها
باشد روز روی بکوتاهی نهاده باشد و آن از اول سرطان تا آخر قوس
و اولیتر آن بود که در برج ثابت باشد ز آنک سعدی در وسط السما بود
ح اولیتر آن بود که آن سعد مشرق بود و در وسط السما بود ط باید که زحل
قوی حال باشد و ماه ناظر بوی از تثلیث یا تسدیس ی باید که ماه در برجهای
آبی یا در اسد بود ۴۶ در درخت نشاندن شش چیز است که نگاه باید داشت
ا باید که ماه در برج ارضی یا آبی بود کوشیار گوید باید که طالع و خانه ماه
برجی ذو جسدین باشد ب باید که طالع برجی ازین برجها بود محمد ایوب گوید
که اگر ماه در طالع باشد آن درخت زودتر بر آید اما باید که اتصال او
با سعدی باشد که آن سعد در طالع یا در عاشر بود یا در شرف خویش ج
قصرانی گوید باید که خداوند طالع شرقی صاعد باشد که آن دلیل سرعت نمو
بود د باید که زحل قوی حال بود در اوتاد یا در مایلی الاوتاد و او را در طالع
شهادت بود ه بهتر آن بود که طالع یا خانه ماه برجی بود که دلیل آن درخت

باشد اما از سه چیز احتراز باید کرد ا انحس متصل بود بکوکبی که در هبوط خویش
بود که آن درخت خشک شود ب باید که ماه متصل نبود بمریخ ونه با آفتاب
که آن دلیل خشک شدن آن درخت بود از بی آبی و نیز آن بود که از برجهاء
آتشی متصل بود ج انکه خداوند خانهٔ ماه در احتراق باشد که خداوند آن میوهٔ
آن درخت نخورد ۱۷ در کاشتن تخم درین معنی پنج چیز نگاه باید داشتن
ا باید که طالع برج ذوجسدین باشد ب باید که خداوند طالع در برجی منقلب
باشد ج باید که خداوند طالع بری بود از نحوس و ناظر باشد بطالع د باید که
ماه در برجی منقلب بود زاید در عدد و حساب واما از دو چیز احتراز
باید کرد ا انکه قمر ناقص بود که آن دلیل بود که آن تخم تباه شود ب انکه
بطالع نحوس را نظری باشد البته آن کشت را آفتی رسد [illegible]
سه چیز نگاه باید داشت ا باید که اوتاد از نحوس خالی باشد ب باید که ماه
متصل بود بسعدی و منصرف از سعدی و آن هر دو سعد یکدیگر را ناظر باشند
ج باید که ماه بخداوند خانهٔ خود ناظر بود [illegible]
درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ا محمد ایوب گوید که باید که طالع
وخداوند ماه حمل باشد یا ثور یا یکی از برجهاء دو جسدین ونگوشیار گوید که باید
در برج ثابت باشد الا در عقرب و دلو ب باید که خانهٔ ماه برجی ذوجسدین
بود ج باید که متصل بود بکوکبی مستقیم السیر د سجزی گوید باید که اوتاد از
نحوس خالی باشد و باید که خداوند [illegible] دساعس سالم باشد از نحوس
واما آنچه از وی حذر باید کردن سه چیزاست ا انکه ماه بکوکبی مستقیم

متصل

متصل باشد که آن دلیل بود که آن حیوان بر خداوندگاران وناخوش آید ب باید
که بر زحل ناظر نبود ج باید که ماه در اسد یا در حوت یا مقابل مریخ نبود که آن دلیل
آسیب بود ۱۰ در خریدن اسب و دیگر چهارپایان [illegible] اگر آن چهارپای ریاضت
ناکرده بود باید که طالع وقت خریدن و موضع ماه نیمهٔ آخرین اسد بود واگر خواهد
که بهایش زیادت شود طالع وقت برج ذوجسدین باید واگر چهارپای بارکش بود
طالع و خانهٔ ماه نیمهٔ آخرین ثور باید ۱۱ در برده خریدن درین باب چهار چیز
نگاه باید داشتن ا محمد ایوب گوید باید که ماه در برجهاء ارضی بود یا سوائی
بود الا جدی نشاید عرفه فان گویند در همه برجها روا باشد الا در حمل و عقرب و جدی
و بهترین انکه در صورت مردم بود قصرانی گوید حوت روا است ب باید که طالع
وخداوندش و قمر و خداوند خانهٔ قمر سالم باشد از نحوس ج باید که خداوند سادس
با خداوند طالع ممازجت باشد د محمد ایوب گوید که آن برده خریدن که در
دست ایشان منتقل بود باید که طالع و خانهٔ ماه نیمهٔ آخرین حوت باشد
۱۲ در [illegible] درین معنی چهار چیز اعتبار باید کرد ا باید که ماه زاید
النور بود و باید که متصل بسعدی مشرقی بود ب باید که طالع و خداوندش از
نحوس بری باشند ج باید که مرد و نیز را ناظر باشد از تثلیث یا از تسدیس و هم
دو سالم باشد از نحوس د از مقابله بیرین احتراز باید کرد که آن دلیل خصومت
باشد میان بنده و خداوند سجزی گوید ماه در سابع بود نحوس باشد ۱۳ در [illegible]
دادن [illegible] درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ا باید که ماه بری
بود از نحوس ب باید که متصل بود بزهره ج باید که زهره مجرد بود در فلک

باید که زهره مستقیم السیر بود ۱۴ در [illegible] درین باب
نگاه باید داشت چهار چیزاست ا باید که ماه دور باشد از شعاع آفتاب
ب باید که خداوند خانهٔ ماه در برجی ارضی بود ج باید که طالع خانهٔ ستارهٔ
سعد بود جز زهره که اگر زهره بود دلیل آن کند که مادرگوذک شیر دیگر باید
بجای دهد و باز از شیر بکند ۱۵ در [illegible] کردن درین باب ده چیز نگاه باید
داشتن ا باید که طالع و دیگر وتدها سالم باشند از نحوس ب باید که ماه و زهره هم
دو مسعود باشند ج باید که زهره در خانهاء مسعود بود یا در حدود ایشان د باید
که زهره ناظر بود بخداوند خانهٔ خود در وتد با اتصال وی اگر سعد باشد واگر نحس
بود باید که از وی بازگشته بود ه باید که ماه و زهره و مشتری هر سه مثلث باشند
و بهتر انکه در مثلث آبی باشند و باید که ماه در شرف زهره باشد یا در خانهاء وی
یا در فرح وی یا در مثلث وی یا در قران مشتری یا در قران عطارد و در آن وقت که
عطارد مسعود باشد ز باید که آفتاب و طالع و خداوند طالع و آن ستاره
که ماه از وی بازگشته بود سلیم باشند از نحوس زیرا که ایشان دلیل داماد باشند
و همچنین زهره و سابع و خداوندش و آن ستاره که ماه بوی دهنده باشد
ح باید که سلیم باشند از نحوس زیرا که آن همه دلیل زن باشد و همچنین عاشر و ماه دلیل سابع هم
بود بر آنچه در میان ایشان بود و رابع و خداوند خانهٔ ماه دلیل عاقبت باشد
ایشان را ط باید که وسط السماء خالی نباشد از سعدی ی باید که ماه در برجی ثابت
بود و بهترین ثور است و بهترین ثور است از ده درجه تا بیست
درجه واما آنچه از وی احتراز باید کرد دو چیز است ا حذر کن از انکه

زهره

زهره ناظر بود بنحوس ب هم نیز از انکه ماه در تربیع نحوس یا در مقابلهٔ ایشان
باشد که آن دلیل فرقت بود و سبب نا راستی و دشمن داشتن یکدیگر را
۱۶ در [illegible] کردن باید که ماه در حمل و سرطان و جدی و دلو نباشد و در
برجهاء ثابت بود و باید که در ثانی عشر و ثانی و سادس بود
۱۷ [illegible] درین معنی دوازده چیز بکار باید داشت ا باید که ماه در برجی
خشک باشد و بهترین انکه آن برج منقلب بود ب باید که طالع خالی بود
از نحوس و هم چنین خداوند طالع ج باید که رابع خالی باشد از سعدی د باید
که خداوند رابع سعد بود و در طالع بود ه باید که ماه در طالع یا در ثالث
وی بود یا در حادی عشر یا در برج بود و باید که متصل بود بمشتری یا با آفتاب
ز باید که نحوس ساقط باشند از طالع و از ماه ح باید که مرد و نیز ناظر
باشند یکدیگر و طالع هم چنین ناظر باشند ط باید که قابل تدبیر ماه قوی حال
باشد در طالع یا در عاشر یا در حادی عشر که آن دلیل بود که او را در سفر چیزها
بسیار حاصل شود ی باید که ماه ناظر بود بخداوند خانهٔ او یا باید که خداوند
طالع و خداوند خانهٔ ماه در اوتاد باشند و سلیم از نحوس یب اگر
آفتاب بتربیع سعود باشد یا در مقابلهٔ ایشان دلیل بر مراد بازگشتن بود
واما آنچه از وی حذر باید کردن هشت چیزاست ا حذر باید کردن
از انکه خداوند طالع از طالع ساقط باشد و هم چنین خداوند خانهٔ ماه ب از
ماه ج هم نیز باید کرد از انکه ماه در تحت الشعاع باشد یا در ثانی عشر یا در
سادس د حذر باید کرد از انکه عطارد هم چنین باشد ه حذر باید کرد

ازانک ماه در مقارنه نحوس باشد یا در تربیع یا در مقابله ایشان زیراکه نظر نحوس
با ماه بدتر بود از نظر ایشان بطالع قصرانی گوید که اگر ماه در اول متصل باشد
بمریخ دلیل آفت است اندزدان یا از پادشاه یا از آتش حذر باید کرد
ازانک ماه در رابع باشد که آن دلیل دشواری راه بود و دوری مسافت
حذر کن از بودن ماه در طالع که آن دلیل بیماری بود در راه حذر کن از
انک هر دو نیر از طالع ساقط باشند که دلیل درازی سفر یا مردن انکس در
راه بود بدانک اگر کسی سفر خواهد کردن اگر طالع او حمل باشد باید که خداوند
طالع وی حمل باشد از مناحس و هم چنین حافظ ماه وی باید که آن وقت
که در وی سفر خواهد کردن عاشر طالع مولود وی باشد یا دیگر وتدها وی و ماه در
طالع مولود وی باید یا در عاشر یا در تاسع و قوی حال بود
انچه اندر وی نگاه باید داشتن سه چیز است انک ماه در برجها آبی بود
و محمد ایوب گوید در برجهای خاکی روا بود باید که این برجها خالی بود
از نحوس باید که اوتاد مسعود باشند و اما انچه اندر وی احتراز باید کردن
دو چیز است انک ماه متصل باشد بزحل از وتد محمد ایوب گفت
که در طالع ستاره بود مقیم یا ماه را اتصال بود بچنین ستاره
درین باب چیز نگاه دارند باید که طالع یکی از خانهای ستارگان
علوی بود و بهترین خانها مریخ است یا انک مریخ بوی ناظر بود از تثلیث و
از تسدیس باید که خداوند طالع یا در طالع یا در وسط السما و یا در حادی عشر
باشد و اگر این میسر نشود باید که در رابع و یا سابع مقبول بود کوشیار گوید که ماه

نُه دلیل

در برجی منقلب بود و خداوند طالع برجی ثابت یا ذوجسدین باشد محمد ایوب
گوید باید که در سرطان بود بتثلیث مریخ و مشتری ناظر بود در عقرب و
حوت هم نیک باشد باید که خداوند طالع مسعود بود و صاحب
سابع باید که خداوند سابع در طالع یا در ثانی بود در جایگاهی مقبول و
متصل یکدیگر ساقط اگر خداوند طالع و خداوند سابع یکدیگر ناظر باشند
از تثلیث یا از تسدیس دلیل صلح بود باید که خداوند هشتم در ثانی باشد
باید که هر دو نیر متصل باشد بخداوند طالع باید که خداوند طالع متصل باشد
بخداوند عاشر باید که خداوند خانه و خداوند طالع ناظر باشند بطالع
از نظر پسندیده زیراکه این دلیل قوت یاران انکس بود که ابتدا کند کارزار
را اگر اتفاق چنان افتد که خداوند سابع بخداوند ثانی متصل باشد دلیل
تباه شدن دشمنان باشد باید که آن ستاره که ماه ازوی بازگشته بود
دران وقت قوی حال بود وان ستاره که ماه بوی رونده باشد ضعیف بود
که آن دلیل قوت و ضعف مطلوب باشد باید که ماه منصرف بود
از ستاره و متصل بود بستاره که فلک وی زیر فلک آن ستاره
بود که ازوی بازگشته بود قصرانی گوید چون ماه ناظر بود بطالع دلالت
وی قوی تر بود از دلالت خداوند طالع اگر غالب ظن آن بود که جنگ
خواهد افتادن باید که مریخ در وتد باشد و طالع از سعدی خالی بود باید که
ثانی و خداوندش مسعود و قوی حال باشد باید که مریخ و عطارد و ماه و خداوند
خانه ماه قوی حال باشد زیراکه ایشان دلیل جنگ باشند اگر خواهد که بر خصم

خصم یکدیگر رسند باید که آن ستاره که ماه ازو گشته بود از طالع ساقط
باشد و ازان کوکب که قمر متصل بود و باید که خداوند طالع و خداوند سابع از
یکدیگر ساقط باشند و اگر هر دو کوکب یکدیگر ناظر باشند از نظر مودت
ایشان را صلح افتد و اگر یکی ازین دو راجع باشد در جایگاه موافق بود
خصم بروی غالب شود بعد از صلح بر اگر این کوکب راجع در ثامن بود خصم
او را بکشد و اگر در ثانی بود مال او بستاند و اگر در ثانی عشر بود یا در سادس حبس
او را در حبس کند اگر عطارد بمریخ متصل باشد و مریخ متصل باشد بسعدی انکس
که خصم بروی رسیده باشد جایگاه بوی دهد اگر عطارد تحت الشعاع بود
هر دو خصم بر یکدیگر حیلت سازند اگر عطارد در تربیع سعود باشد هر دو
برابر باشند در قوت اما انچه ازوی حذر باید کردن دوازده چیز است
انکه خداوند طالع در ثامن بود انکه محرق باشد انک ساقط باشد یا متصل
بکوکبی ساقط انکه خداوند سابع متصل باشد بکوکبی که در وتد باشد انکه
خداوند سابع متصل باشد بخداوند رابع زیراکه دلیل قوت خصم کند از برای
انکه رابع عاشر خانه خصم او باشد انکه خداوند طالع متصل باشد بخداوند ثامن
باید که خداوند ثانی در سابع و در ثامن مریخ باشد حذر باید کردن ازانکه ماه و
خداوند خانه او فاسد باشد حذر باید کردن ازانکه ماه و خداوند خانه او
فاسد باشد حذر باید کردن از فساد ثانی عشر ماه که او دلیل عاقبت
حذر باید کردن ازانکه زحل در خانه خداوند طالع باشد و خداوند خانه هفتم و
خداوند طالع منحوس بود که آن دلیل هزیمت بود حذر باید کردن ازانکه خداوند

طالع بخانه خداوند سابع در آید و خداوند سابع در خانه خویش باشد و خداوند
طالع بوی متصل شود که آن دلیل هزیمت بود حذر باید کرد ازانکه دلیل
مطلوب بر بالای دلیل طالب بگذرد که آن دلیل ظفر خصم باشد و اگر جنگی
خواهد کرد باید که ارباب خانها دلیلهای آن کار با اوتاد ناظر باشند زیرا
که دلیل قوت و شجاعت باشد بطلمیوس گوید حذر کن از جنگ دران وقت
که ماه در ثور باشد ناظر مریخ بنظری ناپسندیده و چون در ثور و سرطان باشد باید
که بتثلیث با مریخ بود و هر دو سعد ناظر باشند و باید که در برجی آبی بود و در
برجهای خاکی نبود در شهر در آمدن انچه درین باب اعتبار باید کردن نه چیز است
باید که دوم طالع وقت مسعود بود باید که خداوند برج کوکبی سعد باشد
باید که وی بر بالای زمین بود اگر دوم کوکبی نحس باشد باید که ناظر بود
بخداوند طالع یا طالع از نظر پسندیده اگر خواهی که در شهری روی که در
انجا مقام بسیار کنی باید که ماه در اسد باشد مقبول از خداوند طالع باید که
ماه قوی حال باشد باید که طالع و خداوندش بری باشند از نحوس
باید که سهم السعادة در طالع یا در وسط السما بود ناظر بصاحب طالع باید
که ماه بر بالای زمین بود و اما انچه ازوی احتراز باید کردن پنج چیز است
انکه ماه یا خداوند خانه او تحت الارض نباشد زیراکه آن دلیل خوف و
دشواری آن کار بود که دران شهر خواهد کردن اما اگر دران شهر کار بر پیشه
خواهد کردن اگر چنین باشد زیان ندارد و اگر تحت الشعاع باشد بهتر بود
انکه خداوند ثانی راجع بود یا تحت الشعاع یا منحوس زیراکه آن دلیل بازگشتن

بود از آن شهر بودی یا انکه در آن شهر هیچ سود نباید ⁂ انکه ماه مجاسده زحل
باشد زیرا که آن دلیل دشواری و مضرت بود ⁂ انکه ماه با خداوند ثانی بود
یا خداوندهای با عطارد و مریخ بوی ناظر بود از سابع که آن دلیل حاجت
بود و اگر زحل بجای مریخ دلیل تاخیر بود در آن کار که خواهند کردن و مالهای
بسیار ضایع شود ⁂ اگر ماه با مریخ بود در قوس یا ناظر بود بوی آن مضرت
از آتش بود (در وقت ملک نشستن) درین باب بود ده چیز نگاه
باید داشت ۱ باید که طالع و خداوندش و ماه و خداوند خانه وی سلیم از
المحوس ⁂ باید که ناظر باشد بمشتری یا به مثلث بروج باشد ⁂ باید
که طالع و خانه ماه برجها ثابت باشد قصرانی گوید بهترین اسد و عقرب باشد
محمد ایوب گوید عقرب در همه احوال بد است و برجها ذو جسدین هم نیک باشد
خاصه قوس و حوت اگر خداوند ایشان در برجی ثابت باشد ⁂ باید که
دلیل آن عمل قوی حال باشد چون آفتاب در کار سلطانی و مشتری در قضا
و وزارت و همچنین دیگر ستارگان ⁂ بهترین آن بود که ماه با آفتاب متصل
باشد و آفتاب بمشتری از جایگاهی مقبول ⁂ اگر خداوند وسط السما مشتری بود
بغایت نیک باشد ⁂ باید که آفتاب در برجها آتشی بود ⁂ باید که اوتاد
چهارگانه از سعدی خالی نباشد خاصه وتد عاشر ⁂ باید که خداوند عاشر طالع
بود یا خداوند طالع ⁂ باید که ماه در ستاره منصرف باشد و متصل بستاره
که فلک او بالای فلک آن ستاره بود ⁂ بهتر آن بود که آفتاب در وسط
السما باشد با زهره یا مشتری و بهتر از این انکه در شرف خویش باشد ⁂

باید که خداوند طالع در وتد بود و بهترین همه وتدها عاشر است ⁂ باید که خداوند
عاشر یکی از زهره و مشتری باشد ⁂ باید که خداوند طالع در شرف خویش باشد یا
متصل بود بخداوند شرف طالع ⁂ باید که طالع یا در جهار وسط السما برجهای
آتشی بود یا هوایی که آن دلیل هیبت باشد ⁂ باید که ماه زاید باشد ⁂ باید
که سهم السعاده قوی حال باشد و در اوتاد خاصه در عاشر ⁂ سجزی گوید باید
که طالع و خداوند خانه و خانه ماه برجی مستقیم الطلوع باشد ⁂ قصرانی گوید
بهتر آن باشد که طالع وقت عاشر طالع آن شهر بود یا آن اقلیم و اگر آن
طالع بود یکی از اوتاد طالع آن قران بود که در پیش گذشته باشد یا از اوتاد طالع
سال یا از اوتاد طالع اجتماع یا استقبال باشد آن بهتر بود و اما آنچه از
وی احتراز باید کرد هشت چیز است ۱ حذر باید کرد از برجها که موافق ملوک
نباشند و آن حمل و سرطان و عقرب و جدی و دلو است و از آن برج که
در وی زحل یا مریخ یا ذنب باشد ⁂ پرهیز باید کرد از انکه نحوس ناظر باشند
از اوتاد ⁂ حذر باید کردن از فساد حال آفتاب که آن کار را بنده بود
⁂ حذر باید کرد از آن جز و استقبال یا اجتماع که در پیش گذشته باشد نحوس باشد
یا نحوس بروی مستولی باشد ⁂ حذر کن از کسوف یا از خسوف که آن سخت
بد باشد ⁂ حذر کن از انک ماه در زایل وتد باشد یا نحوس بیکی از آن نحوس
که در مقدمه یاد کرده شد ⁂ حذر کن از انک ماه از آفتاب منصرف بود
که آن دلیل نقصان کند ⁂ حذر کن از نقصان ماه در نور یا در عدد یا در
حساب ⁂ (در صید کردن) انچ در وی اعتبار باید کرد پنج چیز است ۱ باید که

ماه در یکی از خانهای عطارد باشد یا زهره یا مشتری و اگر تو انستن از زحل دور
باشد باید که ماه در خانهای مریخ باشد و بهترین عقرب است ⁂ قصرانی گوید
باید که ماه و خداوند طالع در خانهای مریخ و مشتری باشد ⁂ باید که ماه از نظر
مریخ خالی نباشد از تثلیث یا از تسدیس ⁂ باید که طالع و خداوند وی و ماه
و خداوند خانه وی مسعود باشد ⁂ باید که خداوند طالع و خداوند خانه ماه مستقیم
باشد و انچ از وی حذر باید کرد انست که خداوند طالع یا خداوند خانه قمر
راجع باشد (در صید ماهی) ۱ اگر خواهند که بار دیگر آن کار روی دهد شش
چیز نگاه دارند ۱ انک ماه در برج ذو جسدین باشد و همچنین طالع برج
ذو جسدین باشد ⁂ باید که ماه در اوتاد باشد ⁂ باید که متصل بود بسعود
⁂ باید که زاید بود در نور ⁂ باید که صاعد بود در شمال ⁂ باید که طالع خالی
بود از نحوس و اگر خواهند که بدان کار نرسد مر که سه چیز اعتبار باید کرد ۱ باید
که طالع و خانه ماه برج ثابت باشد ⁂ باید که ماه ساقط بود از طالع ⁂
باید که ماه منحوس بود و در جمله انچ در ابتدا این یاد کرده شد عکس وی اعتبار
باید کرد (در صید مرغان) باید که ماه متصل باشد بزحل در اول ماه از
تثلیث یا از تسدیس و در خانه زحل باشد و بهترین آنست که سعود بوی ناظر
باشند (در صید جانوران) پنج چیز نگاه باید داشت ۱ انک طالع برج
اسد بود ⁂ انک ماه در ثور بود در وسط السما ⁂ انک ماه و خداوند طالع
متصل باشند بسعود ⁂ باید که ماه زاید بود ⁂ باید که ماه صاعد بود (در صید
کردن مرغان) انچ در وی اعتبار باید کرد یازده چیز است ۱ انک ماه در

برج هوایی بود ⁂ انک متصل بود بعطارد ⁂ انک عطارد قوی حال بود
⁂ اگر صید مرغان آبی خواهند کردن باید که قمر متصل باشد بستاره که او
در برج آبی باشد ⁂ اگر صید شکار کنند جوز اولیتر و اگر بجرخ و شاهین کنند میزان
بهتر بود و اگر بعقاب کنند دلو بهتر بود ⁂ صید کردن را بهتر انست که طالع
برج منقلب بود ⁂ باید که ماه در عاشر بود مسعود و مشتری در طالع و مریخ در
سابع و زحل ساقط باشد در یکی از وتدها یا در زایل الوتد باشد و بهترین جایها
عاشر است ⁂ اگر ماه بزهره متصل باشد سخت نیک باشد و در آن صید
نشاط افزاید ⁂ باید که خداوند سابع ناقص باشد و منحوس باید که ماه منصرف
بود از مریخ ⁂ محمد ایوب گوید اگر ماه در طالع بود دلیل بود بر آسانی صید
باید که آن کوکب که ماه بوی متصل بود در زایل الوتد باشد که اگر در وتد باشد
آن دلیل قوت صید کند و اما انچه از وی احتراز باید کرد شش چیز است
انک ماه خالی السیر بود ⁂ انک در آخر برج باشد ⁂ انک ماه در جدی و یا
منحوس بود و مریخ در حمل و قمر در وسط السما زیرا که آن دلیل بود که سگ و باز
بیاید ⁂ اگر وقت صید کردن ماه بستاره راجع متصل باشد بر آن صید
ظفر نیابد البته ⁂ باید که ماه از خداوند خانه خود ساقط بود ⁂ حذر کن از انک
ماه منحوس بود بزحل که از همه تبه است (در صید جانوران) پنج چیز نگاه
باید داشت ۱ انک ماه در برجها آتشی بود ⁂ باید که ماه متصل بود
بمریخ از تسدیس و یا از تثلیث زیرا که آن دلیل موت آن جانور بود
که بدو صید کند ⁂ باید که ماه ناظر بود بسعدی که آن سعد در طالع باشد ⁂

باید که در سابع نحسی بود و بهترین آن زحل است زیرا که زحل دلیل غدر و حیل
آن صید باشد ۔ اگر صید کننده قصد بآن جانور بود که سنب دارد باید که
ماه در عاشر بود متصل بزهره و اگر قصد وی بآن جانور بود که چنگال دارد
چون خرگوش و مانند آن باید که ماه مقبول بود از مریخ و اگر قصد وی کاران کند چون
شیر و پلنگ و مانند آن باید که مریخ در طالع باشد یا در وتدی از اوتاد زیرا که
اگر وحشی باشد ایمن نباشد در آن کار و بهترین همه این کار آن بود که یکی از بروج
آتشی طالع بود که دلیل جراحت بود ۶۸ در صید با گردان [illegible] درین باب هفت
چیز نگاه باید داشت ۔ آنکه طالع برج ذو جسدین باشد کوشیار گوید
حوت روا نبود ۔ باید که خداوند طالع و ماه در بروج آبی باشد ۔ باید که
ماه بخداوند خانه خود ناظر باشد ۔ باید که خداوند طالع بطالع ناظر باشد ۔
باید که ماه زاید النور بود ۔ باید که ماه متصل بود بزهره یا بعطارد ۔ بهتر
آن باشد که دلیل طالع و عاشر و ساعت صید زهره بود و ماه و عطارد باشد
واما آنچه از وی حذر باید کرد دو چیز است ۔ آنکه مریخ در برج ماهی
بود ۔ آنکه زهره در مقارنه مریخ بود ۶۹ [illegible] پنج چیز نگاه باید
داشت ۔ باید که ماه در برج ذو جسدین بود ۔ باید که متصل بود بسعدی
و بهترین زهره است که او بخت موافق باشد این معنی را و تا باز آمدن عکس
را شادی بود و هیچ غم بوی نرسد ۔ اگر ماه از سعدی بازگشته بود هم نیک
باشد ۔ اگر ماه در برج دوم آید و زهره را بیند ازین نگاه کسانی باشند
که ببیند ایشان شادمانه گردد ۔ از برج هشت و تماشا در بستانها باید

که ماه در برجی خاکی بود و طالع وقت هم چنین و اگر تماشا بر شط آب بود
یا بجایگاهی که در وی آب بسیار باشد باید که ماه در بروج آبی بود و متصل
بزهره واما آنچه از وی احتراز باید کرد دو چیز است ۔ آنکه ماه
با مریخ بود که آن دلیل دل مشغولی و اندوه بود ۔ آنکه ماه منحوس باشد
از زحل که دلیل تنها ماندن و دل مشغولی و اندوه بود و سخن بسیار باشد
۷۰ [illegible] درین باب پنج چیز نگاه باید داشت ۔ باید که طالع
وقت برجی ارضی باشد ۔ باید که برج چهارم قوی باشد ۔ باید که سعدی در
طالع باشد ۔ بهترین آنست که ماه بازگشته بود از زهره و خالی السیر
بود ۔ اگر خواهند که دور شود باید که طالع برجی منقلب بود که او بحرکت
لایق تر است و اگر خواهد که هر یکی مقام کند طالع برج ثابت باید اما
آنچه از وی حذر باید کرد دو چیز است ۔ عقرب که هبوط قمر و حد نحس است
۔ محمد ایوب گوید کم کسی بود که بنزهت بیرون شود بر طالع برج آبی و
قمر در دم بود و باران و آتش نگیرد و اگر وقت باران بود ۷۱ [illegible]
آنچ درین باب نگاه باید داشت پنج چیز است ۔ باید که طالع وقت
برج آبی بود ۔ باید که زهره در طالع بود یا در دهم یا در یازدهم ۔ اگر ماه متصل
باشد بزهره و زهره در برج ذو جسدین بود دلیل بود که اندر میان کسانی
باشد که بدیدن ایشان شاد گردد ۔ باید که ماه در ثالث بود یا در خامس
یا در حادی عشر ۔ اگر خواهند که در آن تماشا دیر بپایند طالع برج ثابت باید
و ماه در وسط السماء و اگر خواهند که زود بر گردند باید که طالع برجی منقلب بود

و در وی سعدی باشد ۷۲ [illegible] آنچ درین باب
نگاه باید داشت سه چیز است ۔ باید که هر دو سعد ناظر باشند بطالع و
بهر دو نیر ۔ باید که ماه با عطارد باشد ۔ باید که در اول حمل باشد یا در وسط
ثور یا در آخر جدی یا در دلو اگر سعود بوی ناظر باشند ۷۳ در شراب [illegible]
آنچ درین معنی نگاه باید داشت پنج است ۔ باید که ماه در حوت باشد یا
در سرطان ۔ باید که متصل بود بزهره ۔ اگر بعد از اتصال بزهره بآفتاب
پیوندد از تثلیث یا از تسدیس آن شراب به بسیار کس می رسد و هر کس از آن
شراب نصیب یابد ۔ اگر اتصال ماه بعطارد و زهره بوده باشد آن
شراب بمجلس و لهو و طرب خورده آید ۔ و اگر آن شراب از برای معالجت
کند باید که ماه در برج هوائی بود و متصل بعطارد و بهتر آن بود که مشتری ناظر
بود تا از آن شراب منفعتی عظیم پدید آید واما آنچ از وی حذر باید کرد
دو چیز است ۔ آنکه قمر زحل ناظر باشد که آن شراب تبه کننده بود
و غم فزاینده باشد ۔ آنکه ماه مریخ ناظر بود نظر ناپسندیده که آن دلیل
آن بود که آن بزیان آید یا چیزی او را تباه کند ۷۴ در وقت شراب خوردن
درین باب سه چیز نگاه باید داشت ۔ هرگاه که ماه در ثور بود و میزان و
حوت و مشتری در اوتاد و ماه در میان دم و مغز باشد هر شراب که خورند
نیک باشد ۔ چون ماه متصل بود بآفتاب از تثلیث خوردن نبید نیک
بود ۔ چون ماه متصل بمشتری بود محمود بود خوردن شراب با شکر و قند و آنچه
بدین ماند واما آنچه از آن احتراز باید دو چیز است ۔ چون ماه در

برج خاکی باشد و متصل بزحل بود نباید خوردن شراب انگوری که زیان دارد
۔ چون ماه در بروج آتشی بود و متصل بمریخ مکروه باشد در آن وقت
خوردن شراب کشمش و انگبین و مانند آن ۷۵ در مهمانی رفتن درین باب
دو چیز اعتبار باید کرد ۔ آنکه ماه متصل بود بسعدی و بهتر آن باشد که تثلیث
یا تسدیس وی باشد ۔ باید که ناظر بود بعطارد واما آنچ از وی احتراز
باید کرد دو چیز است ۔ آنکه ماه با یکی از هر دو نحس باشد یا بتربیع یا بمقابله
او ۔ آنکه یکی از دو نحس در وتد باشد ۷۶ در شطرنج و نرد باختن آنچ
در وی نگاه باید داشت ده چیز است ۔ باید که اگر ماه متصل بود به یکی از
هر دو سعد آنکه آغاز کند او غالب آید و اگر بنحسی متصل شود مغلوب
شود ۔ بهترین آنست که ماه منصرف باشد از عطارد و متصل بمریخ
۔ اگر در طالع سعدی باشد یا صاحب طالع در عاشر بود آنکه آغاز کند
غلبه او را بود ۔ بهترین آن بود که در سابع نحسی بود ۔ اگر ماه منصرف باشد
از عطارد و بخداوند طالع متصل دلیل بود بر حضور کسی که آغاز کننده را
تعلیم دهد ۔ اگر خداوند طالع و خداوند سابع هر دو در وسط السماء باشند
هر دو برابر باشند و اگر ماه و عطارد در طالع باشند هر دو دروغ زن باشند
۔ [illegible] گوید در آن جانب باید نشستن که شطرنج و نرد باختن که ماه در
برج آن جانب باشد و اگر چنانکه اتفاق افتد که در جانب قمر نشیند آن بهتر
بود چنانکه ماه در حمل باشد و حمل دلیل شرق بود در جانب مغرب باید نشستن
۔ باید دانستن که مشرق باد شمال بود و مغرب باد جنوب ۔ بجوی

گوید باید که مریخ در آن برج باشد که مضاف بود بجهت آغاز کننده – باید
که صاحب طالع نحس کننده بود و صاحب سابع را و حذر باید کرد از
آنک خداوند طالع و خداوند سابع ناظر باشند بیکدیگر از مقابله که او دلیل
جنگ و خصومت بود میان هر دو [illegible] درین باب سخت
حیز نگاه باید داشت ا باید که ماه در برج منقلب باشد – باید که متصل بود
بسعود یا بمریخ از تثلیث ب باید که طالع وقت بیرون رفتن از برای جنگ کردن
زدن برج منقلب باشد و بهترین حمل است و میزان ج باید که خداوند طالع
متصل باشد بسعود د باید که فوق الارض بود بری از نحوس و از احتراق
اگر خواهند که غالب شوند گوی بدان جانب باید زدن که ماه دران جانب
بود ه باید که مریخ قوی باشد که او دلیل قوه انسان است و اما مریخ
از وی احتراز باید کرد و مریخ حر است ا آنک ماه در برج ثابت بود زیرا که
آن دلیل گرانی باشد و سرطان بر حمار و ذو جسدین – حذر باید کرد از آنک
ماه با زحل باشد زیرا که حرکت را بر دو کند حذر باید کردن از آنک ماه
با خداوند طالع متصل باشد بستاره که در سقوط باشد زیرا که او دلیل افتادن
از اسب باشد د محمد ایوب گوید باید که سعود در اوتاد باشند ه جوزجانی
گوید باید که زحل در وتد باشد خاصه در طالع [illegible] یعقوب بن
اسحق الکندی درین معنی رسالهء مطول است [illegible] حکما درین معنی گفته [illegible]
است و بعد از آنک حکم [illegible] حاصل آنچ در آن رساله آورده است
تمامی بیاوردم و بکوم [illegible] می گوید که قومی گفته اند باید که در وقت دعا سعدی

در طالع باشد و سعدی دیگر در رابع تا ابتدا کار و عاقبت وی بخوبی باشد
و قومی دیگر گفته اند که یکی در عاشر باید و دوم در رابع و قومی دیگر گفته اند باید که یکی
یکی در تاسع بود و دوم در رابع و باید که این هر دو سعد مشرق باشند
و از نحوس بری و محترق و در راجع نباشند و باید که ماه و بدیشان مسعود باشند
و بعضی گفته اند که دعا از برای آخرت آنگاه باید کردن که ماه در خانهای
زهره باشد و متصل بمشتری و اگر از برای دنیا کنند باید که ماه در خانهای مشتری
بود و متصل بزهره و اگر از برای طلب ضیاع و عقار بود باید که ماه متصل بود
بزحل چنانک از وی مقبول بود و سعود در آن موضع بود که یاد کرده شد
و اگر از برای طلب ریاست و پادشاهی بود با آفتاب متصل بود و اگر از
برای لشکر کشی بود باید که بمریخ متصل بود و اگر از برای طلب علم باشد
باید که بعطارد متصل بود و اگر از برای طلب لذتها و کارها از زنان بود بزهره
متصل باید و بعضی گفته اند که هر وقت که عطارد با مریخ مقارن کف الخضیب باشد
آن وقت اجابت دعا بود باصلاح تن دعا کننده و اگر آفتاب مقارن وی
باشد دلیل آن بود که دعا کننده توانگری و شجاعت یابد و اگر زحل مقارن او
بود و مسعود بود دلیل آن بود که دعا کننده از میانه عمر تا آخر توانگری و نیک
حالی یابد و اگر منحوس باشد در آخر عمر وی بجای وی زیادت کند و اگر مشتری
مقارن وی باشد دلیل بود که دعا کننده بر دشمن خود ظفر یابد و اگر زهره
مقارن بود هر را دلیل بود که دعا کننده را [illegible] یابد المعروفی اندک
بود و حکما دیگر گفته اند که در وقت دعا کردن باید که مشتری با راس بود در

عاشر طالع آن وقت و از نحوس سلیم باشد و ماه منصرف باشد از خداوند
طالع و متصل بمشتری یا متصل بصاحب وسط السماء و خداوند وسط السماء ناظر
بود بخانه خویش و خداوند طالع در وسط السماء بود و اوتاد سلیم باشند
از نحوس زیرا که درین وقت دعا مستجاب بود خاصه که دعا برای آخرت
بود یا برای کارها دینی و اگر این چنین وقت میسر نشود لیکن مشتری با راس
بود در وسط السماء و خداوند طالع سلیم بود از نحوس و ماه متصل بود بسعود آن
وقت هم خوب و مسعود بود و ما این کتاب را بر اختیار دعا بلفظ خوبی
و پسندیدگی ختم کردیم ایزد تعالی برکات دعوات خیر مسلمانان در
روزگار همایون پادشاه عالم رسانا د و آثار عدل او را از کافه مسلمانان
منقطع مگردانا د بمحمد و آله [illegible] فی تاسع عشرین شهر جمادی الآخر

١

البروج													
الحمل	قتمه	ج	مظلمه	ح	قتمه	و	نيره	ى	مظلمه	كه	نيره	كد	مظلمه	ل
الثور	قتمه	و	مضي	ح	خاله	ب	نيره	ى	خاليه	كه	نيره	كح	قتمه	ل
الجوزا	خاله	ه	نيره	ب	قتمه	ه	نيره	ى	مظلمه	ل	نيره	كح	قتمه	ل
السرطان	قتمه	ر	نيره	ب	قتمه	د	مضي	ع	مظلمه	ى	نيره	كح	قتمه	ل
الاسد	نيره	د	قتمه	ب	مظلمه	و	خاليه	١	نيره	ل	ع	٢	ع	٢
السنبلة	قتمه	و	مضي	ب	خاله	ه	قتمه	ح	مظلمه	ك	نيره	كح	خاليه	ل
الميزان	نيره	ه	قتمه	ب	سره	ح	قتمه	١	نيره	كح	خاليه	ل	ع	٢
العقرب	قتمه	٢	مضي	٢	مظلمه	د	مضي	ك	مظلمه	ك	مضي	كر	قتمه	ل
القوس	نيره	ط	قتمه	ب	مظلمه	ه	مظلمه	ك	قتمه	ل	ع	ع	ع	٢
الجدي	قتمه	د	نيره	ب	مظلمه	ه	نيره	ط	قتمه	يا	خاليه	كه	نيره	ل
الدلو	مظلمه	ى	نيره	ط	قتمه	بح	نيره	١	خاله	كه	مضي	ل	ع	٢
الحوت	قتمه	و	نيره	ب	قتمه	ب	مضي	ك	خاليه	كه	مضي	كح	مظلمه	ل

٢

البروج	الدرجات المذكرة والمؤنثة المذكر بالسواد والمؤنثة بالحمرة	[illegible]	الدرجات الآبار	[illegible]
الحمل	ز ب و ب ح	ب	و ا ز يو كط	
الثور	ز ح ب	ح ه كز ب	ه ح ا يح كد كز	و يح ح ب
الجوزا	و ا ه ح ى	ب	ب ى س كو ل	
السرطان	ز ه ح ب ا	ا ب ح ه ه	ب س يو كر	من ه ا
الاسد	ه ب و ب ز	ر ح ه ر ب	و ى ه كب يح كح	ر ح ط ح
السنبلة	ز ه ح ب	ب ه ط	ز ى يد كا كه	
الميزان	ه ه ه ا ب	ح ح كا	ز ك ل	
العقرب	ى ى ى ه	ح ز ب ك	ط ح يه كب كو	ب ح
القوس	ب ز ه	يا كا	ز ب يه كه كو ل	ا ح ح ط
الجدي	ب ح ب	ب ى ى ه كب	ب ز يه كه كح	
الدلو	ه ز و ه	ى ر ه ر ز	ا ب يه كط	س
الحوت	ح ب ح ه	ب ح ب	ز ط كه كح	ب ح ط

٣

البروج	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	بهاري			لبلي		
الحمل	ب	و	ه	ب	ى	ك	ح	كه	ل	ل	مه	ب	ل	ب	مه	ل
الثور	د	ح	د	يد	ب	ك	ل	كر	ح	ل	ه	ب	ح	د	ه	ح
الجوزا	د	و	ب	ب	ه	مر	ح	كه	ل	ل	ل	د	ب	د	ل	ب
السرطان	ح	د	ه	ح	د	ط	ب	كو	ل	ل	ه	ح	ب	ح	ه	د
الاسد	ب	و	ه	ا	ل	ع	د	كه	ح	ل	مه	مه	ل	ب	مه	ل
السنبلة	د	د	ه	مه	ب	ا	ح	كع	ل	ل	ه	د	ح	د	ه	ح
الميزان	ل	و	ر	يد	ب	ا	ه	كع	ح	ل	ل	د	ب	د	ل	ب
العقرب	ح	د	ه	ا	ر	ط	ب	كد	ل	ل	ه	ح	ب	ح	ه	د
القوس	ب	ب	ه	مه	د	ا	ل	كو	ح	ل	ب	ب	ل	ب	مه	ل
الجدي	د	د	ب	يد	ه	ك	ل	كو	ح	ل	ه	د	ح	د	ه	ح
الدلو	د	د	ه	ى	ب	ك	ح	كه	ل	ل	ل	د	ب	د	ل	ب
الحوت	ه	ب	ب	و	د	ط	ح	كع	ل	ل	ه	ح	ب	ح	ه	د

جدول في معرفة احكام ايام الفرس عن قول امام جعفر عليه السلام

الروز	الاختيارات	الروز	الاختيارات
اورمزد ا	مختارست تزويج وبيع وسفر	مهر يو	بدست سفر وهمه كاري
بهمن ب	مختارست تجارت وطلب حاجات	سروش يز	مختارست همه كارها وحاجات
اردیبهشت ج	بدست خاصه ديدار پادشاه	رشن يح	مختارست طلب حاجات كردن
شهريور د	مباركست اما سفر نشايد	فروردين يط	نيكست تزويج وسفر وابتدات
اسفندارمذ ه	بدست خاصه ديدار ملوك	بهرام ك	نيكست سفر وديدار ملوك
خرداد و	مباركست سفر وبنا نهادن	رام كا	مختارست همه كارها وحاجات
امرداد ز	نيكست سفر وتزويج وبنا	باد كب	نيكست تزويج وسفر وتجارت
ديبادر ح	مباركست همه كارها الا سفر	ديبدين كج	نيكست سفر وديدار ملوك
آذر ط	نيكست سفر وجمله حاجات	دين كد	نيكست عقد ونكاح وديدار اكابر
آبان ى	مختارست الا ديدن اكابر وپيران	ارد كه	حذر كردن از همه حاجات وكارها
خور يا	مباركست سفر وديدن ملوك	اشتاد كو	مختارست جمله كارها وحاجت
ماه يب	مختارست همه كارها وحاجات	آسمان كز	نيكست طلب حاجات وسفر
تير يج	نحس است وهيچ كاري نشايد	زامياد كح	نيكست جمله كارها وحاجت
جوش يد	مختارست ديدن بزرگان	مارسفند كط	مختارست طلب گم شده وسفر
ديبمهر يه	مختارست سفر وطلب حاجات	انيران ل	نيكست همه كارها وحاجات

جدول معرفه اختیارات [illegible] در بروج

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بر تخت نشستن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حاجت خواستن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دیدار خواتین دیدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زرینه ساختن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زفاف کردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سر تراشیدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ختنه کردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ابتدای تعلیم کردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صید کردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرفة فتح الباب وخاتمه کتاب

نظر هر دو کوکبی با هم / که بود خانه شان مقابل هم
انک عقلش ره صواب کند / نام این شکل فتح باب کند
وقت سرما و باد و دم باشد / دل دانا بری زغم باشد
ور کند مه با فتاب نظر / ور بمریخ بنگرد بهتر
یا بمریخ سعد بر نگرد / یا ازین دو یکی بخور نگرد
دانک وقت شکستن سرماست / این نظرها دلیل برگرماست
هر که این را تمام بر خواند / چون بتقویم بنگرد داند
انجه مکتوب باشد اندر وی / مشکلش جمله حل شود بروی
لیک باید که اعتقادش ازین / چون بداند نگردد از ره دین
که ندانند شناخت در دو سرای / هیچکس علم غیب جز که خدای
باد از ما درود بر مهتر / هم بر اصحاب پاک او یکسر

طالع بروج بساعات مستوی

حاک ثال جب بکک ابک شبل / مبل عکک قبک جب دال حاکب
لاولالب لاولا لاشش مهست / لل لل کط کط لل لل شهور کوتا است

جدول اختیارات صلاح القمر

فصد و حجامت کردن

ور کنی فصد یا حجامت رای / آن شب به بود قمر را جای
گر کند سوی او درین هنگام / نظر از راه دوستی بهرام
ناظرش سعد ارنجوست باک / لیک با این همه نباشد باک

سفر کردن

ور کنی رای اختیار سفر / ماه در برج منقلب بهتر
نیک باشد بروج خاکی نیز / لیک ازو نحس و سعد کن تمیز
قمر از نحس طالع و دوش / پاک باید هفتم و هشتمش

حاجت خواستن

با کسی گر تو حاجتی داری / گر بدو خواهی آنک برداری
باشد از به گرفت باشد زین / برج ثابت و گرنه ذو جسدین
لیک از نحس پاک باید دور / وز سعادت گرفته کارش نور

شکار کردن

ور ترا رایت تا شکار کنی / کوش تا ساعت اختیار کنی
با کمان جوی جای سعد منیر / یا یکی خانه از دو خانه تیر
ور کرانجا نیابی اندر حوت / بگذری هیچ ازین چهار سوت

بقیه جدول اختیارات صلاح القمر

درخت نشاندن

ور درختان نشانی اندر باغ / بنمایم ترا رهی چو چراغ
ماه باید ببرج ثابته در / کوکبی سعد را بماه نظر

[illegible]

ور همی بنده خری بنگر / تا که در برج باد هست قمر
ور نبای بقوس یا خوشه / نحس ازو دور و سعد هم گوشه

در شهر اندرون شدن

ور بشهر اندرون شوی از راه / باید اندر بروج ثابته ماه
طالع وقت باد و مسعود / تا بود جد کار تو محمود

عهد [illegible]

ور همی با کسی کنی عهدی / اندرین کار بایدت جهدی
تا بود در بروج ثابته ماه / خالی از نحس و فارغ از اکراه

[illegible]

بنگر چون خری ستور از حد / ماه در ثور خواه یا باسد
ور زناری برج ذو جسدین / نظر سعد داده او را زین

بقیه جدول اختیارات صلاح القمر

شرکت و تزویج	ور کنی رای شرکت و تزویج	رو بقوس و دو پیکر یا ربیع
	ماه باید ببرج ذوجسدین	یا فتد از اتصال سعدی زین
ابتدای کتابت	ابتدای کتابت از هر باب	چون کنی اختیار هست صواب
	ماه در برج منقلب باید	ور به تیر است متصل شاید
بنا نهادن	اختیار بنا بوقتی خواه	که بود در بروج ثابته ماه
	هم بسوی ستارهٔ نظرش	که بود برج خاکی مقرش
زراعت کردن	ور بود رای تو زراعت را	بنگر اختیار ساعت را
	بطلب ماه را بجایهٔ خاک	ور به سرطان بود نباشد باک
ضیاع خریدن	در ضیاع خریده هست رای	برج خاکی طلب قمر را جای
	ور بکیوان نظر بود نگرش	لیک باید بدوستی نظرش

جدول اختیارات الحاجات

رفتن نزد بزرگان	ور بود نامه سوی حضرت شاه	نظر آفتاب باید و ماه
	ور فرستی سوی سپه سالار	سوی مریخ بایدش دیدار
	ور فرستی بسوی دانشمند	جز نظر سوی مشتری مپسند
	ور فرستی بخواجهٔ دهقان	نیک باشد نظر سوی کیوان
	ور فرستی سوی زنان بنگر	تا نباشد جزش بزهره نظر
	وین نظرها بدانکه بی تلبیس	مر تثلیث باید و تسدیس
	ور نخواهی که آردت تصدیع	از مقابل حذر کن و تربیع
دارو خوردن	خوردن داروی ار بود رایت	اختیار آنکی بود جایت
	ماه را نیک باشد ار یابی	اندر آن دم بخانهٔ آبی
	نظرش سوی زهره بد رام	ور نظر باشدش سوی بهرام
	چون نظر سوی دوستی بود آن	دور باش از مقارن کیوان

جدول اختیارات بودن قمر در بروج و اتصال او با زحل

	مقارنه	زحل	تسدیس تثلیث
حمل	بدست سفر و تزویج و ابتداآت	حمل	نیکست حاجت از ملوک و دیدار اکابر
ثور	نیکست بنا نهادن و عمارت زمین کردن	ثور	نیکست ابتداآت عمارت و زرع زمین
جوزا	نیکست بجمله امور خاصه سفر کردن	جوزا	نیکست حاجت بعلما و مشایخ و طلب علوم
سرطان	بدست سفر و درکشتی نشستن و تزویج	سرطان	نیکست خریدن املاک و تخم کاشتن
اسد	نیکست بنا نهادن بدست ابتداآت	اسد	نیکست حاجت با اکابر و بنا نهادن
سنبله	باکی نبود عمارت خانه و زراعت کردن	سنبله	نیکست خریدن مواشی و عمارت زمین
میزان	باکی نبود نا بدست مسهل خوردن	میزان	نیکست دیدار قضات و گزاردن دعوا
عقرب	بدست شرب ادویه و معالجه و سفر	عقرب	نیکست جوی کندن و ربع دولاب و بدیع
قوس	بدست بجمله امور خاصه سفر	قوس	نیکست خریدن مواشی و حاجت از اشراف
جدی	میانه است عمارت خانه و زراعت	جدی	نیکست خریدن اشجار بایان و عمارت زمین
دلو	باکی نبود ابتدا عمارت بشارکه مشتری	دلو	نیکست حاجت بمشایخ و ابتدا اعمال دینیا
حوت	نیکست بنا مساجد و عمارتها	حوت	نیکست جوی کندن و عمارت زمین

باقی جدول اختیارات بودن قمر در بروج و اتصالات او با زحل

	تربیع	زحل	مقابله
حمل	بدست خاصه سفر و تزویج و ابتداآت	حمل	بودی بدست حذر اولیست
ثور	باکی نبود عمارت زمین حذر از حرکت	ثور	نیکست نا بدست تزویج و سفر
جوزا	نیکست اعمال را سکوت اولیست	جوزا	بدست تجارت و سوار شدن
سرطان	بدست سفر و حرکت جوی کندن جایز بود	سرطان	بدست ابتداآت و سفر کردن
اسد	بدست خاصه عمارت بناها کردن	اسد	فراغت و خلوت اولیست
سنبله	بدست شرکت و حاجت و حرکت	سنبله	بدست فصد و حجامت
میزان	بدست مکر تدبیر شر و فساد و غدر	میزان	بدست ابتداآت و عطر آمیختن
عقرب	بدست تزویج و سفر و ابتداآت	عقرب	بدست سفر و تزویج و معالجت
قوس	سکونت اولی است	قوس	بدست تزویج و ابتداآت و فصد
جدی	بدست بجمله امور الا عمارت زمین و زرع	جدی	بدست سفر و تجارت و بنا نهادن
دلو	بکلی بدست ابتداآت و طلب اعمال	دلو	بدست سفر و تجارت و بنا نهادن
حوت	بدست خاصه سفر دریا و شرکت	حوت	بدست دریا و تجارت و ریاست طلب اعمال

جدول اختیارات بودن قمر در بروج واتصالات او با مشتری

برج	تربیع	مشتری	مقابله
حمل	نیکست حاجت باشراف وطلب معاش	حمل	نیکست سفر ونقل وحاجت باشراف
ثور	نیکست ابتداآت وبنا واسب خریدن	ثور	نیکست بنا نهادن وحاجت باشراف
جوزا	نیکست تجارت وتعلیم وحاجت باوزرا	جوزا	نیکست بیع دواب شاید سفر وتجارت
سرطان	نیکست سفر ونقل ورسول فرستادن	سرطان	نیکست سفر وحرکت وحوایج وابتداآت
اسد	نیکست بیع جواهر وجهارپایان وحاجات	اسد	نیکست بنا نهادن وحاجت وابتداآت
سنبله	نیکست شرکت وتجارت ونو شدن وبیع دکا	سنبله	نیکست شرکت وسفر وتجارت
میزان	نیکست شرکت وتجارت وحاجت بفقها وامور دین	میزان	نیکست آمیختن عطر وبیع غنم
عقرب	شاید خریدن جهارپایان وحاجت بمهتران	عقرب	نیکست خریدن کنیزک ودارو خوردن
قوس	نیکست بیع دواب وابتدا کارها وقصد	قوس	شاید فصد وحجامت وبیع دواب
جدی	نیکست عمارت زمین وخریدن جهارپایان	جدی	نیکست عمارت زمین نشاید تزویج
دلو	نیکست عمارت سرای وبیع برده واملاک	دلو	نیکست بنا وحاجت بقضاة ومشایخ
حوت	نیکست بیع جواهر آبی وشرکت وسفر	حوت	نیکست سفر وتجارت وطلب حاجات وجواهر آبی

باقی جدول اختیارات بودن قمر در بروج واتصالات او با مشتری

برج	مقارنه	مشتری	تسدیس وتثلیث
حمل	نیکست ابتداآت وقصد وحاجت باشراف	حمل	نیکست ابتداآت ودیدار ملوک وحاجات
ثور	نیکست تجارت وابتداآت وحاجت بوزرا	ثور	نیکست بنا ومساجد وشهرها وتجارت
جوزا	نیکست تجارت وشرکت ودیدار اشراف	جوزا	نیکست سفر وتجارت وابتداآت
سرطان	نیکست ابتداآت وسفر وتجارت	سرطان	گزیده است سفر وابتداآت کارها
اسد	نیکست دیدار ملوک وحاجت از ایشان	اسد	نیکست بیع جواهر وطلب حاجات از اشراف
سنبله	نیکست سفر وتجارت وعمارت زمین	سنبله	نیکست نو پوشیدن وبیع دواب وابتداآت
میزان	نیکست عمارت شهرها وحاجت باشراف	میزان	نیکست ترکیب ادویه ومعاجین کردن
عقرب	نیکست بنا مساجد وکارهای خیر	عقرب	نیکست بیع جواهر آبی واملاک ودارو خوردن
قوس	نیکست حاجت باشراف وابتداآت	قوس	نیکست شرکت وتجارت وبیع دواب
جدی	نیکست خریدن ضیاع وحاجت بعظمات	جدی	نیکست بیع دواب وسرای وعمارت زمین
دلو	نیکست بنا وخریدن املاک وجواهر	دلو	نیکست تجارت وبنا وحاجت بقضاة ومشایخ
حوت	نیکست ابتداآت وحرکت وطلب حاجات	حوت	نیکست سفر وتجارت وبیع جواهر آبی

جدول اختیارات بودن قمر در بروج واتصالات او با مریخ

برج	مقارنه	مریخ	تسدیس وتثلیث
حمل	باکی نبود ترتیب سلاح وسیاست	حمل	نیکست صید وسیاست وسواری
ثور	حذر از سفر وتزویج اولیست	ثور	نیکست ترتیب سلاح وخروج لشکر
جوزا	نیکست ترتیب سلاح وآلت حرب	جوزا	نیکست سیاست وحرب وفریفتن
سرطان	حذر از سفر وتحویل اولیست	سرطان	نیکست سواری وصید در آب
اسد	حذر از سفر باکی نبود کار آتش	اسد	نیکست حرب کردن وفصد وحجامت
سنبله	حذر از شرکت وتزویج وسفر	سنبله	نیکست سیاست لشکر وترتیب سلاح
میزان	بهتر است فراغت وخلوت اولی	میزان	نیکست تعبیه وخصومت وصید
عقرب	بدست دارو خوردن وسفر	عقرب	نیکست صید آبی ومیانه است حرب
قوس	نیکست خریدن اسبان وعمل سلاح	قوس	نیکست صید وکار آتش کردن
جدی	نیکست امور [illegible] وخصومات	جدی	نیکست عمارت زمین وحرب وصید
دلو	بدست مهمات خاصه ابتداآت	دلو	نیکست صید ماده وعمل سلاح کردن
حوت	باکی نبود وطلب حاجات از اشراف	حوت	نیکست عمل سلاح وبیع اسبان وصید آبی

باقی جدول اختیارات بودن قمر در بروج واتصالات او با مریخ

برج	تربیع	مریخ	مقابله
حمل	بدست خصومت وابتدا کارها	حمل	باکی نبود صید وعمارت سلاح
ثور	بدست سفر وتزویج وابتداآت	ثور	باکی نبود تعبیه لشکر ومکر وحیل
جوزا	باکی نبود مناظره ومجادله	جوزا	نیکست سیاست وبدست سواری
سرطان	باکی نبود صید کردن	سرطان	بدست سفر وسواری کردن
اسد	بدست دیدن ملوک واشراف	اسد	بدست خاصه ابتداآت اعمال
سنبله	بدست دیدن ملوک وشرکت وتجارت	سنبله	نیکست صید ومناظره وترتیب سلاح
میزان	فراغت اولیست	میزان	نیکست صید وتعبیه لشکر کردن
عقرب	بدست دارو خوردن وسفر وتزویج	عقرب	بدست مهمات خاصه سفر دریا
قوس	میانه است عمل سلاح وکار آتش	قوس	باکی نبود کار آتش وآلات ترازو
جدی	مانند گذشته	جدی	نیکست ویران کردن بنا وخرابی
دلو	سکونت اولیست	دلو	نیکست بناها وصید باز
حوت	بدست سفر ودر کشتی نشستن	حوت	نیکست صید آبی وترتیب اسلحه

جدول اختیارات ابو دز قمر در بروج و اتصالات او با شمس

	مقارنه	شمس	تسدیس وتثلیث
حمل	باکی نبود سیاست لشکر و اعمال پوشیده	حمل	نیکست دیدار ملوک و طلب حاجات و ابتداآت
ثور	بدست خاصه تزویج و سفر	ثور	نیکست عمل صناعت و دیدن اشراف
جوزا	بدست الا اعمال پوشیده	جوزا	نیکست معالجه و صید و حاجات
سرطان	بدست الا کین حرب و گریختن	سرطان	نیکست طلب حاجات از وزرا و سفر
اسد	بدست الا سیاست و تدبیر اشرار	اسد	نیکست دیدار ملوک و ابتداء کارهای بزرگ
سنبله	بدست الا شری علوم و کتب	سنبله	نیکست حاجت از وزرا و فصد کردن
میزان	بدست الا ساختن کیمیا و عطر آمیختن	میزان	نیکست صید و سواری و لهو و بیع برده
عقرب	بدست الا دفین نهادن	عقرب	نیکست معالجه داغ و بریدن
قوس	بدست الا تدبیر با مشایخ در بدی	قوس	نیکست خریدن اسبان و حاجت با اکابر
جدی	بدست الا دفن اموال	جدی	نیکست کندن زمین و بیع مواشی
دلو	بدست الا تدبیر با مشایخ و دفن اموال	دلو	نیکست بنا و حاجت مشایخ و علما
حوت	بدست الا تدبیر با علما و اشراف	حوت	نیکست خریدن جواهر و سواری و شرکت

باقی جدول اختیارات ابو دز قمر در بروج و اتصالات او با شمس

	تربیع	شمس	مقابله
حمل	نیکست دیدار ملوک و خصومت	حمل	بدست خاصه خصومات و ابتداآت
ثور	نیکست عمل صناعت و مناظره کردن	ثور	بدست سفر و خصومت با زنان
جوزا	نیکست مناظره با ملوک و صید کردن	جوزا	بدست مناظره با ملوک و سواری
سرطان	نیکست کندن جوی و کاریز راندن	سرطان	بدست ابتداء اعمال و سفر کردن
اسد	نیکست بنا و دیدار ملوک و اکابر	اسد	بدست نقل و حرکت و شرکت
سنبله	نیکست جوی کندن و معالجه داغ و بریدن	سنبله	مکروهست تزویج و شرکت و تجارت
میزان	توقف در مهمات اولیست	میزان	بدست تزویج و سفر و خصومت
عقرب	بدست مهمات خاصه خصومت و ابتداآت	عقرب	بدست سفر و شرب دوا و ابتداآت
قوس	باکی نبود در بیع برده و دواب	قوس	باکی نبود بیع دواب
جدی	بدست الا جوی کندن و کاریز راندن	جدی	بدست الا خرابی ابنیه و عمارت زمین
دلو	بدست الا بنا و آثار شهرها کردن	دلو	مانند گذشته
حوت	فراغت و خلوت اولیست	حوت	بدست در کشتی نشستن و سفر

جدول اختیارات ابو دز قمر در بروج و اتصالات او با زهره

	مقارنه	زهره	تسدیس وتثلیث
حمل	نیکست بیع برده و حاجت بزنان	حمل	نیکست حاجت از خواتین و نو پوشیدن و سفر
ثور	نیکست تزویج و بنا و ترکیب عطر	ثور	نیکست تزویج و شرکت و ابتداء اعمال
جوزا	نیکست تزویج و سفر و نو پوشیدن و ابتداآت	جوزا	نیکست سفر و تجارت و نو پوشیدن و تزویج
سرطان	نیکست سفر و سواری و ابتداآت	سرطان	نیکست حاجت خواتین و ابتداآت
اسد	نیکست دیدار ملوک و طلب حاجات	اسد	نیکست حاجت بخواتین و تزویج و شرکت
سنبله	نیکست نو پوشیدن و تزویج و زینت	سنبله	نیکست تزویج و بیع برده و نو پوشیدن
میزان	نیکست بیع و تزویج و حاجت بزنان	میزان	نیکست نو پوشیدن و تزویج و سفر و حاجت بزنان
عقرب	نیکست دارو خوردن و لعب	عقرب	نیکست دارو خوردن و بیع برده
قوس	نیکست شرکت و خریدن اسبان	قوس	نیکست ساختن زیور و خریدن اسبان
جدی	نیکست دیدن اشراف و غرس اشجار	جدی	نیکست لهو و طرب و عمارت زمین
دلو	نیکست لهو و عمارت زمین و بنا	دلو	نیکست طلب حاجات و عمارت و تزویج
حوت	نیکست حاجات از اشراف و نو پوشیدن	حوت	نیکست حاجت با اشراف و نو پوشیدن و لهو و بیع دواب

باقی جدول اختیارات ابو دز قمر در بروج و اتصالات او با زهره

	تربیع	زهره	مقابله
حمل	بدست تزویج و نیکست اکل و شرب	حمل	نیکست بیع مواشی و ملبوسات
ثور	نیکست بیع املاک و مبادلات تزویج	ثور	نیکست تزویج و نقل و تحویل و سفر
جوزا	باکی نبود عمل نقیس و صلح و تزویج	جوزا	نیکست شرکت و لهو و تزویج و سفر
سرطان	نیکست سفر و نقل و کندن جوی	سرطان	نیکست سفر و بیع کنیزک و ابتداآت
اسد	نیکست عمل سلاح و کندن جوی و تزویج	اسد	نیکست حاجت بخواتین و بیع برده
سنبله	نیکست سفر و نو پوشیدن و بیع برده	سنبله	نیکست تزویج و شرکت و بیع کنیزک
میزان	نیکست ترکیب عطر و صید و دارو خوردن	میزان	نیکست لهو و بیع برده و نقل و حرکت
عقرب	نیکست بیع برده و دواب و کندن جوی	عقرب	نیکست دارو خوردن و لهو و طرب
قوس	نیکست زرینه ساختن و بیع برده و دواب	قوس	نیکست بیع مواشی و سفر و شرکت
جدی	نیکست عمل و صناعت و بیع مواشی	جدی	نیکست عمارة زمین و خریدن برده
دلو	نیکست بنا نهادن و بیع برده	دلو	مانند گذشته و بنا
حوت	نیکست سفر و شرکت و دارو خوردن	حوت	نیکست نو پوشیدن و در کشتی نشستن

جدول اختیارات بودن قمر در بروج واتصالات او با عطارد

برج	مقارنه	عطارد	تسدیس وتثلیث
حمل	نیکست تعلم ومناظره ومحاسبه	حمل	نیکست مناظره تعلیم وصید کردن
ثور	نیکست عمل صناعات وشروع تعلیم	ثور	نیکست تزویج وتعلیم موسیقی ونقاشی
جوزا	نیکست ابتداء تعلیم وتزویج کردن	جوزا	نیکست ابتداء تعلیم وطلب علم کردن
سرطان	نیکست سفر وتجارت وابتداآت	سرطان	نیکست تجارت وحرکت وصید وتعلیم
اسد	نیکست صید وتعلیم وحاجت بملوک	اسد	نیکست تعلیم وحاجت بکتاب وبیع جواهر
سنبله	نیکست شرکت وتزویج ودارو خوردن	سنبله	نیکست تعلیم وشرکت وتزویج ونو پوشیدن
میزان	نیکست معالجه وتعلیم موسیقی کردن	میزان	نیکست معالجه وبیع دواب وعمل صناعت
عقرب	نیکست دارو خوردن وصید	عقرب	نیکست دارو خوردن ومناظره ومجادله
قوس	نیکست شرکت وتجارت وبیع دواب	قوس	نیکست خریدن برده وشرکت وتجارت
جدی	نیکست حاجت بمشایخ وعمارت زمین	جدی	نیکست بیع املاک وعمارت زمین وتعلیم
دلو	نیکست صید باز وابتداء تعلیم	دلو	نیکست طلب حاجات [illegible] وعطا وتعلیم
حوت	نیکست حاجت باشراف وسفر	حوت	نیکست شرکت وبیع جواهر ودر بود

باقی جدول اختیارات بودن قمر در بروج واتصالات او با عطارد

برج	تربیع	عطارد	مقابله
حمل	نیکست صید وقصد ومناظره کردن	حمل	نیکست صید ومناظره ومحاسبه
ثور	نیکست تعلیم موسیقی باذنات دیگر حوایج	ثور	میانه است تزویج ومحاسبه
جوزا	نیکست ابتداء تعلیم ومناظره ومحاسبه	جوزا	باکی نبود مناظره وابتداء تعلیم
سرطان	نیکست تجارت وحرکت وصید وتعلیم	سرطان	بدست مناظره باملوک نیکست صید آبی
اسد	نیکست تعلیم وحاجت بکتاب ومحاسب وکلا	اسد	جز ابتداء تعلیم را نشاید
سنبله	نیکست مناظره ونو پوشیدن وتعلیم کردن	سنبله	باکی نبود احتجام ونو پوشیدن وتعلیم
میزان	نیکست بیع برده ودواب ولهو وطرب	میزان	نیکست اعمال لطیف ومناظره وصید
عقرب	نیکست دارو خوردن وبیع دواب	عقرب	نیکست دارو خوردن ومعالجه
قوس	نشاید جز بیع دواب کردن	قوس	نیکست تجارت وتعلیم وسفر
جدی	نیکست بیع املاک ومواشی وتعلیم	جدی	بداست ابتداآت الا تعلیم کردن
دلو	باکی نبود بنا نهادن وبیع عبید	دلو	باکی نبود تعلیم ومناظره
حوت	بدست تجارت وسفر کردن	حوت	باکی نبود حرکت وسفر وتجارت

جدول احکام آثار العلویه

اسماء الشهور	تشرین الاول	تشرین الثانی	کانون الاول	کانون الثانی	شباط	آذار
الرعد	نیکویی زرعها	بسیاری باران وبرف	بسیاری نعمت	نیکویی حال تجار	نیکویی زرعها	بسیاری میوه
البرق	نیکویی سال وکمی باران	ارزانی نعمت وارزاق	بسیاری باد وباران	فساد بعضی غله	زیادتی باران	[illegible]
الزلزله	فتنه در میان مردم	بسیاری [illegible]	نیکویی حال [illegible]	[illegible] مردم بزرگ	[illegible]	دفع [illegible] مردم
دائرة الشمس	[illegible]	[illegible]	خصومت میان ملوک	بسیاری میوه	کمی باران وبرف	بسیاری [illegible]
دائرة القمر	[illegible]	بسیاری برف	نیکویی حال [illegible]	بسیاری [illegible]	[illegible]	بسیاری [illegible] وباران
الکسوف	کمی باران وارزانی	[illegible]	بسیاری باران [illegible]	ارزانی نعمت	بسیاری باران	[illegible]
الخسوف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نیکویی حال [illegible]	[illegible]	خصومت میان ملوک

بقیه جدول احکام آثار العلویه

اسماء الشهور	نیسان	ایار	حزیران	تموز	آب	ایلول
الرعد	نقصان ارزاق	بسیاری باران	بسیاری [illegible]	فساد بعضی غله	بسیاری نعمت وارزانی	بسیاری باد وباران
البرق	بسیاری نعمت	[illegible]	نیکویی زرعها	بسیاری [illegible]	خللی حال [illegible]	ارزانی نعمت
الزلزله	[illegible]	[illegible] دزدان	بسیاری [illegible]	[illegible]	[illegible]	فتنه در میان مردم
دائرة الشمس	نیکویی سال	نیکویی [illegible]	[illegible]	[illegible]	نیکویی احوال مردم	[illegible] در میان مردم
دائرة القمر	[illegible]	نیکویی زرعها	فتنه در میان مردم	[illegible]	ارزانی نعمت	کمی باران وبرف
الکسوف	نیکویی سال	ارزانی نعمت	بسیاری [illegible]	نقصان [illegible]	ارزانی نعمت	بسیاری باران
الخسوف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ارزانی نعمت	[illegible]	فساد بعضی غله

بقیه جدول معرفة اختیارات المبنی من اتصال قمر باکواکب سته

الکواکب	زحل	المشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
احاس فرو رفتن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جهار پایان حامل خریدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برده خریدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نکاح کردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
طلب فرزند کردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فرزند از شیر باز گرفتن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نامه کوتوه فرستادن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مال در زمین نهادن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرفة اختیارات المبنی من اتصال قمر باکواکب سته

الکواکب	زحل	المشتری	المریخ	الشمس	الزهره	عطارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حاجت خواستن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سواری کردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جامه نو پوشیدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خضاب کردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
داروی مسهل خوردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بنای نو شدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
طلب مال کردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرفة مسیر القمر فی المنازل

المنازل	درجه	[illegible]	المنازل	درجه	[illegible]
البطین	[illegible]	نیکست سواری و نو پوشیدن و سفر	غفر	[illegible]	نیکست سفر و نو پوشیدن و ابتداآت
[illegible]	[illegible]	نیکست دیدار ملوک بدست نو پوشیدن	[illegible]	[illegible]	بدست نو پوشیدن و سفر
الثریا	[illegible]	نیکست طلب حاجات و نو پوشیدن و سفر	الاکلیل	[illegible]	بدست بجمله مهمات خاصه نو پوشیدن
الدبران	[illegible]	بدست در امور خاصه سفر	[illegible]	[illegible]	نیکست زرع و بیع دواب و برده
هقعه	[illegible]	نیکست دیدن ملوک و نو پوشیدن	[illegible]	[illegible]	بدست ابتداآت و نو پوشیدن و سفر
هنعه	[illegible]	نیکست ابتداآت و تزویج و سفر	[illegible]	[illegible]	نیکست ابتدا کارها و نو پوشیدن و تزویج
ذراع	[illegible]	نیکست نو پوشیدن و دیدار اکابر و سفر	[illegible]	[illegible]	توقف در مهمات خاصه سفر
نثره	[illegible]	نیکست دیدار اکابر و سفر و نو پوشیدن	[illegible]	[illegible]	نیکست زرع بدست نو پوشیدن و سفر
طرف	[illegible]	بدست بجمله امور خاصه نو پوشیدن	[illegible]	[illegible]	نیکست دیدار ملوک و نو پوشیدن و سفر و تزویج
جبهه	[illegible]	در فصد و خصومت راه شاید	[illegible]	[illegible]	نیکست ابتداآت و نو پوشیدن و تزویج
زبره	[illegible]	نیکست دیدن ملوک و تزویج و بنا	[illegible]	[illegible]	نیکست صلح کردن قلاع و تقدیر گرفتن آن
صرفه	[illegible]	بدست نو پوشیدن و دیدار ملوک	[illegible]	[illegible]	نیکست دیدار اکابر و نو پوشیدن
عوا	[illegible]	نیکست دیدار اشراف و نو پوشیدن و سفر	[illegible]	[illegible]	نیکست دیدار ملوک و نو پوشیدن و سفر
سماک	[illegible]	توقف در مهمات اولیست	[illegible]	[illegible]	نیکست دیدار ملوک و نو پوشیدن و تزویج

جدول معرفة احکام الزلازل والرعود

البروج	[illegible]	البروج	[illegible]
[illegible]	دلیل کند بر تردد بزرگان و اعیان	[illegible]	دلیل کند بر ارزانی نعمت و غله
ربیعی	دلیل کند بر آفت رسیدن بزراعت	[illegible]	دلیل کند بر بودن زراعت
[illegible]	دلیل کند بر بیماری و رنج مردم	[illegible]	دلیل کند بر خوش دلی عوام الناس
[illegible]	دلیل کند بر تردد بزرگان و پادشاهان	[illegible]	دلیل کند بر بودن باران و تغیر هوا
[illegible]	دلیل کند بر حرکت کردن ملوک	[illegible]	دلیل کند بر قوت کار بزرگان
[illegible]	دلیل کند بر آفت رسیدن بزراعت	[illegible]	دلیل کند بر ارزانی نان و نعمت
[illegible]	دلیل کند بر بیماری و رنج مردم	[illegible]	دلیل کند بر صحت و سلامتی خلائق
[illegible]	دلیل کند بر تردد لشکریان و مردم	[illegible]	دلیل کند بر تردد بزرگان و اعیان
[illegible]	دلیل کند بر کمی آب و گرانی نرخها	[illegible]	دلیل کند بر ارزانی نرخها و کثرت غلات
[illegible]	دلیل کند بر آفت رسیدن بزراعت	[illegible]	دلیل کند بر آبادانی جایها
[illegible]	دلیل کند بر تردد دهاقین	[illegible]	دلیل کند بر تردد دهاقین
[illegible]	دلیل کند بر فتنه و قتل مردم	[illegible]	دلیل کند بر ارزانی نعمت و نرخها

جدول احکام سکر یلدوز

قول حکماء نجوم است که کوکبی است بر فلک بر صورت شری است که حکماء ترک او را سکر یلدوز خوانند و نحس است و خدایان او را دانا شناخته و دانسته اند و بتجربه ایشان در آمده و هر روزی از روزهای ایام ترکی در جهتی بود از جهات عالم و ادایکه از هر جانب که روی او بود دانا خدایان کشتی خود بدان جانب نرانند و از برابر او اجتناب نمایند تا انجوست و این کردند اکنون سلطان الحکما خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله او را اینک شناخته و جدولی جهت معرفت حرکت او وضع کرده تا هر روزه جهات حرکت او را از آن جدول معلوم کنند و آن جدول اینست

جدول احکام سکر یلدوز

حکماء ترک گویند که ستاره ایست که او را سکر یلدوز گویند همچون شری است دهان باز کرده که هر چه ببیند بدهان در کشد بدین سبب ترکان و اهل تمغاج او را شوم دارند و او را حرکتی معین کرده اند که هر روزی از روزهای ترک او در جهتی باشد از جهات عالم چون کسی بکاری مشغول شود یا بسوی رود نشاید که روی و دست راست در آن جهت داشته باشد و اگر بسفری ضرورت افتد اول پشت بر آن جهت باید کرد و باره رفتن و بعد از آن متوجه طرف مقصود شدن و بودن او

در جهات ازین دایره معلوم کنند

جدول اختلاجات الاعضاء عن جانب الیمین

فرق سر	جاه و عزت	لب زیرین	محاسن	[illegible]	[illegible]	زانو	[illegible]
پیش سر	نعمت	گوشه لب	خصومت	چهارم	جاه	زیر زانو	[illegible]
پس سر	ملالت	لب زبرین	شادی	[illegible]	[illegible]	ساق	[illegible]
وسط سر	سود	زنخدان	عیش	سینه	خصومت	میان ساق	[illegible]
زلفکاه	[illegible]	گوش	شادی	پستان	شادی	بیرون ساق	[illegible]
بیخ بینی	عیش	[illegible]	دولت	شکم	[illegible]	اندرون ساق	[illegible]
ابرو	دوستی	دوش	اندیشه	ناف	غم	[illegible]	اندیشه
میان ابرو	شادی	بازو	توانگری	پهلو	[illegible]	پشت پای	[illegible]
دنباله ابرو	خصومت	آرنج	نعمت	[illegible]	[illegible]	پاشنه	[illegible]
زیر چشم	ملالت	ساعد	خصومت	ران	دوستی	کف پای	[illegible]
گوشه چشم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زهار	[illegible]	انگشت بزرگ	[illegible]
زبر چشم	[illegible]	پشت دست	اندیشه	قضیب	[illegible]	دوم	[illegible]
زیر چشم	[illegible]	کف دست	[illegible]	مقعد	دولت	سیم	[illegible]
رخسار	خرمی	انگشت بزرگ	[illegible]	بن ران	عیش	چهارم	خصومت
[illegible]	[illegible]	دوم	[illegible]	میان ران	خرمی	کالیچ	[illegible]

جدول اختلاجات الاعضاء عن جانب الیسار

فرق سر	جاه و عز	لب زیرین	روزی	[illegible]	شادی	زانو	شادی
پیش سر	خصومت	گوشه لب	[illegible]	چهارم	خصومت	زیر زانو	خصومت
پس سر	جاه	لب زبرین	شادی	[illegible]	[illegible]	ساق	[illegible]
جانب سر	[illegible]	زنخدان	کامرانی	سینه	شادی	میان ساق	[illegible]
زلفکاه	عیش	گوش	خرمی	پستان	جاه	بیرون ساق	[illegible]
بیخ بینی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شکم	[illegible]	اندرون ساق	خصومت
ابرو	دوستی	دوش	[illegible]	ناف	شادی	[illegible]	[illegible]
میان ابرو	خصومت	بازو	مال	پهلو	دولت	پشت پای	[illegible]
دنباله ابرو	شادی	آرنج	خرمی	[illegible]	شادی	پاشنه	[illegible]
زیر چشم	دوستی	ساعد	[illegible]	ران	روزی	کف پای	[illegible]
گوشه چشم	شادی	پیوست	خصومت	زهار	[illegible]	انگشت بزرگ	[illegible]
زبر چشم	شادی	پشت دست	[illegible]	قضیب	[illegible]	دوم	روزی
زیر چشم	خصومت	کف دست	روزی	مقعد	[illegible]	سیم	[illegible]
رخسار	دولت	انگشت بزرگ	جاه و عز	بن ران	[illegible]	چهارم	[illegible]
[illegible]	جاه	دوم	[illegible]	میان ران	[illegible]	کالیچ	[illegible]

جدول منسوبات بروج دوازده گانه

المنسوبات	[illegible]	دلیل نکاح و فرزند	[illegible]	دلیل نباتات	[illegible]	دلیل شهرها
الحمل	سر و روی	نکاح دوست و میانه فرزند	گوسفند و نخجیر	فلفل و زنجبیل	آتش خانها	فارس و آذربایجان
الثور	گردن و حلقوم	نکاح دوست و کم فرزند	گاو و گاومیش	مغز میوها	سرابستان	دمشق و هراة
الجوزا	بازو و انگشتان	میانه نکاح و فرزند	مرغ خانگی	درخت جوز و بادام	با دبیر و دیوان خانه	مصر و اصفهان و گیلان
السرطان	سینه و شش و روده	نابارسا و میانه فرزند	جیوان آبی	نبات آبی	حوض	ارمنیه و مرو
الاسد	پشت و پهلو	نکاح دوست و کم فرزند	شیر و پلنگ	خربزه و میوه شیرین	او تخت گاه	خراسان
السنبله	شکم	کم نکاح و فرزند	کبوتر و گنجشک	گندم و جو	سرای عالی	بعضی از شام و فارس
المیزان	سرین و زیر ناف	بسیار نکاح و فرزند	فاخته و قمری	میوهای لذیذ	با دکیر و کوشکها	روم و خوارزم
العقرب	ذکر و فرج	کم نکاح و بسیار فرزند	خوک و اژدها	درخت بی میوه	جزایر و سیل گاه	زمین عرب و دیگر
القوس	رانها و ورکها	کم نکاح و فرزند	اسب و استر و جمازه	خرما و انگور و انجیر	دار الضرب و مجد	بغداد و قهستان
الجدی	زانوها	نکاح دوست و بسیار فرزند	بز و گوسفند	داروها	قلعها و کوهها	هندوستان و مکران
الدلو	ساقهای پای	کم نکاح و فرزند	دواب بارکش	عقاقیر	بیشه	کوفه و بادیه عرب
الحوت	سر آید پاسی	نکاح دوست و بسیار فرزند	مرغان آبی	عنبه و کتان و قصب	مدرسه و رباط	سیستان و مازندران

جدول احکام ظهور قوس و قزح

قوس و قزح در بلاد هندوستان معتبر دارند و بران اعتمادی مرجه تمامتر کنند و حکم آن جانب که چون ظاهر گردد اگر بجانب مغرب بود و اگر بجانب مشرق باید بینند تا در
آن روز آفتاب در کدام برج است آن برج را
درین دایره طلب دارند و حکم آن
از خیر و شر نوشته معلوم کنند

جدول اختیارات اتصالات القمر بالکواکب

اتصاله بزحل		اتصاله بالمشتری	
س	دیدن روسا و شایخ و املاک خریدن	س	دیدن علما و قضات و ایمه
ع	عمارت جوی و کاریز راندن	ع	سفر و تحمل و تجارت خانقاه
ب	بنده و چارپای خریدن و بنا کردن	ب	سفر و طلب حقوق شرعی
د	نحس است در همه کارها	د	دیدن امرا و اشراف و ابتدای کارها
ل	ترک جمله اعمال باید کرد	ل	ابتدای کارها که ثابت و محکم

اتصاله بالمریخ		اتصاله بالشمس	
س	دیدن امرا و اتراک و اهل سلاح	س	دیدن سلاطین و طلب حاجات
ع	عمارت کرمابه شاید کردن	ع	عرض لشکر و دیات فرمودن
ب	فصد و حجامت و دارو خوردن	ب	طلب ملک و اعمال و ریاست
د	فراغت اولیتر بهمه حال	د	طلب اشغال را شاید
ل	نعل بندی و ریاضت چارپای	ل	مشورت و دفن اموال را شاید

اتصاله بالزهره		اتصاله بعطارد	
س	دیدن زنان و خادمان و مطربان	س	دیدن وزرا و کتاب و اهل قلم
	پیرایه ساختن و عطر آمیختن را شاید	ع	تعلم خط و ادب و نامه نوشتن
ب	تزویج و زفاف و ابتدا و ضیافت		تجارت و ترکیب و تدبیر و سفر
	نو بریدن و پوشیدن و عمارت باغ	د	جدل و مناظره و طلب حاجات
ل	طلب حاجات و دفع مهمات		مراد خواستن از وزرا و صدور

جدول احکام الفصد بحسب روزهای ماه فارسی

روز	حکم	روز	حکم
[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / از عرق کردن برهد	[illegible]	هرکه درین روز فصد کند / نهایت نیکو چیده است
[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / درد چشم پدید آید	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / از روز دیگر بهتر است
[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / از مفاصل بیم بود	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / نهایت خوب است
[illegible]	درین روز رگ زدن / نشاید الا بضرورة	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / خوب و نیکو چیده است
[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / بیماری تولد کند	[illegible]	هرکه درین روز فصد کند / از علت جذام برهد
[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / بیماری و رنج تولد کند	[illegible]	هرکه درین روز فصد کند / از تب و حرق النسا برهد
[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / از بیم ها مخوف باشد	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / روز رگ کشادن است
[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / بیم رگ خفاجات بود	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / امتلا را نافع است
[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / عصب را تباه کند	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / خلق بد را ببرد
[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / نهایت خوب باشد	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / کرونا بیش ابدا را سود دارد
[illegible]	درین روز رگ زدن نشاید / الا بضرورت	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / بیماران را نافع است
[illegible]	درین روز رگ زدن / احتیاط باید کرد	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / درد سر را سود دارد
[illegible]	درین روز رگ زدن / بدی مزاج ظاهر شود	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / از علت جذام برهد
[illegible]	درین روز رگ زدن / هر که کرده ده ازیان دارد	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / فراموشی را ببرد
[illegible]	درین روز رگ زدن / نشاید الا بضرورة	[illegible]	هرکه درین روز رگ زند / نیکو چیده است [illegible]

جداول حیات و ممات

چون خواهند که بدانند که بیمار به شود یا نه نام بیمار را بحساب جمل بردارند و بنگرند که از نوروز سلطانی چند گذشته است بروی اضافت کنند و بعد از آن سی و شش سی و شش طرح کنند اگر در جدول برجی باشد به شود والا صدقه باید داد و اگر بیابانی بود بیم باشد .

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سیزده — ده — یازده — بالجمله — هشتده [illegible]

جدول دزدیده و گریخته

چون خواهند که بدانند که دزدیده و گریخته بدست آید یا نه نام گریخته بحساب برگیرند و بنگرند که از نوروز سلطانی چند گذشته است اضافت کنند و سی و شش سی و شش طرح کنند و در این جدول آرند اگر برجی باشد دزدیده و گریخته بدست آید و اگر بیابانی باشد بدست نیاید والله اعلم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دو — یازده — بالجمله [illegible]

١٨

جدول دوایره واحکام نحست ازاقوال حکما

بدان اسعدک الله فی الدارین که اتفاق حکما برآنست که در اختیارات مذموم ترین ساعات ساعات نحست باشد و حکما در اکثر کتابها چون اختیارات علایی و غیره یاد آورده و ذکر کرده اند و نقلست از [illegible] حکیم اسکندرانی که [illegible] ماه [illegible] از تباهی ایام نحست باشد و حکما اعراب این ساعات را ساعت محترقه خوانند و بعضی ابتدا آن را [illegible] بعد از اجتماع نیرین گرفته اند تا [illegible] ساعات زمانیه بگذرد و آنگاه ابتدا دوره ۲ باشد و بعضی این ادوار را بر هفت قسمت کرده اند هر یکی را بکوکبی داده و او را صاحب نحست گفته [illegible] و اول [illegible] خوانند و بعد از وی [illegible] باشد و چنین فرموده اند که هر که در ثلث اول [illegible] ابتدا کاری کند [illegible] رسد و در ثلث [illegible] اول [illegible] سواری و حمل سلاح شاید و در ثلث ۲ خون بیرون داشتن و در ثلث ۳ هیچ کاری نشاید حذر اولی والله اعلم

جدول احکام آثار علویه علی کون القمر فی البروج

آثار علویه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه حمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه ثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه جوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه سرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه سنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه میزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه عقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه قوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه جدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه دلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه حوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

١٩

بقیة احکام آثار علویه علی کون القمر فی البروج

آثار علویه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه حمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه ثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه جوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه سرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه سنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه میزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه عقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه قوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه جدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه دلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماه حوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول اختیارات بودن قمر در بروج منثور

چون ماه درین برج بود نیکو بود دیدار امرا و حکام و اهل سلاح و صید کردن و سواری و سفر و نو بریدن و پوشیدن و حمام نزدیک نشاید عقد و عروسی و ابتدا عمارت و دخول بلد

چون ماه درین برج باشد نیکو بود عقد و تزویج و بنا نهادن و دخول بلد و زراعت کردن و دیدار خواتین و زینت و آرایش نشاید سفر و جامه نو بریدن و پوشیدن

چون ماه درین برج بود نیکو باشد ابتدا تعلم و کتابت و بیع و شری و شرکت و دیدار اهل دیوان و اطبا و منجمان نشاید فصد کردن

چون ماه دراین برج بود نیکو باشد سفر کردن و جامه نو بریدن و پوشیدن و مسهل و دارو خوردن و حجام زدن نشاید کارها ی ثابت کردن

چون ماه درین برج باشد نیکو بود دیدار سلاطین و حکام و عقد بستن و فصد کردن و دخول بلد و نو رستن و کارها تنگی کردن نشاید سفر و جامه نو بریدن و پوشیدن

چون ماه دراین برج باشد نیکو بود دیدار خواتین و اهل طرب و نو بریدن و پوشیدن و سفر کردن و زینت ساختن اخر این برج توقف در مهمات اولی بود

چون ماه دراین برج باشد نیکو بود دیدار خواتین و اهل طرب و نو بریدن و پوشیدن و سفر کردن و زینت ساختن اخر این برج توقف در مهمات اولی بود

چون ماه دراین برج باشد نیکو بود دارو و مسهل خوردن و حمام رفتن و سر تراشیدن و جوی و کاریز کندن و درخت نشاندن نشاید سفر و جامه نو بریدن و پوشیدن

چون ماه درین برج باشد نیکو بود دیدار وزرا و قضاة و علما و تجار و عظام و جامه نو بریدن و فصد کردن و حجامه نشاید دارو و مسهل خوردن

چون ماه دراین برج باشد نیکو بود دیدار مشایخ و اهل زراعت و بیع املاک و برده و چهارپا خریدن و نو بریدن و سفر نشاید ساختن کارها ی ثابت کردن

چون ماه دراین برج باشد نیکو بود بنا نهادن و ملک خریدن و عمارت جوی و کاریز کردن و دخول بلد و برده خریدن نشاید شرکت و نو بریدن و پوشیدن

چون ماه درین برج باشد نیکو بود دیدار سادات و قضاة و ائمه و اشراف و سفر دریا و دارو و مسهل خوردن نشاید فصد و حجامت کردن

جدول معرفة احکام قوس وقزح و ذو ذوابه

قول حکما و منجمان است که قوس و قزح عکس شعاع آفتاب است که در بخار تر افتد که از زمین بر آید در هوا شود و آن وقتی پیدا گردد که هوا بغایت صافی بود و حکم وی از آن برج طلبند که آفتاب در و بود پس از نیم روز مشرقی باشد و بعد از نیم روز مغربی	اتفاق حکمات که ذو ذوابه نجم است و از جمله مربوطات فلک شمس اند و هر وقت که ظاهر گردند در عالم فتنه ظاهر شود و حکم وی از آن برج طلبند که آفتاب در و بود و پیش از نیم شب مشرقی بود و بعد از نیم شب مغربی والله اعلم

نعمت فراخ گردد	١	در مغرب قحط بود	قتل پدید آید	٦	بابل خراب گردد
بدی زنان بود	[illegible]	نعمت فراخ گردد	فتنه و آشوب بود	١	مردم بدی کنند
ضعف عمال بود	[illegible]	وبا پدید آید	تنگی و فتنه باشد	[illegible]	فساد آشکارا شود
نعمت بسیار شود	[illegible]	ضعف ملوک باشد	قحط و تنگی غله باشد	[illegible]	ملخ غله تباه کند
ایمنی با فرح آید	[illegible]	ضعف حکام بود	دزدان غلبه کنند	[illegible]	بدی جهارپایان باشد
دزدان بدی کنند	[illegible]	نعمت فراخ گردد	مردم بدی کنند	[illegible]	وبا آشکارا شود
خلاف زیاد بود	[illegible]	وبا پدید آید	کثرت دزدان بود	[illegible]	فتنه ظاهر گردد
بعض کارها بود	[illegible]	نعمت ارزان شود	رعیت بدی کنند	[illegible]	رعیت بدی کنند
امن و سکون باشد	[illegible]	فراخی غله باشد	خونها ریخته شود	[illegible]	عجز ملوک باشد
غله بسیار گردد	[illegible]	نعمت بسیار گردد	آفت مردم باشد	[illegible]	الراجیف رسد
آفت عذر باشد	[illegible]	قحط پدید آید	قتل پدید آید	[illegible]	تغیر فتنه باشد
نعمت قضاة بود	[illegible]	بیماری زنان بود	کشتها غرق شود	[illegible]	قتل و آشوب بود

جدول معرفة کم شدن و زیاده شدن نور ماه

طلوع و غروب قمر از این دایره معلوم شود که شب اول که ماه نو شود تا باستقبال رسیدن هر شب به چند ساعت فرو شود و چون از استقبال بگذرد باز بمحاق رسیدن هر شب چند ساعت گذشته بود که طلوع کند و هر که خواهد هر وقت که خواند بداند معلوم باید کرد که این شب چندم ماه است و بدین طریق که گذشته ساعت شبها شود روشن زجر بر ... در او جای که باشد نصف چرخ از افق جانب مغرب ... نوزده می شود معلوم کند غروب ... شش سبع است افزون از شب ماضی طلوعش همچنین و بدم زنصف ماه تا آخر ... تا که گهی بدر بود گاه هلال ماه اقبال تو ای بدر منیر انور باد

جدول معرفة رجال الغیب مع جهات سکز یلدوز

چون عارف بداند که رجال الغیب	بدانکه سکز یلدوز ستاره نحس
در هر روزی از روزهای ماه در کدام جهت	شوم است و بطلیموس حکیم گفته
هر کار و حادثه که او را روی دهد روی بر	او را به اشتر بحث است [illegible]
او کرده بعد از سلام بر ایشان و التحیه بگوید	کرده که هر چه در رو هر او [illegible]
السلام علیکم یا ایها الارواح المقدسه	گفته یا این شمس سکز گویند و بعضی
السلام علیکم یا رجال الغیب انشلونی	سکز گویند یعنی هشت ستاره و بعضی
[illegible]	ترک و بعضی گویند سکز یلدوز [illegible]
یا نقبا و یا نجبا و یا ابدال و یا اوتاد و یا قطب	که هشت روز دور در ماه سیر کند [illegible]
[illegible]	باید که در سفر و در جنگ پشت بجانب او [illegible]
[illegible]	و ایشان در هر سه [illegible]
[illegible]	[illegible]

جدول معرفة احکام السنة ... الاحوال

چون سال ... کواکب ... و ...
... سال ... و ...
... بسیار بود ...
... باشد ... باشد ...
... سال ... دلالت ...
... و طاعون بود ... باشد ...
... و حرب ...
... و ...
... ظلم کنند ...
... در این سال ...

جدول معرفة کون القمر في الشرف و ...

نیک است ... و ...
... و ...
نیک است هلاک دشمن ...
واستفراغ ...
نیک است ...
... و ...
نیک است سلطنت ...
... و مکر و هلاک دشمن
نیک است ...
... سفر ... دشمن ...
نیک است خلوت سلطنت ...
... و زراعت تجارت ...
نیک است نهادن ... و بنا ...
... هیچ کار نشاید
نیک است ... کار ...
... آوراشراف ...

نیک است تجارت و ...
... و ...
نیک است خلوت سلطنت ...
... و تفرج و تماشا ...
نیک است ...
سادات و ...
نیک است تجارت و ...
... امور ...
نیک است حاجت خواستن ...
آزاد کردن و سفر ...
نیک است ...
... قرض کردن ...
نیک است ...
و تجارت و زراعت ...
نیک است ...
... دشمن ...

جدول معرفة الاختیارات علی ... القمر في البروج

کار ... کردن
... کردن
درخت نشاندن
... کردن
غله در انبار کردن
اجاره دادن
قرض دادن
قرض کردن
طلب صلح کردن
حرب کردن
بر تخت نشستن
بحکومت نشستن

سر	[illegible]
پیشانی	[illegible]
پشت چشم	[illegible]
زیر چشم	[illegible]
بینی	[illegible]
ذقن	[illegible]
[illegible]	[illegible]
دوش	[illegible]
گردن	[illegible]
مرفق	[illegible]
[illegible]	[illegible]
پشت دست	[illegible]
پای	[illegible]
کف دست	[illegible]

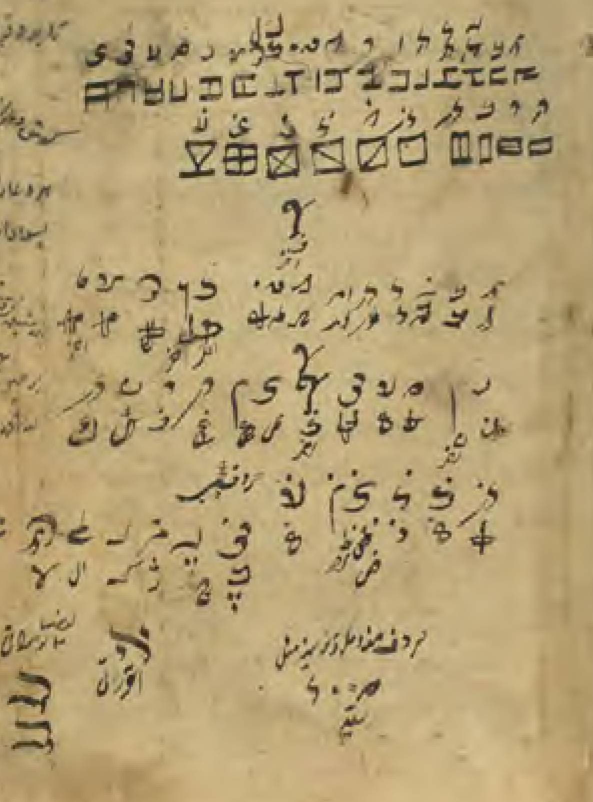

مثل از حل مطرزه فی معنی لغز روح روح مولد

در تناسب تالیف بود نوع دیگر ثالث اسان فرض کر صحیح
کمال دوری اوسط بدل اصغر ساز که هست زهره ز طرفین احسن

معتبر در تناسبات تالیفی حال فضل حدود است و حال طرفین و اما واسطه که در
تناسب عددی و هندسی تالی یک نسبه می باشد و مقدم آن دیگر اتحاد هیچ یک
نسبتین نه مقدمت و نه تالی و فایده او تحصیل و تعیین دو فضلست که
طرفین یک نسبه واقع می شوند تناسب تالیفی عبارت از آنست که
نسبه فضل بین الاعظمین و فضل بین الاصغرین مساوی نسبه طرف اعظم
باشد بطرف اصغر پس حدود چهار گانه نسبتین متغایر باشند بالذات
واگرچه سه حد بیش در او ذکر نه ماند دو و سه و شش و شش ست او ده
و سه عدد و دو گونه عرض کنند واسطه تالیفی باشد میان سطر اعظم او و مضروب
سطر اعظم در او که کمال ظهوری او بود نا حد سه و چ رنا زده و چ و نه و حل ج
وطریق استخراج واسطه از طرفین در تناسبه آنست که مضروب
حاصل طرفین در اصغر را قسمت کنند بر مجموع طرفین و خارج قسمت را بر اصغر
افزایند مثلا اگر طرفین ۹ و ۱۸ باشد بر ضرب مضروب دوازده در سی
و سه باید کرد بر هست و چهار و خارج قسمت که سه بود بر سی افزود که حاصل

واسطه تالیفی بود میان شش و هژده با این صورت شش نه و هژده و در استخراج
طرف اصغر از اوسط و اعظم فضل اعظم را بر اوسط را در اوسط باید زد و در مقسوم
حاصل ضرب بر مجموع آن فضل با اعظم را از اوسط کاستن که باقی اصغر باشد
مثلا اگر فضل هشده بر نه که هم نه است در نه زنند و حاصل را بر بیست
و هفت که مجموع فضل با هشده قسمت کنند و خارج قسمت که سه
بود از نه مقدار نه شش باقی ماند که طرف اصغر است و در استخراج
طرف اعظم از اوسط و اصغر مضروب فضل اوسط بر اصغر در اوسط را
قسمت باید کرد بر اصغر الا فضل و خارج قسمت را بر اوسط افزود
که حاصل طرف اعظم باشد مثلا اگر فضل نه بر شش را در نه زنند و بیست
و هفت را بر شش الا فضل که سه باشد قسمت کنند خارج قسمت
نه بود و چون بر نه افزایند هشده شود که طرف اعظم است و در این
نظ از تناسب مضروب مجموع طرفین در اوسط مساوی ضعف مسطح
طرفین باشد مثلا در این صورت که ۷ و ۲۸ مضروب ۳۲ در ۷ یعنی ۲۲۴
مساوی ضعف مسطح که در ۲۸ است یعنی ۱۱۲ و الله اعلم

و جهت اقامت برهان برین معانی محکم البنیان گوییم نسبت بالتفصیل
در سه عدد باشد که نسبت فضل عدد اوسط بر اصغر که از افضل اول
نام نهیم با اصغر چون نسبت فضل عدد اعظم باشد بر اوسط که از آن
فضل ثانی گوییم با اعظم مانند ۳ ۹ ۲۷ که در هر جا نسبت چهار با ج چون
نسبت سی و شش باشد با چهل و ج و با بدال نسبت فضل بین الاعظمین
با فضل بین الاصغرین چون نسبت طرف اعظم باشد با اصغر و مضروب
را مقدم گویند و مضروب الیه را تالی و در تناسب چهار عدد باید که
نسبت میان دو عدد از آن مثل نسبت باشد میان دو عدد دیگر
که آن را اربعه متناسبه گویند پس نسبت تالیفیه اگرچه در سه عدد است
اما تناسب که عبارت از مساوات دو نسبت است باید که در چهار عدد
محقق بود چنانکه اینجا نسبت فضل اولست با عدد اصغر و نسبت
فضل ثانی با عدد اعظم یا در سه عدد که وسط مکرر کرده چنانکه نسبت
چهار با شش چون نسبت شش است با نه و اکثر مطالب هندسی و
حسابی اعنی مقداری و عددی از اربعه متناسبه حاصل شود یعنی
چون متبین شود که مطلوب مقداری یا عددی یا مقداری یا عددی
معلوم برین نسبت است که میان دو مقدار یا دو عدد معلوم است
استخراج آن مجهول ازین سه معلوم میسر شود چنانکه در اسفار و حساب

به نهایات و مثل آن اتفاق می افتد و چون در اصول اقلیدس مبرهن شده
که هرگاه که چهار مقدار یا چهار عدد بر تناسب افتد چنانکه نسبت اول
با دوم چون نسبت سوم باشد با چهارم حاصل ضرب اول یعنی مقدم نسبت
اولی در چهارم یعنی تالی نسبت ثانیه و ایشان را طرفین گویند مثل حاصل ضرب
دوم است یعنی تالی نسبت اولی در سوم یعنی مقدم نسبت ثانیه و ایشان را
وسطین گویند و مراد از نسبت دوم با اول یعنی تالی با مقدم در نسبت اولی
همان بود که نسبت چهارم با سوم یعنی تالی با مقدم در نسبت ثانیه و این را
خلاف نسبت گویند و نیز نسبت اول با سوم یعنی مقدم با مقدم همان بود که نسبت
دوم با چهارم یعنی تالی با تالی و این را ابدال نسبت گویند و نسبت مجموع
مقدم و تالی در نسبت اولی با مقدم تنها چون نسبت مجموع مقدم و تالی در نسبت
ثانیه بود با مقدم تنها و این را قلب نسبت گویند و مجموع مقدم و تالی اولی با
تالی تنها چون نسبت مقدم و تالی ثانیه باشد با تالی تنها و این را ترکیب
نسبت گویند و نسبت مقدم با تفاوت میان او و تالی در نسبت اولی چون
نسبت مقدم باشد با تفاوت میان او و تالی در نسبت ثانیه و این را
تفصیل نسبت گویند و بنا بر اصل مقرر چون مجهول احد الطرفین باشد
وسطین را در یکدیگر ضرب کنند و بر طرف معلوم قسمت کنند خارج قسمت
طرف مطلوب باشد و اگر مجهول احد الوسطین باشد مضروب طرفین را

بر وسط معلوم قسمت کنند خارج مطلوب باشد بعد ما هرگاه که جهت
تناسب تالیفی دو عدد را یکی اصغر و یکی اعظم فرض کنند و خواهند که اوسط آنها
استخراج کنند معین است که چون نسبت اصغر با فضل اول چون نسبت
اعظم است با فضل ثانی پس نسبت مجموع اصغر و اعظم با مجموع فضلین
یعنی فضل اعظم بر اصغر چون نسبت اصغر باشد با فضل اول یا چون
نسبت اعظم باشد با فضل ثانی و درین دو جنس اربعه متناسبه اول و ثانی
و ثالث معلوم اند پس وسطین را یعنی فضل اعظم بر اصغر و اصغر را در یکدیگر
ضرب کنند و بر مجموع اصغر و اعظم قسمت کنند آنچه بیرون آید فضل اول باشد
که چون بر اصغر افزایند اوسط گردد یا آنکه فضل اعظم بر اصغر و اعظم را
در یکدیگر ضرب کنند و بر مجموع مذکور قسمت کنند آنچه بیرون آید فضل ثانی باشد
که چون از اعظم کم کنند اوسط گردد و حضرت مخدوم قدس سره برهان
اول اختیار فرموده اند و اگر دو عدد را یکی اعظم و دیگری اوسط اعتبار
کنند و خواهند که طرف اصغر از آنها استخراج نمایند معلوم است که نسبت
مجموع فضل ثانی و اعظم با اعظم چون نسبت مجموع فضل اولست و اصغر
با اصغر چون نسبت اوسط با اصغر و این اربعه متناسبه رابع مجهول است
پس وسطین را یعنی اعظم و اوسط در یکدیگر ضرب باید کرد و حاصل را بر طرف
معلوم یعنی بر مجموع فضل ثانی و اعظم قسمت کرد تا خارج آید اصغر والله اعلم واکبر

را حضرت مخدوم قدس سره نسبت فضل ثانی با مجموع فضل ثانی و اعظم چون
نسبت فضل اول با مجموع فضل اول و اصغر یعنی اوسط کرده اند پس بعد
از ضرب وسطین و قسمت حاصل بر ثانی ثالث که فضل اولست خارج
آید لاجرم آن را از اوسط نقصان باید کرد تا مطلوب تمام حاصل گردد
و اگر دو عدد را اصغر و اوسط فرض کنند و اعظم استخراج طلبند اولا
بباید دانست که آن دو عدد چنان باید که فضل اوسط بر اصغر کمتر
از اصغر بود زیرا که نسبت آن فضل با اصغر چون نسبت فضل ثانی است
با اعظم و این فضل بعضی است از اعظم پس آن فضل نیز بعضی باشد
از اصغر و این قید را که ضروری است بوجوه نفرموده اند و بعد
ازین شرط گوییم چون نسبت بالتفصیل آنست که نسبت فضل اول با اصغر
چون نسبت فضل ثانیست با اعظم پس بخلاف آن نسبت و قلب او
نسبت اصغر با باقی از او بعد از اسقاط فضل اوسط بر او از او چون
نسبت اعظم باشد با اوسط که اوسط هم باقی است از اعظم بعد از
اسقاط فضل او بر اوسط از او و درین اربعه متناسبه مقدم و تالی
نسبت اولی و تالی نسبت ثانیه معلوم اند پس طرفین معلوم یعنی اصغر و اوسط
را در یکدیگر ضرب باید کرد و حاصل را بر وسط معلوم اعنی باقی از اصغر

بعد از اسقاط فضل اوسط بعد از دو قسمت کرده وسط مجهول یعنی اعظم بیرون آید
و خضره مجذوم ... این نسبه را تسهیل کرده اند یعنی نسبه فضل اول با اصغر
الافضل یعنی باقی بعد از اسقاط فضل از دو چون نسبه فضل ثانی باشد با اوسط
پس حاصل ضرب اول در رابع را قسمت باید کرد بر ثالث آنچه بیرون آید فضل
اعظم بر اوسط باشد لاجرم آن را بر اوسط باید افزود تا مطلوب تام گردد
بدین وجه والله اعلم و آنچه فرموده اند که هر عدد دو که فرض کنند واسطه النسبه شد
میان سطح اعظم او و مضروب سطح اعظم بود و اسطه آنست که مقسوم علیه
حاصل ضرب اصغر در اوسط اینجا و اما واحدست پس احتیاج بقسمت نیست
بلکه میان حاصل ضرب طرف اعظم بود و اما آنچه فرموده اند که این نقطه از
تناسب مضروب مجموع طرفین در اوسط مساوی ضعف سطح الطرفین ...
سبب آنست که از ضرب طرف اعظم در اوسط یک مسطح طرفین ...
با ضرب اعظم در فضل اول این مساوی ضرب اصغر ...
بر ضرب طرف اصغر در اوسط را با این ضم کنیم یک مسطح دیگر طرفین ...

تم والحمد لله

بعد حمد الله ذی انعام لا یحصی عدد الآء و الصلوة علی رسوله محمد و آله و اولیاء به
در عالی مجلس پادشاه جهان پناه ... خورشید رای کیوان جاه سلطان
زمان یوسف بین الاخوان ... معموره کرمان عامر معموره جرمان صاحب
قران ... مدی الایام آنکه آمد روز ... ایام تنشد
و آنکه سعد بخت جوانش جامی گردون ... هر کجا حرمی کنج خلوه ... داد
مرکبی عرش ... فرمان قضا فرمان ... در حیر طینت آدم ...
... تا اکنون ... خلد الله سبحانه سلطانه بحث حساب
تضعیف واحد بعدد بیوت سطح شطرنج یعنی تضعیف ۶۴ کره در مطارحه
افتاد که مبلغ آن اگر در خانه اول مثلا حبه گندم و در دوم دو حبه و در سوم چهار
و در چهارم هشت حبه و در پنجم ۱۶ و علی هذا تا خانه آخر که شصت و چهارم است
نهند و کل اعدادی که در همه خانها واقع شود جمع کنند چند شود و چون در مبادی
اطلاع ... آن کاهی ... اگر مثل ... از بحر ... در ربع مسکون از ...
... بعدد ... حاصل شود ...
... لاجرم اکثر طباع ازین استبعاد ...
که واضع سطح ... را بر والی آن زمان عرض کرد و فرمود که جایزه
که خواهی طلب ... التماس کرد که در خانه اول ... و در دوم دو و در سوم چهار
الی غایت شصت و چهار نهند مجموع جایزه باشد و الی طرف جبار را اشاره
کرد که آن مقدار ... سهل است محاسبه کنند و بدو رسانند بعد از شروع

بر محاسبان ظاهر شد که از بضاعات ... کند وافی نبود که خزائن
سطح ربع جهانست که عجب این حساب ... اشاره ... شد
که این فقیر ... آن را ... و مشروح گردانید و چون توضیح آن محاسبات
بر وفق ... اعداد ... که مبادی مسائل جبر و مقابلست
در حساب بحث ... موقوف بعضی قواعد آن واجب شد تمهید
و طریق کردن بروجهی که نفع آن عام و فایده آن تمام باشد بعضی
نکتها ... و فکر ... کرده ... مسطور گشته تا بآن الحاق شد
تا شامل آن حضرت ... طالبان ... کرده ...
هر عددی که آن را بعدد آحاد ... تضعیف کند یعنی در نفس خود ضرب کند
حاصل ضرب را مال گویند و آن عدد را شی و چون شی را در مال ضرب
کند حاصل را کعب و شی در کعب مال مال و شی در مال مال مال کعب
و در مال کعب کعب کعب و هکذا تضعیف کعب ... ثم کل مال مال کعبا الی غیر
النهایه پس دو را چون دو بار بگیرند ... چهار را
مال گویند و دو را شی و چون دو را در چهار ضرب کنند هشت را
کعب گویند و ۱۶ را مال مال و ۳۲ را مال کعب و ۶۴ را کعب کعب
و ۱۲۸ را مال مال کعب و ۲۵۶ را مال کعب کعب و ۵۱۲ را کعب کعب کعب
و ۱۰۲۴ را مال مال کعب کعب و ۲۰۴۸ را مال کعب کعب کعب

و ۴۰۹۶ را کعب کعب کعب کعب و علی هذا ... ضرب کعبی ...
... دیگر مالی با کعبی ... پس ...
... کعب ... ملاحظه ... کعب کعب باشد
و ... مال مال کعب یعنی یک لفظ کعب با دو مال شد ...
شی را در کعبی زدند که مال مال شد و حاصل را در کعب ...
مال کعب کعب یعنی ... با کعبی شد و ... کعب کعب کعب یعنی
... مال دیگر نیز با کعب شد پس چون ... مرتبه خواهند ...
و ... نباید اگر ... لفظ مالی اضافه کنند و اگر ...
... با ... اعتبار کنند و ... لفظ مال اضافه
کنند ... مرتبه ... و امثال آن ... و ... عکس
... از ... مال مال کعب کعب
... مرتبه ...
و ... آن شی باشد
و ... کعب و ... مال مال و ۲۴۳ مال کعب و ۷۲۹ کعب کعب
و ... آنست که مال را در کعب ضرب کنند
... آنست که کعب ...
... کنند ...

اين اجناط يعني بعضي ضرب از اجناس است يعني از بعض همنا كه در ضرب كسور
مسلا ثلث در ربع ثلث ربع است و همچنين هر جا كه در مضروب با مضروب فيه
قسمتي با خود نيست حاصل ضرب آنست كه مضروب را مضروب فيه اضافه
كند چنانكه ۶ در سه مات خانه ۴ كه تضعيف ۲۳ دو باشد
چون تقسيم آن بر سه سيم مي آيد لفظ كعب بايد گفت يعني ضرب ۶ در خود
۴ كرة چه ضرب ۶ در عددي كه چهار مساوي ضرب ۳ است در آن
سه بار و كعب خود مرتبه سوم است پس ضرب او در ۲۰ كرة ۲۰
مرتبه ديگر شود چنانكه ضرب شي در ۲۰ كرة وهم لفظ كعب با اكعب
مضاف كرده و ظاهر شد كه مرتبه هشتم را يعني تضعيف سيم
كه همه بر نسبه اضعاف اند چون ابتدا از دو است و در دور اشكال اعتبار
كرده شده چنانكه اگر ابتدا از سه باشد و از اسمي اعتبار
كنند همه بر نسبه ثلث امثال باشند و علي هذا كه از مال كعب كعب
چون در نفس خود ضرب كنند حاصل مال كعب كعب كعب
و اين مرتبه شالعهم لست باشد بعد كعبي سه و بعد مالي خود چنانكه
براي آنكه تضعيف ۸ وسط است بلكه مرتبه ۸ مطلقا وسط است
نسبه ميان اين دو مرتبه ۱۶ اينجا كه جمع او مساوي مسطح طرفين باشد
و همچنين مرتبه ۱۶ را چون در نفس خود ضرب كنند مرتبه ۳۲ تضعيف خانه

۳۲ حاصل شود يعني تم مال و ۱۶ كعب و مرسه مال كه ۶ عدد آن شش
دو كعب مي شود پس مرتبه ۳۲ مال و ده كعب باشد و چون مرتبه
۳۲ را در نفس خود ضرب كنند دو مال و ده كعب شود يعني
مرتبه ۶۴ كه خانه ۶۴ است كه نيست پس مرتبه ۳۲ ۶ يعني خانه ۶۴
كه مطلوب است قبل از اين باشد يعني ۲۳ لفظ كعب كه يكي ضرب
كعبي از اين با دو مال منحل شده باشد لا جرم بعد از اين سه نوع ضرب
تعيين بايد كرد يعني حاصل ضرب سوم را تضعيف كند تضعيف ۲۳
يعني خانه ۶۴ حاصل شود و اين است شرح و توضيح و بيان بر آنچه
مخدوم محمد العلما و الفضلا و المحققين مولانا شرف الحق و الحقيقة و الدين
علي اليزدي برده است منضجه در سلك نظم در غايت احضار و نهايت اتقان
آورده است و ما را تضعيف كي نور بود چشم باد
و اين بيان سود از سه ضرب تعيين كان و چون شي اجناس است و همه
بر نسبه تضعيف اند كل الاعداد مراتب بروج البروج باشند كه تضعيف آنها
بعد اخرى بواحد منتهي شود پس عدد اول مستقل باشد در جميع
ما تحت خود زيادتي واحد پس عدد خانه ۲۵ مستقل باشد از اعداد
خانه ها خانه واحد بر جمع الحروف بزيادتي واحد لا جرم جمع كل
در جمع كي زكال با ثلث بر داد و ثواب اشرف ايام عامي باد اند

است علي اين مسئله و برهان بر آن بر وجه اتقان كسي را كه دستي تمام در
طرح تسهيم باشد و در حساب و هندسه صاحب وقوف باشد
اما طريقه عمل آن باشد كه مال كعب كعب ۲ را استخراج كند كه
مرتبه ۶۴ است و در نفس خود ضرب كند و باز حاصل را در نفس
خود ضرب كند و باز اين حاصل را در نفس خود ضرب كند و چون
عدد مكثر مي شود بطريقه هوائي متعذر است ضرورت صوانع اعمال
تحت و تراب در عمل ضرب ارادت بايد كرد و من الله العون و الهداية
و اگر كسي را كه وقوف از اصول حساب و براهين آن نباشد
محتاج باشد كه يكي را تضعيف كند ۶۳ بار در ۶۴ سطر بطريقه تخت
تراب تا معلوم شود جمعيه رابعه ثريه را در خانه نهاد كه در معاين و مشاهده
ببيند پس مناسب چنان افتاد كه اول طريقه تضعيف ايراد افتد
و تضعيف كه تا آن نيز احتياج افتاده و با حق قسمت مسطح مجموع را نقادي
معهود كه مصطلحات عربيه است خواهند شد تا هم هر كس را ديگر آيد
پس تضعيف و تنصيف و ضرب و قسمت كه امهات اعمال حسابيه اند
معلوم بايد كرد عدد را بر سه مرتبه نهاده اند آحاد يعني تا ده عشرات
يعني ۱۰ و مضاعيف آن تا ۹۰ و مئات ۱۰۰ و مضاعيف آن تا ۹۰۰

و بعد از اين همين سه مرتبه مكرر مي بايد مقيد بلفظ هزار يعني آحاد الوف و
عشرات الوف و مئات الوف و اين دور دوم است و همچنين دور سوم
صد هزار هزار و چهارم به لفظ هزار و علي هذا القياس الي غير النهاية
و اين اعتبار محض است چه ممكن كه مراتب دو باشد و عوض اول لفظ هزار
مكرر ميشود لفظ صد مكرر شدي يعني بعوض ده هزار صد صد گفتندي و هزار هزار
صد صد صد دو دور ثلاثي سه دور رباعي باشد و يك مرتبه آحاد نيز اكتفا
مي شود كه لفظ ده مكرر ما حتي بكلمه اين كه تا ۹ وضع كرده اند ميشود كه مثلا
صد و شصت بعوض ده مكرر شود و هم ۶۴ را نام ۱۰۰ و ۱۲ و ۵۱۲ را نام برده
بودي اگر مراتب سه اعتبار شدي و بعد از آن در طباع راسخ گردد اما عادت
برين جريان يافته كه ادوار ثلاثي باشد مثل شي و مال و كعب مناسب
جهات ثلث ابعاد هر مثلا ضلع ده طول در ده عرض مسطح صد در ۱۰ عمق
۱۰۰۰ مكعب ضلع و مسطح و مكعب مقابل شي و مال و كعب پس مراتب عدد
بر سه مناسب ابعاد آحاد و عشرات و مئات و صور اعداد تا ۹ وضع
كرده اند بر اين صورت ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ هر رقم كه در ابتدا سطر از دست
راست واقع شود در مرتبه آحاد باشد يعني هر يكي محسوب باشد و هر چه در
در دوم مرتبه يعني يكي آحاد دو واقع شود در مرتبه عشرات باشد و يكي به ده
محسوب باشد و در سوم مئات كه يكي به صد محسوب بود پس اين صورة

۲۵۶ دویست و پنجاه و شش باشد و این ۱۲ آ ج پانصد و دوازده
و بعد از این در دوم باشد یعنی رقم چهارم آحاد دور دوم باشد و یکی یکی [illegible]
محسوب باشد پنجم عشرات دور دوم و یکی به هزار و ششم مئات دور دوم
و یکی به صد هزار محسوب افتد پس این ۲ ۷ ۰ ۱ ۳ ۱ صد و سی و یک هزار و هفتاد و دو باشد
و چون در حساب دور اول عددی نیست آنجا صفری باید نهاد تا دیگر ارقام
بعد از او در مرتبه خود افتد و اگر صفر نبود سی و ده هزار و صد و هفتاد و دو باشد
پس هزار و یک چنین نویسند ۱۰۰۱ که اگر صفرها نباشد یازده باشد و چون
ارقام بسیار شود بر آحاد هر دوری نقطه برای علامت هر دوری نهند
تا آحاد و عشرات و مئات هر دوری زود بدست آید و بعد هر نقطه
با اول دور دوم لفظ هزار الحاق باید کنند پس این صورت ۲۹۶
تا ۹۶۲ نه ۲ ۹ نه چهار هزار هزار هزار و دویست و نود و چهار هزار هزار و
و ششصد و [illegible] هزار و دویست و نود و سه این عدد خانه [illegible]
است و از هر رقم که بگیرند تا آحاد دور اول رود توان دانست
فصل و چون جمله اعدادی را ضعیف کنند هر رقم را بصورت دیگر [illegible]
قطع نظر از آن که در کدام مرتبه است تکلیف یکی محسوب باشد [illegible]
کنند اگر آن رقم کم از پنج باشد ضعف او در زیر او برابر او بنهند
و اگر کم از پنج نباشد ضعف او را که ده باشد تا ده [illegible] رقم [illegible]

یا جای باعشری بر صورت ۵ تا ۳ آ تا ۱۲ تا ۴ ۱ تا ۱۶ ۱۸ تا ۸ ۱ پس آحاد
آن در زیر آن رقم برابر او بنهند و بجهت عشری یکی بر ضعف آن که در جانب
اسفل این رقم است افزایند و اگر آنجا صفر افتد یک بجای آن صفر بنهند
و وقتی که صفر باشد زیر او هم صفر باید نهاد تا مرتبه محفوظ ماند
پس تضعیف یکی ۶۳ بار [illegible] ضعیف عدد
بود ۶۳ بار یعنی ضرب ۲ در خود
کی تا [illegible] شود و ضرب ۲ در مال ۲ که کعب
[illegible] شود و [illegible] که مال [illegible] باشد
[illegible] بسایر [illegible] که ضعف [illegible]
کعب کعب کعب کعب کعب د
[illegible] مضروب بود

[illegible]

				۱	۱					
				۲	۲	شی				
				۴	۳	مال				
				۸	۴	کعب				
			۱	۶	۵	مال	مال			
			۳	۲	۶	مال	کعب			
			۶	۴	۷	کعب	کعب			
		۱	۲	۸	۸	مال	مال	کعب		
		۲	۵	۶	۹	مال	کعب	کعب		
		۵	۱	۲	۱۰	کعب	کعب	کعب		
	۱	۰	۲	۴	۱۱	مال	مال	کعب	کعب	
	۲	۰	۴	۸	۱۲	مال	کعب	کعب	کعب	
	۴	۰	۹	۶	۱۳	کعب	کعب	کعب	کعب	
	۸	۱	۹	۲	۱۴	مال	مال	کعب	کعب	کعب
۱	۶	۳	۸	۴	۱۵	مال	کعب	کعب	کعب	کعب
۳	۲	۷	۶	۸	۱۶	کعب	کعب	کعب	کعب	کعب

					۶	۵	۵	۳	۶	۱۷	م	م	ک	ک	ک	ک					
				۱	۳	۱	۰	۷	۲	۱۸	م	ک	ک	ک	ک	ک					
				۲	۶	۲	۱	۴	۴	۱۹	ک	ک	ک	ک	ک	ک					
				۵	۲	۴	۲	۸	۸	۲۰	م	م	ک	ک	ک	ک	ک				
			۱	۰	۴	۸	۵	۷	۶	۲۱	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک				
			۲	۰	۹	۷	۱	۵	۲	۲۲	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک				
			۴	۱	۹	۴	۳	۰	۴	۲۳	م	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک			
			۸	۳	۸	۸	۶	۰	۸	۲۴	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک			
		۱	۶	۷	۷	۷	۲	۱	۶	۲۵	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک			
		۳	۳	۵	۵	۴	۴	۳	۲	۲۶	م	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک		
		۶	۷	۱	۰	۸	۸	۶	۴	۲۷	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک		
	۱	۳	۴	۲	۱	۷	۷	۲	۸	۲۸	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک		
	۲	۶	۸	۴	۳	۵	۴	۵	۶	۲۹	م	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	
	۵	۳	۶	۸	۷	۰	۹	۱	۲	۳۰	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	
۱	۰	۷	۳	۷	۴	۱	۸	۲	۴	۳۱	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	
۲	۱	۴	۷	۴	۸	۳	۶	۴	۸	۳۲	م	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک

۳۳	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک					
۳۴	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک					
۳۵	م	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک				
۳۶	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک				
۳۷	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک				
۳۸	م	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک			
۳۹	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک			
۴۰	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک			
۴۱	م	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک		
۴۲	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک		
۴۳	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک		
۴۴	م	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	
۴۵	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	
۴۶	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	
۴۷	م	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک
۴۸	م	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک

٤٩	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک					
٥٠	٢	٢		ک		ک		ک		ک		ک		ک	ک	ک					
٥١	٢		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط				
٥٢	ط	ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط	ط				
٥٣	٢	٢	ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط	ط			
٥٤	٢	ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط			
٥٥	ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک	ک			
٥٦	٢	٢		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط	ط		
٥٧	٢		ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک	ک	ک		
٥٨	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک		
٥٩	٢	٢		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط	
٦٠	٢		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط	ط	
٦١	ط			ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط	
٦٢	٢	٢	ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط
٦٣	٢	ط		ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک	ک
٦٤	ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک		ک
٦٥	٢	٢		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط		ط	ط

٣٣	٦	٩	٢	٧	٦	٩	۴	٩	٢	۴					
٣٤	٢	٩	۵	۴	٣	٩	٩	٨	۵	٨					
٣٥	۴	٨	١	٩	٦	٨	٩-	٧	١	٧	١				
٣٦	٨	٦	٣	٨	٢	٧	٩	۵	٢	۴	٣				
٣٧	٦	٣	٧	٦	٧	۴	٩	١	٧	٨	٦				
٣٨	٢	٧	۴	٣	۵	٩	٨	٣	۴	٧	٣	١			
٣٩	۴	۴	٩	٦	٠	٩	٧	٧	٨	۴	٧	٢			
٤٠	٨	٨	٨	٣	١	٨	۵	۵	٧	٩	۴	۵			
٤١	٦	٧	٧	٧	٢	٦	١	١	۵	٩	٩	٠	١		
٤٢	٢	۵	۵	۵	۵	٢	٣	٢	٠	٩	٩	١	٢		
٤٣	۴	٠	١	١	١	۵	٦	۴	٠	٨	٩	٣	۴		
٤٤	٨	٠	٢	٢	٢	٠	٣	٩	٠	٦	٩	٧	٨		
٤٥	٦	١	۴	۴	۴	٠	٦	٨	١	٢	٩	۵	٧	١	
٤٦	٢	٣	٨	٨	٨	٠	٢	٧	٢	۴	٨	١	۵	٣	
٤٧	۴	٦	٦	٧	٧	١	۴	۴	٧	٨	٦	٣	٠	٦	
٤٨	٨	٢	٣	۵	۵	٣	٨	٨	۴	٧	٣	٧	٠	۴	١

و چون ٦٤ درخانه ٦٥ است بنابر انکه خانه اول ازان یک است
پس آنرا تضعیف باید کرد تا ضعف ٦٣ اعنی خانه ٦٤ که اخر الاعداد
معلوم کرده گای که از ضابطه اخف که مضمون رباعیه سرفه است
استنباط کرده باشند و کنند عمل بان ضابطه بعد ازین گفته می شود
وطریقه تضعیف آنست که مرقم که زوج باشد نصف او در تحت
او بنهند وانچه فرد باشد نصف او را آنچه صحیح باشد در تحت او بنهند
وازبرای نصف منکسر عدد پنج اضافه ماتحت رقم دست راست کنند
چون هر یک دست چپ ده دست راست است ولهذا در تضعیف
چون از ده زیاده شد رو رقم می نهند واز برای ده یکی
دست چپ می اورند پس هر یک در دست چپ پنج دست راست
باشد پس درین صورت شش را تضعیف کردیم و سه در تحت
او [illegible] بازیک را نصف کردیم نیم شد تحت ان پنج اضافه دست راست
کردیم [illegible] سه تحت [illegible] بار شش را [illegible] درتحت نهادیم واز برای همه یک [illegible]
اضافه آن کردیم [illegible] و در تحت [illegible] صفر ماند بار [illegible] را نصف کردیم
[illegible] نهادیم [illegible] کای صفر نهادیم بار پنج دیگر [illegible] در تحت
نهادیم و [illegible] اضافه [illegible] تا آخر سطر [illegible] سطر ٦٤ که در [illegible]
تضعیف [illegible] برد باز پس آمد [illegible] ضرب این منازل

٤٩	٦	۵	٦	٠	١	٧	٦	٧	٩	٣	٧	۴	١	٨	٢					
٥٠	٢	١	٣	١	٢	۴	٣	۵	٩	٩	۴	٩	٢	٦	۵					
٥١	۴	٢	٦	٢	۴	٨	٩	٠	٩	٩	٩	٨	۵	٢	١	١				
٥٢	۵	۴	٢	۵	٨	٦	٣	١	٨	٩	٩	٧	١	۵	٢	٢				
٥٣	٦	٩	۴	٠	٧	٣	٧	٢	٦	٩	٩	۵	٣	٠	۵	۴				
٥٤	٣	٩	٩	٠	۴	٧	۴	۵	٢	٩	٩	١	٧	٠	٠	٩				
٥٥	۴	٨	٩	١	٨	۴	٩	٠	۵	٨	٩	٣	۴	١	٠	٨	١			
٥٦	٨	٦	٩	٣	٦	٩	٨	١	٠	٧	٩	٧	٨	٢	٠	٦	٣			
٥٧	٦	٣	٩	٧	٢	٩	٧	٣	٠	۴	٩	۵	٧	۵	٠	٢	٧			
٥٨	٢	٧	٨	۵	۵	٨	۵	٧	٠	٨	٨	١	۵	١	١	۴	۴	١		
٥٩	۴	۴	٧	١	١	٧	١	۵	١	٦	٧	٣	٠	٣	٢	٨	٨	٢		
٦٠	٨	٨	۴	٣	٢	۴	٣	٠	٣	٢	۵	٧	٠	٦	۴	٦	٧	۵		
٦١	٦	٧	٩	٦	۴	٨	٦	٠	٦	۴	٠	۵	١	٢	٩	٢	۵	١	١	
٦٢	٢	۵	٩	٣	٩	٦	٣	٦	٣	٩	٠	٠	٢	۴	٨	۵	٠	٣	٣	
٦٣	٣	٠	٩	٧	٨	٣	٧	٢	۴	٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۴	٨	٦	١	١	٦	۴
٦٤	٨	٠	٨	۵	٧	٧	۴	۵	٨	٩	٣	٠	٢	٧	٣	٣	٢	٦	٩	
٦٥	٦	١	٦	١	۵	۵	٩	٠	٧	٣	٧	٠	۴	۴	٧	٦	۴	۴	٨	١

مجهول بعضی را در بعضی ضابطه آنست که عدد منزلین جمع کنند مثلا کعب مضروب
مرتبه ۳ در مرتبه ۴ کدام مرتبه باشد که هم مرتبه ۷ باشد [illegible]
که کرده شد که مرد دستی درو ما خواست ضرب اینها اضافه سنی است یعنی
اعنی دوازدهم سیم [illegible] که در اسما اینها کعب کعب کعب چهار بار
و مال کعب کعب کعب کعب [illegible] مال کعب کعب باشد [illegible]
و چنین این برهان آنست که نسبت واحد با عدد منزلین [illegible] نسبت منزله
دیگر خواهد بود مر آنرا با مجموع منزلین پس ضرب و [illegible]
پس منزله سیم در نفس خود منزله شانزدهم باشد [illegible] نسبت واحد منزله
سیم چون نسبت منزله [illegible] است منزله شانزدهم [illegible]
[illegible] و ضرب منزله شانزدهم در نفس خود سی و دوم باشد
و ضرب سی و دوم در خود منزله ۶۴ [illegible] از آن [illegible] عدد [illegible]
منزله ۶۴ یک که خانه اولست لاجرم این منزله را تضعیف باید کرد تا عدد
خانه آخرین که ۶۴ یک است حاصل آید و [illegible] عدد هر خانه [illegible]
میسرست و آن [illegible] گردن [illegible] است [illegible] یعنی حاصل ضرب
[illegible] عدد در خانه [illegible]
[illegible]
و مقابله است [illegible] حساب آن [illegible] آنست که

[illegible] جمع کل

عدد [illegible] ۲ است و منزله سیم ۳ است در نفس خود ضرب
کنند و ضرب را طریقها بسیارست و اینجا دو طریقه که مشهورست [illegible]
اول چنانست که عدد مضروب بنهند و آحاد مضروب فیه را مقابل [illegible]
مضروب [illegible] بنهند بدین صورت پس او مراتب مضروب را در کل [illegible]
مراتب مضروب فیه ضرب کنند و آحاد حاصل ضرب در بالا مقابل آن
مرتبه مضروب فیها بنهند و عشرات حاصل اگر باشد بر دست چپ [illegible]
و اگر در دست چپ رقمی باشد اضافه آن کنند پس ۲ را در ۳ ضرب [illegible]
و ۶ را مقابل ۳ مضروب فیه در فوق بنهند باز دو را در ۵ ضرب کنند
[illegible] آنکه اضافه کم کنند [illegible] ۲ در ۴ ضرب کنند و آحاد
حاصل ضرب را یعنی ۸ مقابل ۴ مضروب فیه بنهند و برای عشرات [illegible]
[illegible] بنهند و بعد از ضرب آخر مراتب مضروب در همه مراتب مضروب
فیه [illegible] مضروب فیه را یک درجه [illegible] ۳ آحاد مضروب فیه
[illegible] که عشرات مضروبست پس ۵ در کل واحد از مضروب
کنند اول [illegible] [illegible] جدول [illegible] کنند [illegible]
[illegible] مضروب فیه [illegible] بنهند
[illegible] است [illegible] باز [illegible]
[illegible] حاصل [illegible]

اول مضروب فیه مقابل اول مضروب [illegible] که نهایه عمل است پس [illegible]
در کل واحد از آن [illegible] آحاد حاصل جدول مضروب فیه [illegible]
[illegible] پس معاملات را یعنی آنها که در فوق [illegible]
جدول واقع اند با هم جمع کنند و چون [illegible] رسد [illegible]
[illegible] ۶ ۳ ۵ ۵ ۹ ۶ که مرتبه ۱۶ است [illegible]
طریقه ۲ مشبکه است و آن چنان باشد که بعدد ارقام مضروب
جدول کشند در طول و باید که [illegible] کنند و در عرض بعدد ارقام
مضروب فیه [illegible] مضروب و مضروب را بالا بنهند و مضروب ۲
فیه بر یسار [illegible] [illegible] مثلث کنند [illegible]
[illegible] پس هر یک از مفردات ارقام مضروب [illegible] ۵
ارقام مضروب فیه ضرب کنند و حاصل را [illegible] ۶
[illegible] آحاد حاصل در مثلث [illegible] عشرات در مثلث [illegible]
[illegible] که در [illegible] صفر باشد خالی باند و اگر در حاصل [illegible]
صفری باشد آن مثلث خالی باند [illegible] کل واحد [illegible]
در کل واحد از مفردات عدد مضروب فیه ضرب کنند [illegible]
برای تحصیل حاصل [illegible] ۲
حاصل ضرب بنهند [illegible] ۵

[illegible] مثلث باشد و درین مثال [illegible] آن سطر واقع است [illegible]
بنهند [illegible] در سطر بالا [illegible] ۲ و ۳ و ۵ و ۳ و [illegible]
[illegible] است [illegible] ۵ را در [illegible] حاصل بنهند [illegible]
[illegible] است [illegible] ۹ [illegible]
حاصل بنهند پس [illegible] عشرات
[illegible] اگر عددی را در [illegible] ضرب کنند [illegible]
حاصل ضرب ۵۶ [illegible] ۶ ۳ ۵ ۵ ۶ است [illegible]
مال کعب کعب [illegible] ضرب کنند [illegible]
[illegible] جمع کنند [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ضرب [illegible]
[illegible] ۶
[illegible] مثلث [illegible]
[illegible] مشبکه [illegible]
[illegible] است [illegible] در کل واحد از ارقام
مضروب [illegible] ضرب [illegible]
مضروب [illegible] است [illegible] مضروب فیه [illegible] حاصل [illegible]

و بعد از نقل ثانیا و ضرب ماقبل آخر که نه است برین صورت
و بعد از نقل ثالثا و ضرب بر منهج مذکور [illegible] حاصل باشد
و بعد از نقل رابع که اینجا اول مراتب مضروب به محاذاه اول مراتب مضروب
فیه رسد برین صورت میگردد

و اینجا کل واحد از مفردات مضروب
در کل واحد از مفردات مضروب فیه
ضرب شده پس عمل تمام باشد و
موافق آن آمد که شبکه عمل شده بود
و در سطر حاصل اول ٦ نهند و باد
٨ و ٨ و ٣ جمع کنیم ١٩ شود ٩
در یسار ٦ نهند و یکی را که [illegible]
[illegible] کنند تا عدد که مجموع باشد مثل ٤٢٩٤٩٦٧٢٩٦ ٢
و رای [illegible] آن و این مثل ٣٣ باشد [illegible]
[illegible] کعب کعب کعب [illegible] ٣٣ [illegible]
ضرب کنند حاصل ضرب [illegible] باشد [illegible]
که ٤ ٦ است که [illegible] ٦ [illegible]
از و کم [illegible] مجموع [illegible] شبکه است

[illegible] ان [illegible] کرده شد و این طریقه دیگر [illegible] مستعمل هو الله است [illegible]

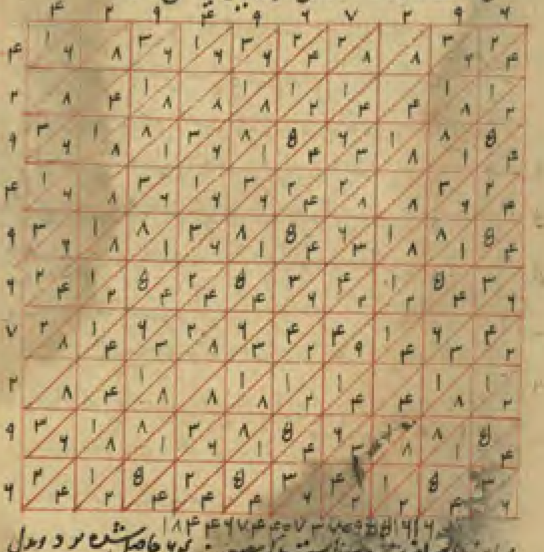

و این [illegible] است که [illegible] ٦٤ حاصل شده بود و بدل
٦ در [illegible] باشد [illegible] باشد اینجا که فرموده
در جمع [illegible] ثالث بر داده [illegible] عشرات دو رقم است [illegible]
[illegible] بر آحاد [illegible] دو رقم نقطه رده برای
[illegible] و این جمع [illegible] عشرات است و چون

[illegible] گردانیم چند [illegible] است [illegible] ٠٠٠٠٠ که [illegible] شده و
[illegible] اصطلاح [illegible] مبلغ را به ٠٠٠٠٠ قسمت [illegible]
خارج قسمت عدد و [illegible] باشد و چون عددی را بر عددی قسمت کنند عدد
اول را مقسوم و ثانی را مقسوم علیه گویند و [illegible] از مقسوم علیه [illegible]
[illegible] از مقسوم [illegible] خارج قسمت [illegible] است
که [illegible] مفردات مقسوم [illegible] و آن مفردات را [illegible] اول
[illegible] مقسوم علیه را که عدد [illegible] مقسوم [illegible] بود
[illegible] اول بنهند [illegible] مفردات مقسوم علیه محاذی آخر مفردات
مقسوم باشد بشرط آنکه [illegible] مقسوم علیه [illegible] مقسوم باشد
و اگر متساوی باشند ماقبل [illegible] زائد باشد و اگر ماقبل [illegible]
باشند [illegible] زائد نباشد که آنگاه [illegible]
مقسوم علیه [illegible] دست راست [illegible] مثلا مقسوم
٣ ٢ ٨ ٣ کم باشد [illegible] و بعد از [illegible]
عددی باید طلبید که در کل واحد از مفردات مقسوم علیه [illegible]
از [illegible] و حاصل ضرب را از [illegible] مضروب [illegible]
[illegible] عشرات [illegible] باشد [illegible]
[illegible] که زائد [illegible] حاصل ضرب [illegible] عشرات زیاده باشد

و این عدد را در فوق جدول مقابل آحاد مقسوم علیه باید نهاد و [illegible]
واحد از مفردات مقسوم علیه ضرب کنند و حاصل را از [illegible] مقسوم
باشد کم کنند مقسوم علیه را [illegible] با دست راست نقل کنند و [illegible]
عددی دیگر بطلبند که در کل واحد از مفردات مقسوم علیه ضرب کنند
و حاصل [illegible] از [illegible] اول که از مقسوم مانده [illegible]
و این عدد دوم را بر دست راست عدد اول [illegible] بنهند که محاذی
[illegible] اول مفردات مقسوم علیه [illegible] عدد باشد [illegible]
[illegible] انجا بنهند و مقسوم علیه را [illegible] نقل کنند
و عددی [illegible] جانب راست [illegible] عدد اول باشد بطلبند
و اگر [illegible] باشد صفری دیگر بنهند و عمل کنند و اگر [illegible] کنند
که [illegible] تا آنگاه که آحاد مقسوم علیه [illegible] محاذی آحاد مقسوم رسد
[illegible] از مقسوم [illegible] نماند و اگر ماند کمتر از مقسوم علیه ماند و الا عمل خطا
باشد و آن ارقام که فوق جدول ثبت کرده خارج قسمت باشد مثلا
[illegible] قسمت کنند برین صورت
مقسوم را [illegible] جدول نهاده شد
و مقسوم علیه [illegible]
[illegible] مقسوم علیه [illegible]

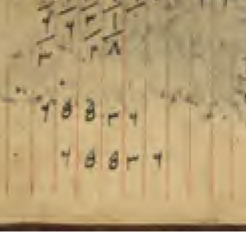

در اول امر مقسوم علیه را که جهة با جانب یمین نقل شد که اگر محاذی هفتی هیچ نیست که در ۶ رسد و حاصل آنرا از آن کم کنند کنون عددی طلبند که ۲۵ رسند و حاصل ضرب را از محاذی و ما علی الیسار که ۲۴ است کم توانیم کرد و اعظم آن ۹ است لکن چون ۹ را دیگر در ۵ زنند از محاذی مضروب فیه که ۹ است کم نمی توان کرد پس اعظم اعداد که ممکن ۶ است روی جدول مقابل آحاد مقسوم علیه نهاده شد و در کل واحد از مفردات مقسوم علیه زده شد و از مقابل مضروب فیه کم کرده شد یا از مقابل و عشرات و حاصلا اگر حاصل ضرب آحاد مطابق است و از مقابل مضروب فیه زیاده نیست از ان بر وند و اگر زاید است یا خود در مقابل هیچ نیست از عشرات مقابل یکی با انجا اورند که مضروب باشد و از مجموع بروند و اگر عشرات مطابق است از عشرات مقابل برند و اگر زیاده از مئات مقابل یکی با انجا آرند که انجا ده بمضروب شاید و اگر در مئات نباشد از الوف که انجا ده بمضروب باشد و باید که چون از مرتبه دوم با مرتبه یکی آورند از مرتبه که تحقیق از آن بخواهد با ۹ گذارند و یکی نگهدارند و اگر آحاد و عشرات هر دو است احاد از مقابل و عشرات از عشرات مقابل بر هم مذکور کم کنند و این را عمل تفریق گویند و علی جمع حساب است که مراتب دو عدد که

که با هم جمع کنند در جدول مقابل هم نهند و هر یک را با مقابل خود جمع کنند و مجموع در تحت نهند و اگر مجموع از ده زیاده گردد یکی را اضافه ایشان در تحت عشرات کنند چنانکه در تضعیف پس اول تحت ۶ را که آنرا ضرب کردیم ۲۴ سد عشرات از عشرات محاذی که صورت ۱۲ است کم کردیم و آحاد که ۶ است از محاذی که ۱۲ است ... آن آنکه در عشرات مانع بود با انجا آورده شد ۱۲ گشت ۶ از آن کم کرده شد ۶ ماند باز ۶ را در ۵ زده شد حاصل عشرات مطابق است از عشرات محاذی مضروب فیه که ۱۶ است رفت و در ۵ دیگر زده حاصل از عشرات محاذی که ۹ است رفت و در ۳ زده آحاد حاصل از محاذی که ۹ است و عشرات از عشرات که ۴ است رفت ... ماند و در ۶ زده و آحاد حاصل با مقابل مقابله شد و عشرات ... است که آنرا نتوان پس از مئات که ۳ است یکی گرفت و با انجا آورده ... ۳ از آن رفت و ۸ نهاد پس وقت شد که مفردات مقسوم علیه را یک مرتبه با جانب یمین آورده بدین صورت

۴	۲	۹	۴	۹	۹	۷	۲	۹	۶
۱	۲	۲	۳	۱	۵				
	۳	۳	۲	۸	۲				
			۷	۳					
			۵	۱					

	۹	۵	۵	۳	۶
		۹	۵	۵	۳	۶
			۹	۵	۵	۳	۶

و انجا در یمین ۶ اول ۶ دیگر نمی توان که در ۶ اعظم عدد مضروب فیه زنند و حاصل ...

حاصل ۶۳ کم شود که از مقسوم مانده لکن در ۵ که زنند ۲۵ کم شود و ۲۵ در عشرات مقابل مضروب فیه هیچ نیست پس ۶ را از آنجا نهاده ۵ و در ۶ زد ۳ که در عشرات مقابل است رفت و باز در ۵ زنند ۵ شد و ۲۵ در عشرات ما کم گشت و ۵ از آحاد نمی توان ... با انجا آورده شد و ۵ از ان رفت و ۲ نهاده ما در ۵ دیگر و آحاد از آحاد ... از عشرات ۳ ۵ گشت و در ۳ زد و در آحاد هیچ مانده آ از عشرات رفت و آ دیگر با آحاد آورد انجا ... شد و انجا آ مانده و انجا ۵ نهند و در ۶ آحاد مقسوم علیه زد و از ۵ عشرات رفت و به حال رسید بار ... بدین صورت اعظم عددی که حاصل او در ۶ از ۵۳ راید حاصل ۵ است حاصل شد و در کل واحد از مفردات مقسوم علیه ضرب کرد و از محاذی و ما علی الیسار آن رفت کما بدین صورت

۳	۵	۱	۳	۷	۴	۹	۶
	۴	۹	۷	۴			
		۳	۹	۹			
			۵				
	۹	۵	۵	۳	۶		

و چون نقل شد بار ... بدین صورت پس اعظم عددی که ضرب او در ۹ از ۴۳ زاید حاصل ۴ است و در کل ...

۳	۳	۵	۹	۲	۹	۶
	۵	۹	۴	۳	۱	
	۴		۳	۲		
	۹	۵	۵	۳	۶	

از مفردات مقسوم علیه ضرب می توان کرد که از محاذی و ما علی الیسار نقصان کند در ۶ زده شد و از ۳۲ رفت ۵ ماند و در ۵ و از ۵۵ رفت هیچ در عشرات نماند و در ۵ دیگر آحاد از مقابل رفت و از مئات یکی بعشرات آورد و ۵ از ۱۳ رفت و در ۶ زد و از آحاد و عشرات از عشرات رفت عمل تمام شد بدین صورت ۶ و اعظم عدد او ۹ است که در کل واحد از مفردات مقسوم علیه ضرب شد و از محاذی و ما علی الیسار نقصان شد و آنچه از مقسوم هیچ نماند و خارج قسمت نصیب عدد مقسوم علیه آمد برای هر عدد ۳۲ و ربع عدد نصیب است ... در ضرب جایز است در بعضی مثل گذشت و بعد ما لحظ امکان قسمت در بیان عمل قسمت کرده شد اکنون مثال ثالث که تضعیف ۶۴ است بعد از نقصان آ ازو بر ۵۰۰۰۰ که عدد حبات ... بدین صورت

۱	۸	۴	۴	۹	۷	۴	۴	۰	۷	۳	۷	۰	۹	۵	۵	۱	۲	۱	۵
	۴			۱	۲			۲		۲		۴							

وماند باقی قسمت از مقسوم که ۱۶۱ و کمتر از مقسوم علیه پس طرف صحت علی باشد ابجد باء جدول آمده داخل است و ابجد باقی ماند کسر مخرج است پس نسبه باید داد به مقسوم علیه و ان قسمه است

کرده بر این صورت و امتحان ۱۹۹۰ باقی ماند و وجب است مقسوم علیه پس خارج قسمت وجب جزوی باشد از ۳ جزو یعنی کمتر از ۱۸ درهم از ۳ تا درهم و چون خارج قسمت که عدد داخل است بسیار است آن را بر مقداری دیگر قسمه باید کرد که وحدت آن مقداری اشاری تمام کشنده

[illegible] که با اضعاف آن ولی آن باشد چو او این عدد منی بر این صورت

٧	٩	٩	٨	٧	٣	١							
١	٩	١	٣	٧	٣	١	٨/٣	٨/٣	٣	٣	٩/٣	٨/٣	٦/١ ٣

و باقی ماند ۱۹۱ که تمام ۳ و این از مقسوم علیه کمتر است پس نسبه باید داد به مقسوم علیه

و عدد و با لاحدو ابجا بیج قسمه عدد داخل را و چون عدد داخل را بر بیج مواضع از مواضع ربع مسکون قسمه کنند بر این صورت و باقی ماند ۶۹۷ کم از مقسوم علیه و نسبه آن نصف ملتفت است و با ۴ مضی رابع ۱۶۷ اجناب پرسد اگر بر مسال بیج اجناب از آمد در وحدت و لست و در دیج المسال مجردی کرده و الله هو الموفق

م

بسم الله الرحمن الرحیم بعد از حمد پروردگاری که اصناف الطاف و عنایه و انواع اصطناع و نهایتش وسائل امال اوهام عقلا و ادراکیا اصلا در حیز حصر و احصا نیاید و درود بی‌نهایت بر نامداری که همه در شمار آفرینش و هر دو حساب دانش و حس اول ما سعد از اعصر خرداد دسائل ایات او تصور نمودن به هیچ وجه میسر و ممکن نبود صلی الله علیه وسلم تمود میشود که بوده صورت از عیشت او وضاع اصابع به رسم ابتاق اراذل عقود و اعداد وضع کرده شد چنانکه اکثری از این باد هزار را بیان توان نمود و ضابطه آن چنانست که از اصابع خمسه یعنی خنصر و بنصر و وسطی و جهه عقود تسعه احاد خصوص رفته و سبابه و ابهام از برای عقود مرکب عشرات معین از اصابع خنصری سبابه و ابهام بضبط عقود تسعه مات مخصوص گشته و خنصر و بنصر و وسطی بعقد عقود الوف که از احاد الوف اختصاص یافته پس صور عقود آحاد از یکی تا نه و صور عقود احاد الوف از یک هزار تا نه هزار یکسان بود مثلا وضع راس انامل وسطی بر کف از جانب یمین نیز باشد چنانچه معلوم خواهد شد و از جانب یسار بجهه هزار و همچنین عقود عشرات و عقود مات مثل الصور باشد و بعرفه و تمیز به یمین و یسار کرده شود صورت دیگر در دست راست مثلا دلالت بر نود کند در دست چپ به نهصد شود و چون این مقدمات مهید گشت صور آن نود گانه مذکور بتفصیل بیان کرده شود انشاء الله تعالی از برای واحد خنصر دست راست را

فرو باید گرفت و جهه اثنان بنصر را با خنصر ضم کردن و جهه ثلثه وسطی را نیز چنانچه در عدد اشیا بین الناس معهود و متعارف لیکن درین جهه عقد باید که رؤس انامل نزدیک اصول اصابع باشد و جهه اربعه خنصر را رفع باید کرد و بنصر و وسطی را معقود گذاشتن و برای خمسه بنصر را نیز رفع کردن و جهه سته وسطی را رفع کرده بنصر فقط را فرو باید گرفت چنانچه سر انمله او بر وسط کف باشد و برای سبعه آرام بر داشته خنصر تنها را عقد باید کرد چنانچه سر انگشت بند مایل باشد بجانب رسغ و جهه ثمانیه بنصر همچنان باید کرد و برای تسعه با وسطی نیز و درین عقود ثلثه اخیر باید که رؤس انامل بر طرف باشد تا عقود ثلثه اول مشتبه نگردد و از برای عشر سر ناخن سبابه بر میان مفصل انمله ابهام باید نهاد چنانچه فرجه میان آن دو انگشت حلقه مدور مشابه باشد و از برای عشرین طرف عقد زیرین سبابه که نزدیک ظهر پشت ناخن ابهام باید نهاد و چنانچه مداری از ابهام را در میان اصول سبابه و وسطی کرده اما وسطی را دور دلالت بر عشرین مدخل باشد چه اوضاع او از برای عقود احاد متغیر و متبدل کرده و انصال ناخن ابهام بطرف عقد زیرین سبابه مجال بوده دلالت بر عشرین کند و از برای ثلثین ابهام را قایم داشته سر انمله سبابه بر طرف ناخن او باید نهاد

چنانچه وضع سبابه با ابهام مشبه باشد به حالت قوس و وتر را که جهه سهوله عقد ابهام را خمی باشد هم دلالت بر مقصود کند و التباس و ایهام ثلثین را برای تعیین باطن انمله ابهام را بر ظهر عقد زیرین سبابه باید نهاد چنانچه میان ابهام و کف هیچ فرجه نماند و جهه خمسین سبابه را قایم داشته ابهام را تمام باید کرد و بر کف نهاد محاذی سبابه و از برای ستین ابهام را خم داده باطن عقد دوم سبابه را بر پشت ناخن او باید نهاد چنانچه پشت ناخن ابهام تمام مکشوف باشد در سبعین رعایت مهوداست و از برای همشتاد ابهام را قایم داشته عقد اول و دوم سبابه را بر طرف ناخن او باید نهاد چنانچه پشت ناخن ابهام تمام مکشوف باشد و از برای همشتاد ابهام منتصب که داشته طرف انمله سبابه را بر پشت مفصل انمله او باید نهاد و از برای نود سر ناخن سبابه را بر مفصل عقد دوم ابهام باید نهاد چنانچه در عقد عشرین بر مفصل انمله می‌نهاد و چون این صورت و اوضاع هشتگانه که مذکور شد در عقد خنصر و بنصر و وسطی دگر کرده شد و در نزد عقد سبابه و ابهام شرح داده آمد اختصار کرده میشود و از عقد مات عاید و شرکت که آنچه در دست راست دلالت بر عقدی از عقود احاد کند در دست چپ دلالت بر همان کند از عقود الوف و اعقد در بین آن الف الی تسعه عقدی

۱۹۵

از عقود عشرات در سبابه دال بود بر همان عقد از عقود مات از یکی تا نه مر[ا]
و بهصد و نود و نه بیان صور هشتم کان ضبط آن کرده جهت عقد ده
هر دو طرف انمله ابهام را متصل باید کرد بطرف تمام انمله سبابه و بعضی از
عقد دوم را و چنانچه سر ناخن سبابه با سر ناخن ابهام برابر باشد و طرف

وصلى الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين
والحمد لله رب العالمين

[illegible] [مسمى] ... اصول الخ المسمى بصحيح [الاسطرلاب]

من كتب العبد الضعيف محتاج الى [illegible]

۱۹۱

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

احمد الله الذي جعل في السماء بروجا وجعل فيها سراجا وقمرا منيرا
وحقق اعمال احكامها باحكام اعمال الاسطرلابات فتحا للعباد ونيرا
واصلي على محمد رسوله المبعوث بالحق بشيرا ونذيرا وعلى آله الذين
كشفوا عن مسالك البرية بسواطع انوار الهداية اغطية الغواية وتورها
تنويرا وسلم عليه وعليهم اجمعين تسليما دائما كثيرا اما بعد فيقول
الامام الهمام افضل الانام مقتدا الكرام سلالة العظام تاج الاعالي
مطلب كل المعالي لمو النجح القال اوصل الله المتعال الى ما هو العالي
لما رزقت علم الاسطرلاب بفضل الله الملك الوهاب واحتاج
ارزق ضوابط صناعته لما رايت من قباحة التذلل بين يدي اشرار
وشناعته فرزقني الله تعالى ما كنت ارجوه بابلغ آثار وحسن
وجوهه ثم احببت ان لا تضيع اعمال القرائح في اعمال الصنائع فالفت
كتابا مستبدعا في علم الاسطرلاب مسمى بتحفة الاسطرلاب والله تعالى
اسال ان لا ينساني يوم يقوم الحساب بان ينفعني في اوقات
وان نفسي راجيا من الله حسن الثواب
على ان فيه اقربان اهل الهوى ... واخلص منه لا على ولا لنا
ورحم الله امره اوعا بالمغفرة والمرضات في صالح ... فان

الحسنات يذهبن السيئات والله تعالى اعز مامول واكرم مسئول
وهو حسبي ونعم الوكيل
الحمد لله الذي اكرمنا بعلم الاسطرلاب اذ علمنا
واكمل الصلوة والسلام على الرسول سيد الانام
محمد وآله العظام وصحبه واهله الكرام
اعلم ان الاسطرلاب آلة شريفة يونانية استخرجها الحكما
الاحكام لا تحصى منها معرفة اجزاء الكواكب من السيارات والثابتات
والجنوبيات والشماليات ومنها معرفة درجات الطوالع ودقايقها
ومنها معرفة سياعات المستوية والمعوجة جميعا ومنها معرفة
عروض البلدان واطوالها وبذلك عرف سمت القبلة وهو الغرض
الصحيح ومنها معرفة اوقات الصلوات وبذلك عرف وقت صلوة
العصر ايضا وهذا هو اعظم اغراض الصانع والمطلع من الله تعالى
الفوز والنجاح وسمي بانها انشا الله تعالى وزعمت
الفلاسفة انه لاحكام كيت وكيت حتى انهوها الى استخراج
ما في الضمير وما تحت الخبء المنقرضة الباليه وغيرها ثم الدليل على
انه آلة يونانية شيآن الاول تسميته الاسطرلاب وهذه الكلمة
يونانية فانهم يقولون للميزان اسطر وللشمس لاب فمعناه

۴

ميزان الشمس واشار ان هذا الخبر مستفيض بين الناس دون انه منزل

مال اوالعيع الكمان عنا ... رب الانام جميع ما سمعنا

لا عروا كان صحيحا ما ذكر ... وان اسطرلاب وحي قد اتى

جاء به جبريل من رب العلى ... معجزة ادريس فاقطع على

فذاك صحيح و برهانا نبى ... لكنها ثاني كونه

معجزة اذا اردت عونه ... فانهم قالوا بان ما نزل

ما كان الا كونها في العمل ... وانما اراد اهل يونان

تيسير ذا الامر وتسهيل الكلام ... فكر واستعملوا صفحه

عرفه عمقه فسحه ... اراد ان بعضا

من الناس من يزعم انه من معجزات ادريس عليه الصلاة والسلام وليس ببعيد لانه آلة تحتيم غريبه معقوله موافقه للنصوص الوارده من اثبات البروج وجريان الشمس الى حيث لها استقرار او الى حيث لا استقرار لها على اختلاف القرائتين في قوله تعالى والشمس تجري لمستقر لها وولوج الليل في النهار وولوج النهار في الليل مطابقة لما ورد من سبح الفلك ودورانه من تحت ارجلنا ومن خلفنا ومن ايماننا ومن شمائلنا وغير ذلك كما كان الفلك من معجزات نوح النبي عليه السلام واذا كان علم النجوم واهل معجزه مع ان استعمال صحتها في زماننا كفر او مفض اليه فكيف هذا العلم معجزه مع ان استعمال صحته لا خطر فيه اول واحذر والله اعلم لكن ما روى انه آلة يونانية هو الصحيح واسلم لما بينا ولان ترك الخبر المشهود

۵

بخبر الواحد انزع عن سواء السبيل دون العكس ... فعلى هذا يعطى لم لا نعمت الى القول بانه منزل ومرده لا محالة ... انما الفرق لا يمكننا الا من الخبرين بخبر ثالث وهو قوله ان المنزل من السماء على ادريس عليه كان كرويا مدورا مثل شكل السماء مستوى السطح كلها فعملت الحكماء ثم لو تركوه وشكله لامتنع الناس من العمل به ولضاع هذا العمل لانه يكاد يخرج عن القوه البشريه فتفكروا وجعلوه صفحه مدورة كما هو وفيه نقص قوله لكنه ليس ما في الاثبات ولا يعده مذهبا لانه خبر الواحد ينفتح سبيلا وهو لنا التصديق ولا نكذبهم كما هو مذهبنا في التوريه التي هو لما اهل الكتاب في زماننا وانما جعلوها عمقه لوضع الصفايح والعنكبوت فيها وسمي هذه الصفحة اما وعمقها حجرة واقسام ظهرها اجزاء الارتفاع واقسام وجهها اجزاء الحجره وفايده اجزاء الحجره ان يعرف بها الساعات المستويه واطوال البلدان ومطالع القوانيخ وغيرها مما يطول ذكره

قال ... على الاجزاء

دايره الوجه الى تمام ستين ... وما على الظهر الى حد اجتبس

وقوالان جزو الارتفاع ... ليس يجوز ذاك بالاجماع

ولا عليك ان تعبد فانهما ... وحده صوره كل منهما

۶

قف اراد ان ... كلها وهي ام الاسطرلاب

اما دايره وجها ... دايره مقسوم

فيه الصفايح ... وهو الذي

والعنكبوت ... فثلاثمايه وستون

قسما متساويه كل ربع ... تسعون وابتداوه من

اول خط وسط السماء الى اليمين واما دايره ظهرها وهو الذي عليه العضاده

فكذلك الا انها اربعاع الى ما وراء التسعين لانهم اجمعوا على ان اجزاء الارتفاع

۷

لا يجوز التسعين اي التجاوزه والاستعداه وسنده ان الكوكب يطلع من المشرق ويسير الى المغرب فحد سيره هذا نصف سير الفلك كله لانا لا نعلم سير تمام الفلك حتى نعود الى المشرق كما كان واذا كان كالفلك كان نصف البروج فوق الارض ونصفها تحتها لا محاله وكل برج ثلاثون درجه فكان نصف الفلك مايه وثمانين درجه ثم لا شك ان غايه ارتفاع كل كوكب عند مروره على خط وسط السماء فقسمنا المايه والثمانين قسمين متساوين فحصلت غايه ارتفاع الكوكب تسعين درجه فقد هذا سند الاجماع لكن لا نعرف ان تعاد الدرجات مرة ثانيه وعليه الاكثرون واعادتها في الاربعين الاخرين قليل بل يثبتون في احدهما ظلال الاصابع وفي الاخر ظلال الاقدام صفحه الاسطرلاب لكن انبت فيه ظلال الاقدام كما مضى وفايده اعادة الدرجات في الربع الثاني ان يوجد الارتفاع من كلا الطرفين فان اتفقا درجا ودقايقا فالعمل صحيح والا فلا وابتداء اقسام من خط الاستوا وابتداء الظلال من خط نصف الليل

والعنكبوت صفحه مدوره ... كما روى استادنا وصوره

فالجدي والسرطان في ابتدا ره ... كلاهما جاء على مداره

عليه اسماء البروج كلها ... واورد القسمه في محلها

اراد العنكبوت صفحه يطرح فيها ما دار منطقه البروج

والثوابت والمرئيات وفتح منطقة البروج نصف بعد مدار الجدي والسرطان
ويسمى باقي ما ان شاء الله تعالى ما لا يمكن كون داوره داخلها باي بعد كان
بعد ان يكون دايره خارجها بمقدار تلك الفتحة ثم نقسم هذه الدايره اثني عشر
قسما متساويه والمراد تساويها بالنسبة الى القطب ولا تكن على ذلك بعد
ان شاء الله تعالى وانما نقل في كل الفلك لاجل منطقة البروج لان اهل
العرض في العنكبوت منطقة البروج ولان قوا عليه اسما البروج يدل على ذلك
منطقة البروج في احكامها · لا تنال بهوى اقسامها
كل من الاقسام بآية فاسدا · الا اذا راعيت شرطا واحدا
وذلك ان يجعله في الاستقامة · كما هو المعهود من القوم
فالربع منها اقسم ثلاثا · واجعل اولاها بحذاء الاول
وخط حيثما احببت · من خمسة · في القوس من الخطوط الاربعة
وهكذا افعل بالاخرى · بعده · والدرجات مثل هذا عنده
اراد ان كيفية تقسيم المنطقة ان يجعل العنكبوت في الاسم اولا
لوح مستو مدور وتقسم دايره ثلاثه وستين قسما متساويه كل المقصود
حاصل باقسام ربع واحد اذا خططت خط المشرق والمغرب وخط نصف
النهار والليل وهي المراوات بالخطوط الاربعة ثم اجعل مري الجدي
مقابلة العلامة وانظر الى الخطوط الاربعة فحيثما اصاب المنطقة فذلك مفصل

فوات الحيد في الجوزا والسنبلة والقوس والحوت ثم اجعل مقابلة
الستين محيا اصابها الخطوط الاربعة فذلك مفصل البروج اثنا عشر
الثور والاسد والعقرب والدلو وبعد ان تم الامر لان البروج المنفصلة ظهرت
مفاصلها بالخطوط الاربعة التي هي على وجه العنكبوت وعلامة صحة تقسيمها
ان يكون فيها القوس والجدي سواء وفيها العقرب والدلو سواء وفيها
الميزان والحوت سواء وفيها السنبلة والحمل سواء وفيها الاسد والثور سواء
وفيها السرطان والجوزا سواء ثم ان كان اسطرلاب كبيرا جدا وهو الاكثر
الاغلب فاجعل مري الجدي مقابلة ست درجات وافصل درجات فوات
الحيد ثم مقابلة اثنى عشرة درجة ثم ثم الى ان يتم وان كان كبيرا ما وهو
الاصغر فمقابلة درجة ثم درجتين ثم ثم الى آخره وان كان كذا فكذا وعلى
هذا القياس والصغيرة قواعده للاستاد وهذا العمل هو الصحيح المعول عليه
واذا اردت ان تعرف مفاصل البروج ودرجاتها بغير ما ذكرت فالطريق
ان تدير على قرطاس او لوح المدارات الثلاث والمنطقة ثم اقسم مدار
الجدي ثلاثة وستين قسما متساوية ثم خط خطوطها الى القطب
من المنطقة قد انفصلت بروجها واجزاؤها واذا اردت التنصيف
فخط الاول والترك الثاني وهكذا الى الآخر وفي السدس خط السادس
وهذا هو شكلها

وهذا الشكل في صحة والتعويل عليه وان كان
بديعا ولغرابته انهم يحملون هيئة المنطقة الى جدول مطالع البروج فكانهم
يسروا الامر على الطلبة وهذا العمل لا يحملون خطا حتى لو وقع تفاوت
من هذا العمل ومن جدول المطالع فالعبرة لما دون جدول المطالع لانه
احسن على الوجه الذي ذكرنا لان ذلك الجدول ماخوذ من هذا العمل ويسمى
جدول المطالع ان شاء الله تعالى والله اعلم

وفيه ايضا نصف دايرات ... يعني بها ...
لهذا مدور مسطور فيها ... هذه ...

اراد
ان في العنكبوت
نصف ربع الاسطرلاب
الثوابت ومنطقتها وعلى كل
واحد منها دايرة
تسمى مري كوكب كذلك وللعود ايضا معلوم لا يجوز ان يجوز عن ما حتى لو بلغ
ارتفاع مري يد الجوزاء مثلا مقنطرة الثلاثين ثم يمكن ارتفاع يد الجوزاء

الكواكب

سرعة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الطول وسط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] وسط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عرض	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
معدل النهار وسط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
درجة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الكواكب

سرعة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الطول وسط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] وسط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عرض	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
معدل النهار وسط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
درجة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قال المؤلف رحمه الله عليه اذا اردنا ان نستخرج اجزاء تلك الكواكب
اي حصص سنتنا الشمسية سني الهجرة المنكسرة ما تمامه سنة واذا طلبنا
الذي في الجدول السنين المجموعة واخذنا ما بازائها من الاجزاء وان بقي معنا
شيء من السنين ادخلنا في الجدول السنين المبسوطة واخذنا ما بازائها
ايضا ونزيد لكل شيء منها على جنسه ما اثبتنا اولا وانا اخذنا ايضا ما بازاء الشهور
والايام ونزيد لكل واحد منها على جنسه فيكون المجتمع تعديل الاجزاء ثم نزيد
هذا التعديل على اجزاء الكواكب يحصل تقاويمها لنصف النهار على الطول
طول خوارزم وبعدها من ساحل بحر المحيط بالمغرب ومن خوارزم
الخالدات بالمغرب لا وكس ولا شطط والله اعلم هذا اذا كان تاريخنا
زائدا على تاريخ هذا الجدول فان كان انقص ادخلنا الفصل الذي بين ذلك التاريخ
ومن ما تمامه في جدول المجموعة والمبسوطة والشهور والايام واخذنا
ما بازائها من التعاديل ونقصنا هذه التعاديل من اجزائها المسطورة يحصل
تقاويمها واذا اردنا تقاويمها على طول خوارزم ضربنا فضل ما بين الطولين
في اربع دقائق يحصل ساعات ما بين الطولين زدنا ها على طول خوارزم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول تعديلات الكواكب الثابتة

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

محرم	[illegible]
صفر	[illegible]
ربيع الاول	[illegible]
ربيع الآخر	[illegible]
جمادى الاولى	[illegible]
جمادى الآخرة	[illegible]
رجب	[illegible]
شعبان	[illegible]
رمضان	[illegible]
شوال	[illegible]
ذو القعدة	[illegible]
ذو الحجة	[illegible]

تعاديل الايام

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الايام والساعات

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حصة كل درجة من درجات
الاطوال من الدوائر [illegible]

فان كان الكوكب في كل ثان
فاتح والآفاق ذا [illegible]
تحت فافرق [illegible] ذا
واسم على حسب تمام الميل ذا
فموسه البعد عن المعدل
في جهة الباقي والباقي اعمل
اراد ان [illegible]
تلك المرات [illegible] بعد
[illegible] اعلم ان [illegible]
[illegible] لا [illegible]
شمس بعد الكواكب [illegible]
معدل النهار ودرجة الكوكب
نصف النهار [illegible]
[illegible]
وضوحا ان شاء الله تعالى
دوايره معدل النهار [illegible]

مدار الحلزون الميزان يحى ذلك لان الشمس اذا سامتته اعتدل الليل والنهار
في النواحي كلها ومدار الحلزون من اصعب اعمال هذه الصنعة والاولى معرفة
الجيب والميل الثاني فيهما معمول الجيب قانون يجمع الدرج وهو مقادير
المنتهى كلها والجيب الاعظم نصف قطر الدائرة اى اجزاء فرض اى الاصل

القوس	الجيب	الفاضل	القوس	الجيب	الفاضل	القوس	الجيب	الفاضل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قلت وكيفية العمل به ان نظر الى القوس فان كانت تسعين درجة او اقل
وخطاها ما قابلها وان كانت اكثر من تسعين درجة او اقل من مائة و
ثمانين القينا منها مائة وثمانين واستعملنا ما بقي وان كانت
اكثر من مائة وثمانين واقل من مائتين وسبعين القينا منها مائة
وثمانين واستعملنا ما بقي وان كانت اكثر من مائتين وسبعين
القينا منها ثلثمائة وستين واستعملنا ما بقي ثم ادخلنا بها في
الجدول واخذنا ما بازائها من الجيب بتعديل الدقائق ومعنى تعديل
الدقائق انه كان معنا دقائق ضربناها في التفاضل وكل الحاصل الذي
اخذناه وزدناه عليه مرفوعه وكذا ان كان معنا ثوان والدقائق
في الدقائق ثوان وفي الثواني ثوالث كما عرفت مثال ذلك
قوس تمام الميل الاعظم سوكد فادخلنا درجات القوس في الجدول
واخذنا ما بازائها ىح مه والتفاضل كد م فضربنا الدقائق التي معنا
وهي في كد دقيقة فصار ٩٦٣٥ ثانيه مرفوعها ع ك والقينا
هذه الدقائق التي معنا لانه وهي ثوالث التفاضل فصار ٧٥ ثالثه
مرفوعها ا حمعنا الملتقى ومعنا ىح زدناها على الجيب الماخوذ
فصار مدمد ثوالث هذا جيب هذه القوس على التحقيق
وان كان الجيب معلوما واردنا قوسه طلبنا مثل الجيب الذي
في

يشهد الجبلي في زيجه في باب بعد الكواكب من معدل النهار ان كان
عرض الكوكب والميل الثاني لدرجته في جهة واحدة جمعنا هما وان
كانا مختلفين نقصنا الاقل من الاكثر وعرفنا جهة ما بقي ثم نضرب جيبه
في جيب تمام الميل كله ونقسم على جيب تمام الميل الثاني الماخوذ فيه
فما حصل هو جيب بعد الكوكب عن معدل النهار وجهته للجهة التي عرفنا
فهذا البعد في الكواكب كالميل الاول في الشمس حيث كان على الاطلاق
الى هذا الغط قلت المراد بتكافؤ الشبه في النظم للجهة اى ان كان
عرض الكوكب كالميل الثاني في الجهة وجب ضرب جيب
تمام الميل كله لان الميل كله ىح ند كما عرفت وقوله في جيب ذا
الصورة الحاصلة او ما بقي وقوله على جيب تمام الميل اذا اشارة
الى الميل الثاني الماخوذ وقوله معوسه اى قوس ما خرج فلابد ان
ما خرج جيبا وقوله في جهة الحاصل اى في صورة الاولى والثاني اى في
الصورة الثالثة هذا ما قالوا وجهته للجهة التي عرفنا وقوله فعمل الى
اخر بالفعل اشارة الى ان ما يخرج هو درج مما حصل بضربه في ستين
وقسم على العدد الاول اعني جيب تمام الميل الثاني الماخوذ يخرج الدرج
وكذا الثواني والثوالث الى حيث شاء مثاله وكل ذلك الدرج
طولها ١٨ بالتقريب عرضها والميل الثاني لدرجتها

الواقع شمالا والميل جنوبا الفضل المبل من العرض فبقي ل د وجهته شمالية
جيبه العرب الماخوذ ثواني تمام الميل الثاني الماخوذ ىح م
جيبه مضنا المبلغ عليه يخرج بالتقريب وهو جيب بعدها
عن المعدل وقوسه هذا بعدها عن دائرة معدل النهار الى جانب الشمال
لان الجهة كانت شمالية وعلى هذا فقس سائر الكواكب من الثوابت
والسيارات جميعا والله اعلم

وان اردت ادرج المر :: وكان فيه قلبي المظفر
ما ضرب تمام جيب عرض الكوكب :: في جيب بعده من المنقلب
واقسم على جيب تمام البعد :: على معدل النهار فاعد
ثم مال بكل البعد على الترتيب :: فزد عليه قوس هذا الجيب
والنقص لغيره معكوس الحال :: مره في خط الاستواء

قوله اراد ان درجة ممر الكواكب صعب ولابد للصانع منه فلذلك
وضعه بعض الاصطرلاب قال الجغميني درجة ممر الكوكب درجة من
فلك البروج تتوسط السماء بنصف النهار مع مرور الكوكب بها فان كان الكوكب
على احدى نقطتي الاعتدالين او كان لا عرض له فدرجته اعني مكانه
من فلك البروج هي درجة ممره وان كان ذا عرض على غير نقطتي
الاعتدالين فلا وذلك لان الكوكب اذا كان فيما بين اول السرطان

يكنا او نامعوا قرب اليه مما هو اقل منه واخذنا قوسه باذا بم ثم القينا
الحسب الماخوذ من الحبيب الذي معنا وحفظنا الباقي وحفظنا
في ستين نما حصل قسمنا على مجنس التعاضل فما خرج من القسمه
زدنا على القوس فما حصل فهو قوس ذلك الجيب مثاله ولكن
ملكنا الحسب الماخوذ آنفا معلوما ونريد قوسه وطلبنا اقرب
عدد اليه مما هو اقل منه فوجدنا [illegible] فاخذنا قوسه وهي [illegible] فالقينا
من الحسب الذي معنا منه [illegible] فبقي معنا مخصه وهو [illegible] في ستين
فصار [illegible] ثوالث قسمنا ما على [illegible] وهو مجنس ثوالث
التعاضل فخرج من القسمه [illegible] دقايق سواء ولم يبق تحت قوسنا ما
على القوس الماخوذ فصارت [illegible] وانما جعلت الدقايق من
قسم الثوالث على الثوالث لان الثوالث هذه ثوالث الدقايق من
لو كانت ثوالث الدرج لجعلت درجات فانتقض هذه الضوابط فانما
اصول هذه العلوم واساسها واذا عرفت الجيب فاعرف الميل
الثاني معدول الميل مثال الاول والثاني فالميل الاول
الجزوي قطعه قوس من دايرة تمر بقطبي معدل النهار ما بين فلك البروج
ومعدل النهار والميل الثاني الجزوي قطعه قوس من دايره تمر بقطبي
فلك البروج ما بين معدل النهار وفلك البروج والميل الكلي في الميلين

بقطعه قوس من دايرة تمر باقطاب الافق ما بين فلك البروج
ومعدل النهار هذا تعريفها عندهم ويسمى الميل الاول ان تمامه
واما جدول الميل الثاني فهو هذا

اجزا البروج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
درج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دقايق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثواني	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اجزا البروج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وكيفية العمل في الوجهين ما مر لا فرق بينه وبين السابق وكذا في جدول
المطالع وسيأتي من بعد ان شاء الله تعالى والله اعلم واذ ورد
سوال الامتحان فاعلم ان القوس قطعه من الدايره المحيط فان نقصت
تلك القطعه عن ستين جزوا بالاجزا التي بها المحيط ثلثمائه وستون
جزوا فيفضل الستين عليها يسمى تمام تلك القوس كذا في الحموي
حينا الى المقصود قال الشيخ الامام كوشيار بن لبان

الى آخر القوس ووصل الى دايره نصف النهار بعد درجته ان كان شمال الافق
وقبلها ان كان جنوبي العرض وان كان في النصف الاخير من فلك البروج
فعلى الخلاف لان قطب البروج يكون شرقيا عند كون النصف الاول على
نصف النهار فتكون الدايره المارة به وبدرجه الكوكب مايله الى المغرب
ويمر به الكوكب الشمالي العرض اولا ثم الى درجته فتكون الكوكب ابعد
عن درجته عن نصف النهار ويصل اليه بعدها وقبلها ان كان جنوبي العرض لهذا
بسم وما بين درجه الكوكب ودرجه ممره سمي اختلاف الممر هذا كلامه قلت
انما اعتبروا فلك البروج صورة طول الكواكب اذا عرفت هذا فاعرف
طريق كسب العلويه قال كوشيار الحبلي في زيجه بان درجه ممر الكوكب
نصف النهار ان لم يكن للكوكب عرض فدرجه ممره هي درجه طوله وان كان
له عرض ضربنا حسب تمام العرض في حسب بعد الدرجه من المنقلب الاقرب
منها مقدما او متاخرا وقسم على حسب تمام بعد الكوكب عن معدل النهار
ما حصل فهو حسب البعد المعدل من المنقلب فتقوسه ونزيد على اول
المنقلب ان كان بعد الكوكب على التوالي او ننقصه منه ان كان البعد
على خلاف التوالي فما حصل فهو مطالع درجه الممر من اول الحمل بمطالع
خط الاستوا فتقوسه في المطالع فما كان فهو الدرجه التي تتوسط
السماء مع الكوكب انتهى هذا لفظه قلت اراد بالمنقلب الصيفي و

الشتوي

والقوس لا غير ومما [illegible] وقوله في النظم فاضرب تمام حسب
الكوكب يعني حسب تمام عرضه لان تمام الجيب لا يوجد الا لان الجيب لا يتجاوز
[illegible] يكون له تمام مثاله فلك تمام عرض ركبه الدجاجه [illegible] حسبه
[illegible] بعد درجتها من الجدي [illegible] حسبه [illegible] ما حصل من الضرب
[illegible] تمام بعدها عن معدل النهار [illegible] حسبه [illegible] قسمنا ما على فخرج من القسم
[illegible] حسبنا قوسه [illegible] وهي قوس البعد المعدل من الجدي ولما كان
بعدها من المنقلب الشتوي على الترتيب اعني على التوالي زدنا هذه القوس على ما كان
وستين جزوا فصار [illegible] وهذا مطالع درجه الممر فوجدنا في جدول مطالع
الاستوا فحصل [illegible] وهو درجه الممر لهذا الكوكب والله اعلم قلت هذا
مما قالوا في الحلاوه نظر فانا نعرف كوكبا في آخر الحوت وهو الضلع المقدم من قيطس
وعرضه الى الجنوب [illegible] ودرجه ممره [illegible] لكنهما على مقتضى ما قالوا [illegible] الى غايه
ما في الباب ان يكون الحسب الخارج [illegible] ومعلوم ان قوسه [illegible] فلو زدنا ما
على [illegible] لان البعد على التوالي يعلم الامر فاسدا فالراي عندي ان ينقص
بوجه هو حسب الحسب الخارج عن المنقلب الآخر فيعلم الامر صحيحا واتفاقا ان
الانور من الفرقدين وهو من صوره الدب الاصغر الذي يقال له بنات النعش الصغرى
طوله [illegible] على ما ذكره بطليموس في المجسطي وعرضه الى الشمال [illegible]
فاذا ما بعد ان يكون بعده عن معدل النهار [illegible] وكذا وجدت درجه ممره
[illegible]
السدس

الافق الغربي وبالعمل عاماما قالوا درجه ممره د دح وذلك عندي غلط وادام
واما جدول المطالع بخط الاستوا ويسمى الفلك المستقيم فهذا

جدول	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ي	يا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

والبعد من ب بحوله اول ه نخط خطا على وجه عرف
لحد من الخط الى د ا حب خذا الشطا ما في مر الكوكب

مثاله اراوان متى اردنا مركيب الشطا اسمحنا بعد الكوكب
عن معدل النهار ونفتح الفرجار بقدر البعد من اقسام دايره ا ب ج د
ونضع احد راسي الفرجار على نقطه ب والاخر حيث يلحق من قوس
ان كان البعد شماليا او من قوس ا ب ان كان جنوبيا فنعلم عليه
علامه ونخط من العلامه الى نقطه خطا مستقيما على وجه عرف في
خطوط المقنطرات ثم نكثر الفرجار بقدر ما بين ه وبعد الخط
المستقيم القاطع على خط ه ك ثم نضع احدى رجلي الفرجار على مركز
العنكبوت والاخرى حيث يلتقي من خط درجه ممره فنعلم عليه علامه
فهذه العلامه هي حد شظيه ذلك الكوكب تحقيقا والله اعلم قال غيره

والمقنطرات ابنما حد ۰ وليس للطالب بد
تخط في داره مثلث ۰ ثم خطوطها الى القطبين
فتلاقي ظل القطبين ۰ وخط في مركز الشن
بها مدارات عدفي طرا ۰ واذ حررت فهل صرا
واذ فعلت فادرس قدرها ۰ بشطر شي عرضا
وكيفما حيث مقسمات ۰ فتلك اجزاء المقنطرات
وبعدها من مركز القطب كما ۰ اتى وهذا قول بعض الحكما
وقد رهنت سبراه الحنفا ۰ وهذه صوره هو كما

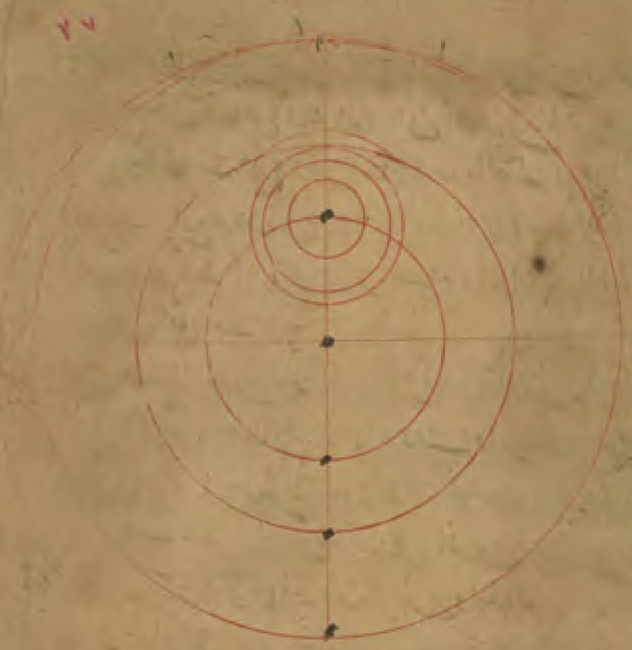

قال بعض الحكماء اوا اراد احدنا ان يدير دواير المقنطرات
فلابد وان يدير المدارات الثلاث فليدر دايره كيف شاء وليقسم كل ربع
منها قسما متساويه ولتكن في القطر الاول ا وفي الثاني ب وفي الثالث
ج وفي الرابع د والموقف الى نقطه ا قطب الجنوب ونقطه ج قطب الشمال
ونقطه د نصف نهار الحمل والميزان ونقطه ب نصف ليلهما ثم نخرج

حطى الميلين اعني ميل الشمس مرة الى الجنوب ومرة الى الشمال وجعل المثل [illegible]
ابعاد العروض عليها على ما وصفناه وكان الفزاري بالحلقة المسماة [illegible]
طول عضادتها ستة اذرع وذكر احمد وعمل هذه الصنعة ان جعل المثل
الاعظم [illegible] اربع وعشرون درجة لا غير وجعلنا بلادة خط العطبين
وخط [illegible] على نقطة [illegible] وذلك مركز الصفائح والمدارات الثلاث فخط
خطوط [illegible] على نقطة [illegible] و [illegible] على نقطة [illegible] و [illegible] على نقطة [illegible] نقطة
من المركز فيه مدار الجدي ونقطة [illegible] من المركز فيه مدار الحمل والميزان ونقطة
[illegible] من المركز فيه مدار السرطان ثم اوردت دوائر المقنطرات فاوضح
قوسى [illegible] واجر عرض البلد فخط خطا [illegible] على نقطة [illegible] وخط [illegible] على نقطة
منتصف ما بين [illegible] قطر مقنطرة المشرق والمغرب و [illegible] بعد
محيطها من مركز الصفيحة على خط وتد الارض واتفا قوسا [illegible] و
اجزاء المقنطرات بحسب صنعة الاسطرلاب احادا ومثنى او ثلاث
او خماس او سداس او تساع او عشار الى غير ذلك فخط خط [illegible]
على نقطة [illegible] منتصف ما بين [illegible] قطر المقنطرات الثابتة و [illegible] بعد محيطها
من مركز الصفيحة وهكذا سائر المقنطرات كما مضى ومعنى قوله واوجز
مثل جزء له لا لباقه لخط [illegible] كما ترى ومعنى قوله وكيفما حسب بعضها
والكل اجزاء المقنطرات [illegible] الخط [illegible] كل درجة

فالاسطرلاب كامل وان عملت كل درجتين فالاسطرلاب نصفي
وان كل ثلاث فسدسي وان كل ست فسعي وان كل [illegible]

قال [illegible] عمل [illegible]

يمكننا فيه اولها • بسبع العروض مع ساعاتها
كما اسم ثلثمائة وستين • مدار جدي كل ربع تسعين
وانقص من استواء ساعاته • وزده في السرطان كمقدار له

ش اراد ان فيه مقنطرة الافق لاثباتي الا لمعرفة الساعات ولا
سبيل الى معرفة الساعات الا بعد معرفة العروض فاقسم ربع مدار الجدي
على تسعين قسما متساوية وانظر الى ساعات نصف النهار فان كانت [illegible] ما
فانقص من خط الاستواء الجدي ثلاثين درجة وذلك لانك لو لم تنقص
من الاستواء شيئا لكانت ساعات نصف النهار ستا في السنة كلها كما
في ارض لا عرض لها فنقص لساعتين ثلاثين درجة لان كل ساعة خمس عشرة
درجة كما عرفت وتبدل ذلك في السرطان اعني تزيد على خط استواء
السرطان لا منه درجة من درجاته لا من درجات مدار الجدي وطرفه
ان يخرج مستقيما من الجدي الى القطب والى السرطان فحد من
النقطة [illegible] من الاستواء وزدها عليه وانقط ثم اجعل
المقنطرة للافق فيه لو وصفتها احد ساقي الفرجار على خط وسط
السماء

[illegible] فيضع رأسه الآخر على النقطة بمقدار الانتقاص في الجدي
ونقطة الازدياد في السرطان وفي الحمل والميزان لا يزيد ولا
ينقص بل يمرها على نقطة خط الاستواء في مدارها اي عرض كان

قال [illegible] عمل [illegible]

وان يكن زيادة او انتقص • فهاك ما قاله مختص
فيه العروض حسبما انتهى • من قطبي العالم هو المسعى

ش اراد ان فيه مقنطرة الافق ضابط اخرى وهي ان ياخذ تمام العرض
اي [illegible] من درجات هذه الدائرة ووضع احدى الفرجار على قطب الشمال
والنقطة براسه الآخر حيث بلغ ولا يكثر العمل ووضع احدى راسيه على قطب
الجنوب وانقط براسه الآخر حيث بلغ وخط ما بين النقطتين كما مر
وباقي العمل معلوم وهذا احسن واعلم انه لا [illegible]
المقنطرات لا للعرض اذا اتفق الافقيما اختلاف الطول
فغاية ما في الباب ان يكون غروب الشمس في احدهما طلوعها
في الآخر وذلك لا يضر بعد اتفاقهما ساعات وعرضا وارتفاعا
وانما يعرف العروض بان يوجد ارتفاع الشمس في نقطتي الحمل
والميزان فما بقي له التسعين عرض وقد يمكن ان يعرف [illegible]
في اي محل كان بجدول المطالع والاحاطة [illegible] كيفية العمل [illegible] وهذا

جدول مطالع البروج في الاقاليم

	٠	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ى	يا
	ج د	ج د	ج د	ج د	ج د	ج د	ج د	ج د	ج د	ج د	ج د	ج د
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقية جدول مطالع البروج في الاقاليم

[illegible]

وبحسب المطالع ان نعد الى اول السرطان كم زمان يطلع له وكل برج
مسوطه ناورا وذلك ... الدرج والدقائق الى درجه قف وذلك
خمسة عشر زمانا ساعه وكل زمان اربع دقائق وكل خمس عشره
دقيقه زمان وخمسه ساعه وكل دقيقه زمان اربع ثواني ساعه
فابلغ فذلك ساعات نصف النهار في الوضع مثال ذلك
ان اردت ان اعرف ساعات طول اليوم دعرضها ... اثنان
واربعون درجه وعشر دقائق فنظرت لاول السرطان فاذا
هو يطلع ... ست وستين درجه واربع واربعين دقيقه
وخمس وثلاثين ثانيه فاخرجت فضل ما بين ذلك ومن درجه
وهو قو ... ثانيه وثلاث عشر زمانا وسبع عشره دقيقه وخمس
وعشرون ثانيه فقسمت هذا المبلغ على خمسة عشر فوجدت
ساعات نصف النهار فيها سبعا وثلاثا وثلثين دقيقه
وخمس ثواني واربع ثالثه ثم ضعفت المبلغ لاعرف
ساعات تمام النهار وفا ... اربع عشره وست دقائق والاربع
عشره ثانيه وعشرون ثالثه هذا على مقتضى الزيج الرشيدي
... ثم ينبغي ان يوخذ الفضل الى درجه ... لانه
تعرف في المعقول ان نصف النهار في السرطان انما ... عند

طلوع ... وسط المران الى خط الافق في الوضع كلها وذلك
كذلك الاطلوع هو في الجدي الى درجه قف فاذا ... كذلك
بدست الاخذ الى درجه قف وكذا اذا اردت ان تعرف ساعات
الشتويه فانظر الى اول الجدي كم زمان يطلع ثم يوخذ الفضل
الى درجه ... ما هنا واذا اردت ان تعرف ساعات اي جزو
شئت من البروج فخذ ما بين مطالعه ومطالع نظيره فذلك ساعات
تمام نهار ذلك الجزو والله اعلم ... مثال

وما الساعات بها اعوجاج فلا الى بيانه احتياج
واقسم من الافق الى خط الوتد ستا ذكر المدار ...
ثم اطلب مراكزا في البدن وهكذا افعل بكل النصف

... اراد ان ضابط الساعات المعوجة ان تقسم المدارات
الثلاث جميعا من دائره الافق الى خط وتد الارض ست
اقسام متساويه ثم اطلب لكل مركزا وهكذا النصف الباقي ...
... نهارها وانما سميت معوجه لاعوجاجها ليلا ونهارا في اليوم
... مجموعها اثنى عشره سواء طال النهار او قصر ... المبينه
... في الارض ... كلها فيما لا عرض له ...
الله اعلم ... عفر الله له

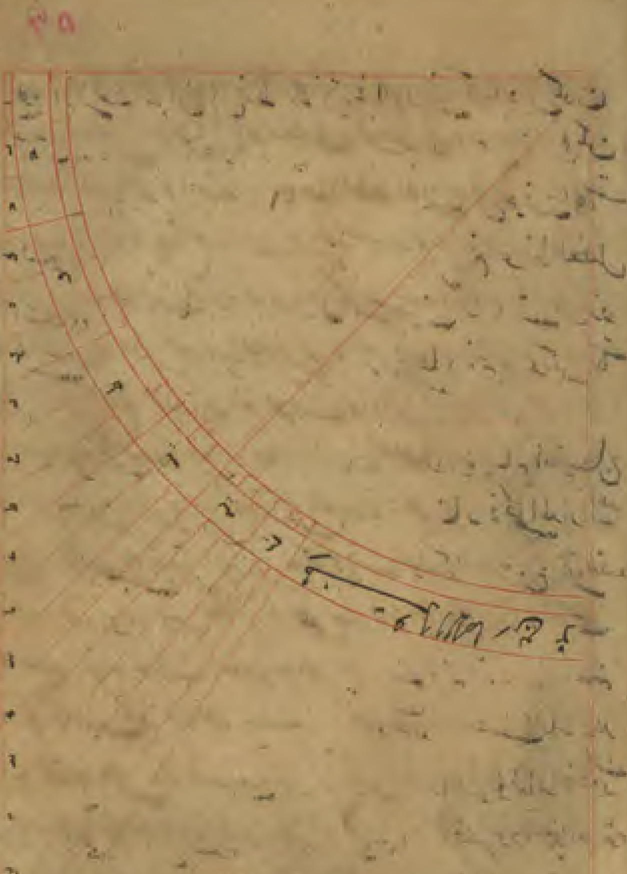

وبعد اراد ان يظهر الارتفاع والاقدام حافظ بدعم محققه المؤلف عفى الله تعالى ومن ارخط خطي متساوي نصف بعد ربع دايرة سهما والاكبر العجه وانقط بها على هذا الخط الذي هو فوق الدايره مرات كما شاء ثم اقسم ما بين كل قسمه سبعة الاقدام واثنى عشر للاصابع ثم اخرج خطوطا من مركز الدايره الى كل من هذه الاقسام ليعلم الاظلال على الظلال كما مضى من فوايد الظلال جمة لا تحصى مثل معرفة عمق الابار وغيرها لكن معظم الفوايد انه يعرف بها وقت صلوة العصر على قول ابي حنيفة وتابعيه اذ ارتفع وعشرين اصبعا او اربع عشرة قدما على ظل اول الزوال وضع احدى العضادة على وبرف حتى يقع شعاع الشمس على ثقبتي اللبنتين فذلك وقت العصر وعند ابي يوسف ومحمد ومحمد ادريس الخالق وغيرهم اذ اثنى عشرة اصبعا او سبع اقدام لوقت العصر والله اعلم بالصواب

تم كتاب تحفة الاصحاب مستدعا في علم الاسطرلاب
والحمد لله على الاتمام ذي الطول والجلال والاكرام
مصليا على الرضي المختار محمد واله الابرار

هذا اخر ما جمعه والترجمه ولم ادر اعتنى بشانه حتى اختصه بجار بحمد الله تعالى من قرائة العقول حريا بالقبول فعليكم يا معشر

الاصحاب والاخوان ان يدعوا الله تعالى لي بالمغفرة والرضوان فانه ما سمعت كيد الاعصار الان احاسكم حسن الثنا وما صنعت ايديكم ... الاطامعا منكم صوالح ادعيتكم بعد وفاتي اللهم اكتب ... واغفر لي ذنوبي واملا ... وعم حاجتي واعطني ... الهم اعف لمصنفه ولكاتبه ولمن دعا عليهما انك سميع الدعاء جزيل العطاء والحمد لله رب العالمين

مبارک

افسر مهر تو بر تارک مبارک \
دیدم آن صورت زیبا و جبین است بلا شک

کام دولت نامت دل را ان گرفته و بر \
رمز شرف نهی جز عارفی حزود

تجربه دولت از سر چشمه کام \
کرد آیم باز کرده یافتم نام

یکی باد و کر گشت نام تو شد \
شرف یافت کز جان غلام تو شد

تاب دین جو نامش حلال کردم \
مبادا به تو سر کوی من اشک کو ... ست

کلاه مهر بر تارک بنای ماه \
که آن نقش مبارک ... خواه

ما را رسید تا عیان آن چه ... \
و از سر گذشت و سر که ما ... برین

بگو ز قلم عشق نقش تارک او \
کشیده ایم بر ایوان دل ... مبارک باد

بر ما چو بر آشفت ... \
کردیم سر ... از وداع دل ... دین

ما کرم ... \
مشکل برایش مبارک نام چه

عیار مهر تو در بوته معشق ... \
مبادا تا نقص ... جان ... بک

یارم آشفته به سر کویش \
اشک خونین ز حسرت رویش

یارم آشفته اشک ... \
خون آن دل که رفته است از دست

بر ما کر ... \
... غمزه جو رقیب

... \
لیک از آنکس ... که زلف آراست

مبشر

مرادات تو ای ماه منور \
با حسن ... باد ...

منشور وصال تو ... \
حرفی ز جدائی ... باد از دور

هر گفتم دل ... \
در اول ... آغاز شکایت

جو در ماه ... \
ببر شیرین ... ازشرم او جاودان

مثال

آن که در ... \
... ز ... خبر

صبح ... در مثال من \
خورشید رشک می برد از حسن حال من

از عین ماه کوی سر بر زده ثریا \
چون ... زلفش لولو ... پیدا

کشته ... \
که بر ... ملاحت خالی

دل جو والشمس را بیان میکرد \
روی آن ماه در مثال آورد

در مثل ... \
... تا کر ... کنم

۱۶۰۱